اسلام و نژادپرستی

**مؤلف:**

**استاد عبدالعزیز قاره**

**مترجم:**

**قریب الله مطیع**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | اسلام و نژادپرستی | | | |
| **نویسنده:** | استاد عبدالعزیز قاره | | | |
| **مترجم:** | قریب الله مطیع | | | |
| **موضوع:** | اسلام و اجتماع | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه‌ي مترجم 7](#_Toc394093354)

[مقدمه‌ي مؤلف 11](#_Toc394093355)

[فصل اول: قرآن کريم چطور نژاد پرستي را معالجه مي‌نمايد؟ 15](#_Toc394093356)

[معجزه‌هاي خداوند در آفرينش بندگان: 15](#_Toc394093357)

[چه کسي گرامي و بزرگوار در نزد خداوند است؟ 16](#_Toc394093358)

[ابليس اولين نژاد پرستي بود که از اوامر خداوند سر باز زد و ادعاي برتري نمود. 17](#_Toc394093359)

[زندگي عرب قبل از اسلام 26](#_Toc394093360)

[بعضي از عادات نژاد پرستان در مورد نام و نسب اجداد‌شان 27](#_Toc394093361)

[نژاد پرستي يهوديان و ادعاي‌شان بر اينکه پسران خدا‌اند 29](#_Toc394093362)

[آغوش اسلام برای همه باز است 37](#_Toc394093363)

[مؤمنان از عصر آدم تا روز رستاخيز يک امت‌اند 40](#_Toc394093364)

[قصه ابراهيم و پسرش اسماعيل إ 44](#_Toc394093365)

[مسلمانان با چه کساني بايد دوستي نمايند 60](#_Toc394093366)

[مسلمانان خويشاوندان کافر خود را به قتل رسانيدند 63](#_Toc394093367)

[نژاد پرستي یاهمتا گزيدن با خداوند 64](#_Toc394093368)

[قران کريم افتخار و خود پسندي را باکفر پيوست و مرتبط مي‌داند 67](#_Toc394093369)

[خود پسندي، ابوجهل را از پذيرفتن اسلام باز داشت 69](#_Toc394093370)

[عکرمه پسر ابو جهل از پدر مشرکش حکايت مي‌کند 71](#_Toc394093371)

[قصة ابو لهب مشرک 72](#_Toc394093372)

[روابط و پيوندها ميان خويشاوندان در روز قيامت 74](#_Toc394093373)

[اي رسول خدا ! به من اجازه بدهید تا پدر منافقم را بکشم! 75](#_Toc394093374)

[چگونه می‌توان بر مليت پرستي نفرت انگيز موفق گرديد!. 78](#_Toc394093375)

[پرهيزگاران دوستان پيامبر در روزر ستاخيز خواهند بود 79](#_Toc394093376)

[دسيسه و آشوب افگني يهود میان اصحاب پيامبر 79](#_Toc394093377)

[فصل دوم: سردار عالميان حضرت محمد در مورد مليت گرائي مي‌فرمايند 83](#_Toc394093378)

[مجموعة از احاديث گرانبهاي پيامبر در مورد مليت پرستي 84](#_Toc394093379)

[توصیة عمر فاروق قبل از وفاتش 92](#_Toc394093380)

[اميرالمؤمنين عمر امر نمود تاگردن قوم پرستان از دم شمشيركشيده شود 93](#_Toc394093381)

[توصية عمر به سر لشكرش سعد بن أبي وقاص 93](#_Toc394093382)

[اولين دستوريكه پيامبر آنرا براي امت اسلامي قرار گذاشتند 94](#_Toc394093383)

[فصل سوم: امت اسلامي 97](#_Toc394093384)

[ویژه‌گی‌های امت اسلامي 97](#_Toc394093385)

[سعد بن ابي و قاص مادر خود را قرباني عقيده مي‌نمايد 99](#_Toc394093386)

[مهاجرين و انصار پيمان برادري را باهم بستند 100](#_Toc394093387)

[مسلمان و كافر از يكديگر ميراث نمي‌برند 101](#_Toc394093388)

[نمونه‌اي از برادر خواندگي ديني 101](#_Toc394093389)

[اصحاب كرام از قبايل و نژاد‌هاي مختلف بودند 102](#_Toc394093390)

[برادري عقيده بلند‌تر وقوي تر از برادري خون و نسب است 103](#_Toc394093391)

[محيصه بن مسعود برادرمشركش را تهديد به مرگ مي‌نمايد 103](#_Toc394093392)

[ام حبيبه ب پدرش را از نشستن بر بستر رسول الله باز مي‌دارد 104](#_Toc394093393)

[موفقيت ياران پيامبر اسلام در آزمون بزرگ خداوند 105](#_Toc394093394)

[دشمني با مسلمان برابر باكفر است 106](#_Toc394093395)

[تكفير نمودن مسلمان حرام است 106](#_Toc394093396)

[تهيدسي مهاجرين و جان نثاري انصار با آنها 107](#_Toc394093397)

[نقش مليت گراها درتباهی و پارچه شدن امت اسلامي 108](#_Toc394093398)

[فروتني پيامبر بزرگ اسلام با اعراب خشك مزاج 110](#_Toc394093399)

[فصل چهارم: نتائج نژاد‌پرستي (تجاوز، كشتار، ويراني و بربادی) 113](#_Toc394093400)

[خداوند درمورد كشتن مسلمان چه فرموده است؟ 115](#_Toc394093401)

[هدف مسلمان برتري كلمة توحيد است 120](#_Toc394093402)

[كسيكه عليه مسلماني سلاح بردارد از من نيست 121](#_Toc394093403)

[طاعت خداوند و پيامبرش مقدم بر همه چیز است 122](#_Toc394093404)

[ارزش واهميت مسلمان نزد حكومت اسلامي 125](#_Toc394093405)

[حرمت مسلمان بزرگ‌تر ازحرمت كعبة شريفه است 127](#_Toc394093406)

[چه زماني خون مسلمان حلال شمرده مي‌شود؟ 127](#_Toc394093407)

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣﴾ [الحجرات: 13].

«ای انسانها! ما شما را از مرد و زنی (بنام آدم و حواء)آفریدیم و شما را نژادها و قبایل گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید، بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگار‌ترین شما ست، حقا كه خداوند دانا و آگاه است».

﴿وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱخۡتِلَٰفُ أَلۡسِنَتِكُمۡ وَأَلۡوَٰنِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡعَٰلِمِينَ ٢٢﴾ [الروم: 22].

«و از زمره نشانه‌های -قدرت و عظمت- خدا آفرینش آسمانها و زمین و مختلف بودن زبانها و رنگهای شما ست، بی‌گمان درین دلایلی است برای فرزانگان و دانشوران».

رسول الله می‌فرمایند: «مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ، لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ». «کسیکه عملش او را عقب بیندازد، نسبش نمی‌تواند او را سبقت دهد».

علامه اقبال / چنین مى‌سراید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| نه افغانيم و نه ترک و تتـاريـم |  | چمن زاريم و از يک شاخساريم |
| تميز رنگ و بو بر ما حرام است |  | كه ما پـروردة يك نــو بهـاريم |

مقدمه‌ي مترجم

مردم مظلوم و رنجدیده افغانستان در طول تاریخ با فدا كاری و جانبازی‌های خویش استعمار گران را جواب دندان شکن داده‌اند، كه هرگز فراموش آنها نخواهد شد، اخلاص ظوصداقت آنها در برابر دین و عقیده، وطن و مردم خویش را نمی‌توان نا دیده گرفت، ولی متأسفانه احساسات پاک و شور آفرین آنها قربانی خواسته‌های مردمان مغرض و خیانت كار شده است، عدم وجود قیادت واحد، دسیسه و توطئه دشمنان، غفلت، بی‌پروایی و بی‌توجهی بزرگان باعث شده تا دست آورد‌ها و ثمرات چندین ساله ملت كه محصول جان و خون آنهاست آهسته آهسته از دست رود، دشمنان اسلام همیشه كوشیده‌اند تا ملت‌های مسلمان را از راه تفرقه و اختلاف زیر یوغ استعمار خویش در آورند، (تفرقه بینداز و حكومت كن) شعار قدیمی استعمار گران است كه توانسته‌اند ازاین راه پلان‌های شوم خویش را عملی نمایند. با تأسف درین دام خطرناک كسانی گیر ماندندكه گمان نمی‌رفت آنها طعمه آن شوند، خانه جنگی‌ها، حوادث دلخراش و فاجعه‌های كه در دهه هفتاد، بعد از پیروزی مجاهدین بر حكومت دست نشانده روس رخ داد، نشان دهنده آن است كه عاملین آن از خط سیر اصلی‌شان تخطی نمودند. و هر قوم و نژادی كوشید تا برمنصب و مقام بلند‌تری حایز آید بدون در نظر داشت مصلحت، اهلیت و توانمندی اشخاص.

حضرت ابوذر هنگامیكه از پیامبر خواست تا او را در یكی از مقام و مسؤلیت‌های بزرگ بگمارد آنحضرت فرمودند: «ای اباذر! همانا تو ناتوانی و آن امانت است و نتیجه آن در روز قیامت خواری و پشیمانی است مگر كسیكه آن را بحقش گرفته و واجبی را كه درین مورد بر دوش اوست بجای آورد». [روایت مسلم].

توصیه‌های پیامبر گرامی‌مان را همه فراموش كردند آنگاه که گفتند، باید قوم و نژادشان بیشتر از دیگران سهم داشته باشد، و اینكه صلاحیت و توانمندی آنرا دارند یا نه؟ مورد بحث نیست.

قوانین اسلام در همه موارد اهلیت و صلاحیت را مد نظرگرفته، نژاد، رنگ، نسب كسی را مقدم نمی‌شمارد. چنانکه می‌بینیم در خلافت‌های اسلامی گذشته مقام رهبری مردم به كسی سپرده می‌شد كه اهلیت و توانمندی آنرا می‌داشته است، حتى بردگان گاهی سپه سالاران و علمای بزرگ را رهبری كرده‌اند، چون مسأله قوم، نژاد و جنس مطرح نبود.

درینمورد پیامبر گرامی اسلام امت مسلمه را توصیه نموده‌اند تا از زمامداران‌شان اطاعت و فرمانبرداری نمایند و از قیام بر ضد آنها منع فرموده است چنانكه می‌فرمایند:

«بشنوید و فرمان برید اگر چه بر شما غلام حبشی مقرر شود كه گوئی سرش دانه كشمش است». [صحیح بخاری].

مردم ما اگر به توصیه‌های پیامبر پی می‌بردند و آنرا عملی می‌كردند هرگز دچار این مصائب و دشواری‌ها نمی‌شدند و فرصتی برای دشمنان باقی نمی‌ماند.

این كتاب آوازیست دل سوزانه، كه مسلمانان را در هركجائی هستند به اخوت، برادری، شفقت و از خود گذری دعوت مینماید، میخواهد بدون در نظر داشت قوم، قبیله، نژاد و رنگ همه باهم زیر پرچم لااله الا الله محمد رسول الله زندگی نموده پروردگار خویش را بپرستند تا رستگاری دنیا و آخرت نصیب‌شان گردد.

در پایان از برادر بزرگوار و دعوتگر استاد عبدالعزیز قاره متشكریم كه این كتاب پر بها را كه درمان بسیاری از دردهای مسلمانان است به امت اسلامی تقدیم نموده است و از خداوند برایش اجر و پاداش بزرگ را خواهانیم، و از دوستانیكه در تهیه آن با من همكاری نموده‌اند صمیمانه اظهار سپاس می‌نمایم.

مقدمه‌ي مؤلف

حمد و ستایش ذاتیراست كه آفریدگار امت‌ها و پروردگار عرب و عجم و همه نژاد‌ها و قبیله‌هاست، خداوندیكه سفید و سیاه و سرخ وزرد و شب و روز و رنگ و زبان‌های گوناگون را علامه قدرت و عظمت خویش گرادنید. و درود فراوان و بی‌پایان بر حضرت محمد مصطفی رهبر و رهنما و پیشوای جهانیان و سردار و سرور عالمیان باد. اما بعد:

هر امتی زمانی را می‌پیماید كه در خواب غفلت فرو می‌رود و از خود بی‌خود و نا آگاه می‌گردد. ولی روزی فرا می‌رسد كه از این خواب گران بر می‌خیزد و به خود می‌آید و پرنشاط می‌شود، می‌تواند پیشوا و پیشتاز دیگر امت‌ها گردد و از شان و شوكت بلندی بر خوردار گردد مشروط براینكه با كمال اخلاص مطیع و فرمانبردار رب العزت بوده، الفت، محبت، و یكپارچگی افراد جامعه مسلمان را نگهدارد و به ریسمان ناگسستنی خداوند چنگ بزند، راه و روش و كردار گذشتگان نیک و صالح را سرمشق زندگی خویش قرار داده، و از دوستی و رابطه محكمی كه میان آنان وجود داشت اندرز بگیرد. لیكن اگر هر گروهی خویش را برتر و بلند‌تر بر دیگران بپندارد، بلآخره دوستی و محبت ایمانی از میان برداشته شده دشمنی و عداوت جاگزین آن گردیده، راحت طلبی و عیاشی میان آنها رائج می‌گردد، و بلا فاصله همه دست آورد‌ها، شان و شوكت و عظمت را از دست خواهند داد، بنده در سفر‌هایی كه به بعضی از كشورها ی آسیائی و افریقائی و اروپائی داشتم از چشم دیدها و آنچه را شنیدم به این نتیجه رسیدم كه یگانه سبب و علت بی‌اتفاقی‌ها و كشمكش‌ها و خونریزی‌ها میان مسلمانان همانا حقیر شمردن بعضی نژاد و توده‌ها، و تكبر، خود خواهی، و خود پسندی برخی دیگر، چه از نگاه نژاد، رنگ، جنس و وطن می‌باشد.

در مقابل، دشمنان اسلام بویژه اروپائی‌ها اختلافات و دشمنی‌های قدیمی خویش را كه باعث جنگ‌های خونینی میان آنها گردیده بود، كنار گذاشتند و حالا می‌خواهند باهم برادر و یكپارچه زندگی نمایند. علما و دانشمندان آنها با وجود اختلافات نژادی، مذهبی و دینی كه میان آنان وجود دارد كوشش دارند تا همه این اختلافات را فراموش نموده و همه كشور‌های اروپائی را متحد و متفق و یكپارچه سازند.

متأسفانه ما مسلمانان بخود نیامدیم و مشغول دشمنی و اختلافات بی‌اساس و بی‌مورد هستیم، حتی عده‌ای بخاطر ایجاد تفرقه و نفاق دست بكار هستند و به این راه دعوت می‌دهند.

نژاد‌پرستی امروزی در مرحله خطرناكی قرار دارد، زیرا این مرض كشنده و مهلک انواع و اشكال مختلفی را بخود گرفته و دامنه آن در همه جا گسترش یافته است.

نژاد پرستی عهد جاهلیت ـ قبل از اسلام ـ منحصر به قبیله و افتخار به نسب بود تا اینكه با گذشت زمان، آهسته آهسته از هم پاشید، و اگر صفحات تاریخ درخشان اسلام را بنگریم، از ابتدای عهد عباسی‌ها اكثر شاهان و سپه سالاران مسلمانان از نژاد‌های مختلفی بودند. كه همه در راه پیشبرد اهداف مقدس و والای اسلام فداكاری و جانبازی‌های چشمگیری از خود نشان دادند، بلكه اغلب آنان از بردگان آزاد شده‌ای بودند كه در سایه پرچم اسلام پرورش یافته بودند، ولی روزی آوازی بلند نشد كه باعث اختلاف و تفرقه میان مسلمانان گردد، همه برادر وار كوشا بودند تا دامنه سرزمین اسلامی هر چه بیشتر وسعت یابد و شان و شوكت دولت اسلامی پایدار باقی بماند، نژاد پرستی امروزی به اوجش رسیده است و شاید هم افزایش یابد و از پیامد‌های این سرطان مهلک جنگ، خونریزی، عداوت و دشمنی است. كشور‌هائیكه گرفتار این مرض هستند و سالها مشغول جنگ و درگیری میان هم بودند عواقب و خیمی را پیشرو دارند.

جای شگفت این است كه اكثر علما و دانشمندان اسلامی بی‌تفاوت نشسته‌اند و حركتی در راه مبارزه علیه این مرض از خود نشان نداده احساس مسؤلیت نمی‌كنند، به همین منظور خواستم كتابی در مورد نژاد پرستی در پرتو آیات قرانی و احادیث نبوی شریف و روش خلفای راشدین و دیگر صحابه كرام بنویسم، زیرا دیده می‌شود كه این بلای تباه كن رو به افزایش بوده و سبب ریختن خون هزاران مردمان بیگناه و بی‌خبر خواهد شد.

خداوند كشتن نفس انسانی را از هر نژاد، دین و آئینی كه باشد بدون حق حرام قرار داده است. و حتی اگر كافری هم به عهد و پیمان یكی از مسلمانان- هرچند فرد عادی هم باشد- داخل حریم مسلمانان گردد، جان مال وی در امان می‌باشد و كشتن او روا نیست. مگر اینكه بخاطر اشغال و تصرف و یا توطئه چینی و تجسس علیه كشوری اسلامی داخل گردد، درین حالت جنگ و یا كشتن او به حکم امام روا می‌باشد.

این كتاب شخص یا گروه یا كشوری را هدف قرار نداده است زیرا با تأسف نژاد پرستان در هر زمان و مكانی وجود دارند حتی اقلیت‌های مسلمان كه در كشور‌های غیر اسلامی زندگی دارند و انتظار میرود تا آنها از همه بیشتر متحد و متفق باشند ولی آنها نیز دچار این مرض هستند. تا جائیكه خون یكدیگر را می‌ریزند و زندگی آرام و مطمئن خود را قربانی قوم پرستی و نژاد پرستی نموده‌اند حتی در مقابل مؤلف نیز نقشه كشی و توطئه كردند زیرا وی نادانی آنها را بیان نموده دعوت به سوی برادری و اخوت اسلامی می‌نمود، پس این یک گام و عمل ناچیز این بنده ناتوان است كه از خداوند تمنا دارم تا مسلمانان و جهان اسلامی از آن مستفید گردند.

وخواهشم از دعوتگران و مربیان مخلص این است تا درین موضوع هر چه بیشتر و مفصل‌تر بنویسند و یا اینكه این كتاب را به زبانهای مختلف‌ترجمه نمایند. چنانكه از مسلمانان توانمند ودارا خواهشمندم تا درچاپ و نشر آن سهم فعال گیرند.

خاطرنشان باید شد كه این كتاب بر گرفته شده از كتاب (الاسلام والعنصرية) است كه بخاطر سهولت چاپ، توزیع و خواندن آن اختصار شده است و اگر كسی معلومات اضافه‌تر در مورد نژاد پرستی و اقسام آن میخواهد، میتواند به اصل كتاب مراجعه نماید.

دراخیر از خداوند قدیر و توانا خواهانم تا این عمل را خاص بخاطر رضامندی خویش قبول نماید. و از كسانی كه در تصحیح آن همكاری نموده‌اند سپاس گذارم و خداوند پاداش نیک برای آنان عطا فرماید، وصلى الله على نبينا محمد وعلى آله وصحبه وسلم.

مؤلف

فصل اول:   
قرآن کريم چطور نژاد پرستي را معالجه مي‌نمايد؟

همه‌تان فرزندان آدم هستید و تفاوتی در بین نیست: همه بشریت از یک اصل آفریده شده‌اند این حقیقتی است که قرآن کریم و فرموده‌های پیامبر گرامی اسلام آنرا به اثبات رسانیده است و هر کسی ایمان به خداوند و پیامبرش دارد و از اوامر دین اسلام پیروی می‌کند به این حقیقت اعتقاد دارد بلکه همه ادیان آسمانی گذشته به آن معتقد هستند. ولی جای بسیار تعجب است که بعضی از مسلمانان معتقد برآنند که اصل و نسب و نژاد آنها بهتر و بلند‌تر از دیگران است.

معجزه‌هاي خداوند در آفرينش بندگان:

خداوند امتیاز و برتری را در بسیاری از امور میان بندگانش گذاشته است مانند ایمان و کفر، دانستگی و نادانی، سرمایه داری و ناداری، زیبائی و زشتی، توانائی و ناتوانی، ذکاوت و کم فهمی، لیکن در اصل و نسب این امتیاز و برتری را نگذاشته است.

تفاوت در امتیازات فوق بین همه نژاد‌ها و مردمان جهان و در هر وطن، شهر و قریه وجود دارد، که این همه در ذاتش از معجزه‌های خداوندی به شمار می‌رود. خداوند حتی بعضی از پیامبرانش را بر دیگری برتری داده است چنانکه می‌فرماید: ﴿تِلۡكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلۡنَا بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖۘ مِّنۡهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُۖ وَرَفَعَ بَعۡضَهُمۡ دَرَجَٰتٖ﴾ [البقرة: 253]. «از این پیامبران ما بعضی‌شان را بر بعضی دیگر برتری دادیم از ایشان کسی بود که خداوند با او سخن گفت و بعضی دیگر را به درجات ارتقا داد».

خداوند بشریت را به خاطر شناخت، دوستی، الفت و محبت و همکاری با یکدیگر به شکل قوم و قبیله آفریده است.

مسلمان حق ندارد انسان غیر مسلمان را به خاطر شخصیت یا جنسش تحقیر و توهین نماید، بلکه بخاطر اعتقاد باطلش (کفر و شرک) وی را توهین و تحقیر می‌نماید ولی اگر کافر یا مشرکی مشرف به دین اسلام گردید بلا فاصله برادر مسلمان محسوب می‌گردد. مسلمانان ملزم براین هستند تا با مردمان جنایت کار، گنهگار، منحرف، ظالم، و خاین قطع رابطه نمایند هرچند برادر یا از قوم و خویش یا از فرزندان‌شان هم باشند تا اینکه از چنین اعمال دست کشیده و توبه نمایند.

چه کسي گرامي و بزرگوار در نزد خداوند است؟

اسلام به مساوات و برابری تاکید می‌نماید و در جامعه مسلمانان چیزی بنام نظام طبقاتی وجود ندارد، در حقوق و واجبات همه با هم برابرند و هیچ کسی بر دیگری برتری و فضیلتی ندارد مگر به تقوی و پرهیزگاری، هر شخصیکه الله را اضافه‌تر از دیگران عبادت نمود و در راه او با جان و مال خویش فدا کاری نمود، همان شخص گرامی و بزرگوار در نزد خداوند می‌باشد، زیرا وی این اعمال را به خاطر کسب رضامندی خداوند انجام داده‌است. نه اینکه خود را بالاتر از دیگران بشمارد. خداوند تعالی می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣﴾ [الحجرات: 13]. «ای مردم! بی‌گمان شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را نژادها و قبایل گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا پرهیز گار‌ترین شماست».

ابليس اولين نژاد پرستي بود که از اوامر خداوند سر باز زد و ادعاي برتري نمود.

خداوند می‌فرماید:

﴿إِذۡ قَالَ رَبُّكَ لِلۡمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي خَٰلِقُۢ بَشَرٗا مِّن طِينٖ ٧١ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ٧٢ فَسَجَدَ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ كُلُّهُمۡ أَجۡمَعُونَ ٧٣ إِلَّآ إِبۡلِيسَ ٱسۡتَكۡبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ٧٤ قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ أَسۡتَكۡبَرۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡعَالِينَ ٧٥ قَالَ أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ٧٦ قَالَ فَٱخۡرُجۡ مِنۡهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٞ ٧٧ وَإِنَّ عَلَيۡكَ لَعۡنَتِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٧٨ قَالَ رَبِّ فَأَنظِرۡنِيٓ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ٧٩ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ ٱلۡمُنظَرِينَ ٨٠ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡوَقۡتِ ٱلۡمَعۡلُومِ ٨١ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغۡوِيَنَّهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٨٢ إِلَّا عِبَادَكَ مِنۡهُمُ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٨٣ قَالَ فَٱلۡحَقُّ وَٱلۡحَقَّ أَقُولُ ٨٤ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٨٥ قُلۡ مَآ أَسۡ‍َٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٖ وَمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلۡمُتَكَلِّفِينَ ٨٦ إِنۡ هُوَ إِلَّا ذِكۡرٞ لِّلۡعَٰلَمِينَ ٨٧ وَلَتَعۡلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعۡدَ حِينِۢ٨٨﴾ [ص: 71-88].

«وقتی را بیاد آور که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشر را از گل می‌آفرینم هنگامیکه او را برابر کردم و در او از روح خود دمیدم به او به سجده افتید پس تمام فرشتگان همه یکجا سجده کردند جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود خداوند گفت: ای ابلیس چه چیزی ترا از سجده به کسی باز داشت که او را من خود با دو دستم آفریدم آیا تکبر کردی یا به پندار خویش از جمله موجودات برتران بودی؟ ابلیس گفت: من از او بهترم مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای خداوند گفت: پس تو از اینجا (بهشت) بیرون رو بی‌گمان تو از درگاه من رانده شده‌ای و تا روز قیامت لعنت من بر تو دوام دارد ابلیس گفت: ای پروردگارمن! پس مرا تا روزیکه مردگان بر انگیحته میشوند مهلت ده، خداوند گفت: حقاکه تو از مهلت داده شدگانی تا روز معین و وقت معلوم، ابلیس گفت: قسم به عزت تو که همه ایشان را گمراه می‌گردانم مگر بندگان مخلص تو از ایشان، که بر آنها سلطه ندارم خداوند گفت: پس این است سخن حق و من سخن حق را میگویم که یقینا دوزخ را از تو و از همه کسانیکه ترا پیروی می‌کنند پر میکنم، بگو من از شما در برابر تبلیغ حق پاداشی نمی‌خواهم و من از تکلف کنندگان نیستم -شما را به امر پیچیده‌ای مکلف نمی‌سازم-».

این قصه ابلیس و آدم بود که خداوند در سوره‌های بقره، اعراف، حجر، اسراء، کهف و در سوره ص که قبلاٌ ذکر شد حکایت كرده است.

در این قصه پند و اندرزیست برای همه مردم، به ویژه نژاد پرستان. ابلیس از جمله عبادت کنندگان و صالحین بود و وظایف بزرگی را خداوند به دوشش گذاشته بود مگر زمانیکه خداوند آدم را آفرید ابلیس به این گمان بود که او برآدم برتری دارد چنانكه خداوند می‌فرماید: «ابلیس گفت من از او بهترم مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای»([[1]](#footnote-1)).

و هنگامیکه خداوند فرشتگان را به سجده نمودن به آدم امر نمود تمامی فرشتگان به سجده افتادند زیرا خداوند آدم را به دست خویش آفریده بود مگر ابلیس ابا ورزید خداوند می‌فرماید: «جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود»([[2]](#footnote-2)).

پس بدانیم که کبر غرور و خود پسندی انسان را به کفر می‌کشاند، و شاید هم مسلمان را از دائره اسلام بیرون نماید برتری جستن بعضی مردم بر بعضی دیگر و یا گمان بعضی مردم بر اینکه آنها در جنس، قبیله، خانواده، نسب، رشته، رنگ، وطن و نژاد‌شان بر دیگران برتری دارند، غرور و تکبر است، و یا اینکه آنها را به استکبار میکشاند خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ أَسۡتَكۡبَرۡتَ أَمۡ كُنتَ مِنَ ٱلۡعَالِينَ ٧٥﴾ [ص: 75].

«خداوند گفت: ای ابلیس چه چیزی ترا از سجده به کسی باز داشت که او را من خود با دو دستم آفریده‌ام؟ آیا تکبر کردی یا به پندار خویش ازجمله موجودات برتران بودی؟».

پس تکبر و غرور و گمان نمودن بعضی بر اینکه وی بلندتر و افضل‌تر و یا خوبتر و یا مترقی‌تر و عزتمندتر از دیگران است همه این معتقدات انسانرا به کفر و نافرمانی خداوند می‌کشاند. او تعالی می‌فرماید: «جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود». غرور، تکبر و برتری جستن بنیاد همه مصائب و پریشانی‌هاست و یكی از اسباب اساسی کفر و نافرمانی خداوند جل جلاله و سبب غضب خداوند می‌باشد فلهذا مسلمان نباید بر دیگران خود را بلند بشمارد و احساس نکند که وی بهتر و افضلتر از دیگران است خداوند می‌فرماید: «ابلیس گفت من از او بهترم مرا از آتش و او را از گل آفریده‌ای».

امام طبری / آیت فوق را چنین شرح کرده است: «خداوند از زبان ابلیس چنین حکایت می‌کند: من به آدم سجده نکردم زیرا من بهتر از او هستم چون من از آتش آفریده شدم و آدم از گل آفریده شده و آتش بر گل غالب است و آنرا می‌سوزاند پس آتش بهتر از گل است و سجده نکردنم به معنای استکبار و غرور بر خداوند نیست، بلکه بخاطری سجده نکردم که منزلت و قدرم از آدم بالاتر است خداوند خواست مشرکین مکه را در این قصه سرزنش و نکوهش نماید. زمانیکه آنها از پیروی پیامبر و فرمانبرداری او ابا ورزیدند، زیرا غرور و تکبر‌شان اجازه نمی‌داد تا به شخصی از میان خود تسلیم شوند و از او پیروی و فرمانبردای نمایند. خداوند در این مورد می‌فرماید: ﴿أَءُنزِلَ عَلَيۡهِ ٱلذِّكۡرُ مِنۢ بَيۡنِنَاۚ بَلۡ هُمۡ فِي شَكّٖ مِّن ذِكۡرِيۚ بَل لَّمَّا يَذُوقُواْ عَذَابِ ٨﴾ [ص: 8]. «آیا از میان همه ما قرآن براونازل شده است»؟! و به همدیگر می‌گفتند: آیا این شخص که ادعای پیغمبری می‌کند ﴿هَلۡ هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ﴾ [الأنبیاء: 3]. «انسانی همچو شما نیست؟!» قصه ابلیس و هلاک شدن وی بسبب غرور و تکبرش بر آدم که گفت: من بهتر از آدم هستم، به این خاطر مورد نفرین و طرد خداوند قرار گرفت، برای مشرکین مکه هشدار و اخطاری از جانب خداوند بود که: «اگر شما آنچه را محمد از نزد خداوند آورده پیروی نکنید و از کبر و غرور تان دست نکشید، مانند ابلیس مستحق لعن و غضب خداوند قرار خواهید گرفت»([[3]](#footnote-3)). فلهذا ابلیس زمانیکه اعتراف به برتری آدم ننمود اولین نژاد پرست در تاریخ بشریت شمرده شده، زیرا وی اساس و بنیاد تبعیض نژادی را گذاشت، و فرقی که میان ابلیس و نژاد پرستان وجود دارد اینست که ابلیسِ ملعون به آنچه که ادعا داشت، دلیلی را پیشکش نمود، ولی سودی از آن نبرد و مورد نفرین خداوند قرار گرفت در حالیکه نژاد پرستان بنی آدم که از یک پدر و مادر و از یک جنس هستند خود را بر همنوعان خود بدون کدام دلیل و حجتی بهتر و با منزلت‌تر می‌شمارند.

باید دانست که ابلیس اعتراف به خداوند داشت و از خداوند خواست او را تا روز رستاخیز مهلت دهد و خداوند قادر و توانا برایش این مهلت را داد تا در فتنه انگیزیش دوام دهد و در فساد و فتنه غرق گردد تا آنکه جزای مناسبی را که برایش آماده نموده است بچشد.

ابلیس میدانست که خداوند آفریدگار، مالک، روزی دهنده با تدبیر یست که هیچ چیزی در کائنات بدون اراده وی صورت نمی‌گیرد ولی باز هم سرکشی نمود، زیرا خود را عالیقدر می‌شمرد.

ابلیس هنگامیکه ضمانت بقای خود را تا روز قیامت از خداوند در یافت به عزت و جلال وی سوگند خورد که اولاد آدم را فریب داده همه را گمراه خواهد ساخت، «ابلیس گفت قسم به عزت تو که همه ایشان را گمراه می‌گردانم»([[4]](#footnote-4)).

بدون شک ازجمله فریبکاری و نیرنگ‌های ابلیس که میان بنی آدم تخم آن را پاشیده است، نژاد پرستی است که یکی بر دیگری خود را از نگاه جنس، قبیله، رشته، رنگ، نژاد، خانواده، نسب و وطن برتر و عالیقدر، باعزت و مترقی می‌شمارد تا گناه و نافرمانی بنی آدم با جریمه و جنایت و نافرمانی ابلیس یکسان باشد زیرا ابلیس فراموش نکرده است که به سبب آدم مورد نفرین و طرد و غضب خداوند قرار گرفت و تصمیم دارد تا انتقام آنرا از فرزندان آدم بگیرد فلهذا جنایت نژاد پرستان بالاتر از جنایت ابلیس است چون ابلیس معتقد بود که میان آتش و گل فرق زیادی وجود دارد و او بهتر از آدم است در حالیکه بنی آدم همنوع یکدیگر‌اند و فرقی میان‌شان از نگاه تکوین و پیدایش وجود ندارد، ابلیس نیز اعتراف نمود که بندگان پرهیز گار و مخلص خداوند را فریب داده نمی‌تواند و بر آنها سلطه و غلبه ندارد.

از قصه ابلیس بر می‌آیدکه تنها ایمان به وحدانیت خداوند کفایت نمی‌کند باید پیروی و فرمان برداری از اوامر خدا و رسولش صورت گیرد و گفتن کلمه طیبه و کلمه شهادت به تنهایی کفایت نمی‌کند باید مطابق خواست و مقتضای این دو کلمه مسلمان اعمالش را انجام دهد.

اگر کسی حدیث پیامبر اسلام را دلیل بگیرد (کسیکه لااله الاالله بگوید داخل بهشت می‌شود) برایش گفته شود که این کلمه برای گوینده اش زمانی سود مند واقع می‌شود که نظر به خواست و مقتضای آن عمل نماید و از جمله خواست‌های این کلمه آنست که گوینده آن از نژاد پرستانی که خود را بر دیگران بر‌تر و بلند‌تر می‌شمارند، نباشد. همچنان آیات و احادیثی که در نکوهش و زشتی نژاد پرستی آمده است، نا دیده نگیرد.

سپس خداوند سر انجام ابلیس و هر کسیکه از راه و روش وی پیروی می‌نماید واضح ساخته می‌فرماید: ﴿قَالَ فَٱلۡحَقُّ وَٱلۡحَقَّ أَقُولُ ٨٤ لَأَمۡلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنۡهُمۡ أَجۡمَعِينَ ٨٥﴾ [ص: 84-85]. «خداوند گفت این است سخن حق و من سخن حق را می‌گویم که یقیناٌ دوزخ را از تو و از همه کسانیکه ترا پیروری می‌کنند پر می‌کنم».

بدون استثنا هر کسیکه پیروی ابلیس را نماید سرانجام جا یگاهش دوزخ خواهد بود. سپس خداوند می‌فرماید: «بگو من از شما در برابر تبلیغ حق، پاداشی نمی‌خواهم و من از تکلف کننده گان نیستم و شما را به امر پیچیده مکلف نمی‌سازم»([[5]](#footnote-5)).

یعنی ای پیامبر! برای فخر كنندگان مشركین قریش بگو من در برابر تبلیغ رسالت از شما اجر و پاداشی نمی‌خواهم. «نیست قرآن مگر پندی برای عالمیان».

آری قرآن پندیست برای همه مردمان روی زمین پس باید از این گمراهی و بیهوده گوئی‌ها دست برداشته خویشتن را بر دیگران بلند و افضل نشمارند و همیشه گناه ابلیس را بیاد آورندکه سبب لعن، طرد و کفر وی گردید.

سپس خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَتَعۡلَمُنَّ نَبَأَهُۥ بَعۡدَ حِينِۢ ٨٨﴾ [ص: 88]. «و البته خواهید دانست صدق آنرا بعد از زمانی».

یکی از معانی آیت فوق این است که برای بنی آدم با مرور زمان ثابت خواهد شد که استکبار و خود خواهی و نژاد پرستی عواقب وخیمی را در پیش دارد که باعث قتل و قتال و خونریزی مردمان می‌شود و این اندیشه فرسوده مخالف سرشت، اخلاق و ترحم انسانی است و اگر از این چنین اعمال و مفکوره‌ها دست نبردارند سرانجامش هما نا بدبختی، دشمنی، تفرقه، ذلت، خواری و پراکندگی خواهد بود.

خداوند در آیت دیگر می‌فرماید: ﴿قَالَ فَٱهۡبِطۡ مِنۡهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَٱخۡرُجۡ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّٰغِرِينَ ١٣﴾ [الأعراف: 13]. «خداوند گفت: ای ابلیس پس فرود رو از آسمان زیرا که لائق نیست ترا که سر کشی کنی در آن، پس بیرون شو هر آینه تو از خوار شوندگانی»

اینست سرانجام هر متکبر و خود پسندیکه خود را از دیگران بهتر و با عزت می‌شمارد و در روز رستاخیر نیز مورد باز پرس و جزای خداوندی قرار خواهد گرفت مگر اینکه از این مفکوره‌ها پشیمان شده و توبه نمایند.

آیت سابقه می‌رساند که خداوند ابلیس را بخاطر ابا ورزیدنش از سجده برای آدم راند و قهر و غضبش بر وی فرود آمد زیرا وی خود را فاضلتر و بهتر از آدم می‌شمارید، پس نژاد پرستان امروزی درین مورد چه میگویند؟ آیا آنها نافرمان خداوند را مرتکب نشده‌اند؟ در حالیکه از یک پدر و مادر و از یک اصل آفریده شده‌اند؟ خداوند آنهارا قبیله قبیله با نژاد‌های مختلف آفرید تا با یکدگر دوستی، الفت، ومعرفت داشته باشند، و تأکید بر آن نمود که بهترین و محبوب‌ترین شما در نزد من، پرهیز گاران شما ست و از خود ستائی و خود پسندی و تکبر در روی زمین منع نمود ولی با آن هم برخی اصرار برین دارد که وی بهتر و بالاتر از دیگران است. آیا این مفکوره مخالف اوامر خداوند و استکبار در روی زمین نیست؟!.

نژاد پرستان نه تنها اکتفا به یاوه گوئی نکردند بلکه عده‌ای را تمسخر و تحقیر نمودند درحالیکه منسوب به یک دین و عقیده‌اند، حتی در ین راه جنگیدند و خون‌ها را ریختند.

نژاد پرستان باید عواقب ناگوار این مفکوره را درک کنند و فرصت را از دست نداده، به خدا رجوع کرده و توبه نمایند، زیرا ما جز هدایت و برگشت‌شان بسوی عقیده و دین حق را نمی‌خواهیم.

نژادپرستی خود ستائی بیهوده و بیجاست: خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ أَعۡلَمُ بِكُمۡ إِذۡ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ وَإِذۡ أَنتُمۡ أَجِنَّةٞ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡۖ فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ﴾ [النجم: 32]. «خداوند از همان زمانیکه شما را از زمین آفریده است و از آن روزی که شما به صورت جنینهای ناچیز در درون شکمهای مادرانتان بوده اید از شما آگاه بوده است و هست، پس از پاک بودن خود سخن مگویید زیرا که او پرهیز گاران را بهتر می‌شناسد».

همچنان خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمۚ بَلِ ٱللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَآءُ وَلَا يُظۡلَمُونَ فَتِيلًا ٤٩ ٱنظُرۡ كَيۡفَ يَفۡتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَۖ وَكَفَىٰ بِهِۦٓ إِثۡمٗا مُّبِينًا ٥٠﴾ [النساء: 49-50].

«مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشتن را پاک می‌شمارند بلکه خداست که کسانی را که بخواهد پاک می‌دارد و به اندازه نخ خسته خرما هم ظلم و جور نمی‌شوند، بنگر که چگونه به خدا دروغ می‌بندند و همین دروغ کافی است که گناه آشکاری باشد».

خداوند با علم ازلی اش حقیقت و عملکرد همه موجودات و کائنات را می‌داند ولی خلائق مانند فرشتگان، جنیات و انسانها و دیگر کائنات نمیدانند که فردا چه می‌شود؟ حتی آنچه بعد از یک لحظه رخ می‌دهد را نمی‌دانند. خداوند انسان را از گل آفریده است سپس نسل آدم در شکم‌های مادران بشکل جنین آفریده شده که از عالم چیزی نمی‌دانند، روشنی و تاریکی دنیا را نیز دیده نمیتوانند، پس کسیکه اصل و حقیقتش چنین باشد چطور خویشتن را تمجید و توصیف می‌نماید در حالیکه خداوند از کردار، گفتار و حتی آنچه در دلها می‌گذرد آگاه است، پس خداوند نیاز ندارد که کسی خود را تعریف و تمجید نماید و یا خود را بلند‌تر از دیگران بپندارد.

خود پسندی و خود ستائی از صفات مسلمان نیست گرچه در گفتارش صادق هم باشد به همین منظور شایسته مسلمان نیست تا خویشتن را بستاید، بر عکس همیشه باید خود را مقصر بداند و خطا را منسوب به خود نماید. حالاکه دانستیم مسلمان اجازه ندارد تا خویشتن را توصیف و تمجید نماید هرچند راستگو هم باشد، پس نژاد پرستان به کدام حجت و دلیلی خود را بهتر از دیگران می‌دانند؟ و بی‌مورد خود را توصیف می‌نمایند؟ نسب، قبیله، نژاد و رنگ خودرا بر دیگران بالا می‌شمارند؟ چه هدفی در ین خود پسندی و خود ستائی دارند؟! مگرهمه بشریت -بدون استثناء- از یک مصدر نیستند؟ که آدم پدر آنهاست؟ پس چطور جنس و نسب آنها بهتر و افضلتر از دیگران است؟ واضح است که همه وهم و خیال‌های بی‌اساس و بیهوده ایست که دور از واقیعت بوده مبتنی بر هیچ دلیل و حجتی نیست طوریکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهۡوَى ٱلۡأَنفُسُ﴾ [النجم: 23].

«آنان جز از گمان‌های بی‌اساس و از هوا‌های نفس پیروی نمی‌کنند».

پس اگر این چنین مفکوره‌های غلط و بی‌اساس که بنیاد آن تنها گمان، هوی و هوس است در نفس انسانی جاگزین شود وی را به گمراهی و غرور می‌کشاند که دلیل را هر گز نمی‌پذیرد و هدایت و رهنمائی آن نیز مشکل خواهد بود. ابوبکر صدیق فرموده است: (شخصی مردی را نزد پیامبر مدح و توصیف نمود پیامبر فرمودند: وای برتو! گردن دوستت را بریدی، -وآنرا چند بار تکرار فرمودند- اگر کسی از شما ناچار به مدح دوست خویش می‌شود پس باید بگوید: او را چنین می‌پندارم و خداوند حساب كننده اوست و بر خداوند كسی را نمی‌ستایم)([[6]](#footnote-6)).

مردی نزد عثمان آمد و شروع به مدح و ثتایش کرد مقداد بن الاسود خاک را گرفته به روی آن مرد پاشیده فرمود: پیامبر به ما امر فرموده‌اند که هرگاه با ستایش کنندگان روبرو شدیم خاک را بر روی آنها بپاشیم([[7]](#footnote-7)).

زندگي عرب قبل از اسلام

سرزمین عرب قبل از اسلام سرزمینی فقیر و ناداری بود، هر قبیله از خود بتی داشتند که آن را می‌پرستیدند، درآن زیست و زمان دزدی، غارت، چور و چپاول، زنا، دروغ، فریب و خیانت حکمفرما بود، و بخاطر منابع آب و چراگاه همیشه در جنگ بودند. هنگامیکه خداوند خواست تا این توده را از ین بدبختی‌ها بیرون آرد حضرت محمد را فرستاد تا مردم را از تاریکی به روشنی اسلام دعوت و رهنمون سازند.

خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبۡلُ لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ ٢﴾ [الجمعة: 2].

«الله ذاتی است که از میان بیسوادان پیامبری را برانگیخته است و به سوی ایشان فرستاده است تا آیات خدا را برای ایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند و به ایشان کتاب (قرآن) و شریعت را می‌آموزد و آنان پیش از آن تاریخ واقعاً در گمراهی آشکاری بودند».

بعضی از مردم قبل از اسلام مانند حیوانات زندگی را بسر می‌بردند طهارت و پاکی را نمی‌دانستند، ناخون‌ها و موهای بدن‌شان را نمی‌گرفتند ! مردمانی بودند که دختران را زنده بگور می‌نمودند. زنا و میگساری، سود خوری، خیانت در امانت، خوردن مال بیچارگان به ناحق، جنگ و خون ریزی در راه قوم و نژاد همه این بدبختی‌ها در جامعه عرب وجود داشت تا آنکه نور اسلام با فرستادن حضرت محمد ، اسلام به مردمان فهماند که بهشت و دوزخ، حساب و میزان و پل صراط است که هر فرد با آنها روبرو خواهد شد، همچنان نشانه‌های قدرت پروردگار، و حکمت خداوند در مخلوقاتش، الفت، محبت، مساوات، عدالت، امانت، پاکی، اخلاص و پرهیزگاری، فداکاری، جان نثاری، دعوت و جهاد در راه خدا را به مردم آموخت تا آنکه بعد ازگذشت بیست و چند سال امت بزرگ و عظیمی را در روی زمین بیرون آورد، عصر صحابه کرام رضی الله عنهم اجمعین، کسانیکه در مدرسه پیامبر اسلام تربیت فرا گرفتند و از بهترین امت‌ها شدند و نمونه‌ای در تطبیق و تنفیذ اوامر خدا و رسولش گردیدند.

جبیر بن حیه / قصه فرستادن نعمان بن مقرن را که بسوی مردم اهواز فرستاده شده بود چنین حکایت می‌نماید: هنگامیکه نعمان به اهواز رسید مردم از او خواستند تا مردی را بیرون آرد، نعمان مغیره بن شعبه را انتخاب نمود سپس ترجمان آنها از مغیره پرسید: شما کی هستید؟ مغیره جواب داد: مامردمان عرب هستیم که در بدبختی و تیره روزی بسر می‌بردیم، از گرسنگی پوست حیوانات و خسته خرما را می‌مکیدیم، پوشاک ما از پشم و موی حیوانات بود سنگ و چوب را پرستش می‌نمودیم در همین هنگام بود که پروردگار آسمان‌ها و زمین، پیامبری را به بسوی ما فرستاد که پدر و مادرش را می‌شناختیم سپس پیامبرخدا به ما امر فرمودند تا با شما تا زمانی بجنگیم که خداوند را به یگانگی بپرستید و یا اینکه جزیه بپردازید و ما را آگاه نمودند که هر کسی ازما کشته شد، داخل بهشتی می‌شود که چشم هرگز آن را ندیده است و هرکسی از ما زنده ماند، گردن‌های شما را در تصرف خود قرارخواهد داد([[8]](#footnote-8)).

بعضي از عادات نژاد پرستان در مورد نام و نسب اجداد‌شان

از گفته‌های بی‌اساس و بی‌مورد نژاد پرستان اینست که میگویند: ما شجره یا سلسله نژاد مان را تا صدها و یا هزار‌ها سال قبل می‌دانیم و یا نام‌های اجداد و اسلاف خویش را تا صد‌ها نسل حفظ داریم!.

این سخنان بیهوده و پوسیده چه قیمتی دارد! اگر شما به این تعداد نام و سلسله اجداد تان را می‌دانید چه سودی به شما و یا آنها خواهد نمود؟ اگر کسی از آنها کافر و مشرک از دنیا رفته باشد پس جایگاهش دوزخ است، نام نسب، و شوکت دنیوی اش هرگز سودی به وی رسانیده نمیتواند، تاریخ دانان معتمد تنها نسب پیامبر گرامی اسلام را بطور دقیق بررسی و تثبیت نموده‌اند زیرا آنحضرت بهترین بندگان خداوند و برگزیده وی است([[9]](#footnote-9)). اما امتیازاتی که نژاد پرستان به گمان خویش به آن می‌بالند آنست که

برخی از ایشان ادعا دارند: نژاد ما اصیل است و یا اینکه می‌گویند: ما و نژاد آبائی ما شریف و نجیب است و ما بزرگ زاده ایم، و اگر از وی بپرسی که اصل و شرف و بزرگ زاده گیی که شما دعوا دارید، چه معنی دارد؟

در جواب بدون اینکه معنی سخن خویش را بداند کلمه اصلیت را تکرار می‌نماید و به آن می‌بالد! بعضی از آنها کلمه اصیل را چنین تعریف می‌کند: در نژاد ما کسی غلام، بنده یا کنیز نگذشته است، دیگری چنین تفسیر می‌نماید: در نژاد و نسب ما نژاد دیگری یکجا نشده و با بیگانگان دوستی و خویشاوندی ننموده‌ایم و دیگری کلمه اصیل را چنین تفسیر می‌نمایند: ما از رگ و ریشه‌ای هستیم که زنانش از راه غیر شرعی حامل نشده‌اند.

این همه تظاهر و نسبت‌های بیهوده و باطل است که نزد خدا و بندگانش ناپسند است. خلاصه سخن اینست که نژاد پرستان از راه دروغ و بهتان خویش را بر دیگران بلند می‌شمارند و به آن افتخار می‌کنند، حال آنکه رنگ، جسم، اعضای بدن، مزاج، خون و همه خاصیت‌شان مانند سایر بشر است و فرقی میان آنها و دیگران وجود ندارد، آنها هم مانند دیگران مریض می‌شوند و می‌میرند.

بعضی از اروپائی‌ها معتقد‌اند که رنگ خون‌شان بادیگران فرق دارد و یا اینکه خون شاهنشاهان در رگ‌های‌شان جریان دارد! آیا این سخن شگفت آور نیست؟ حال آنکه کافر‌شان کافر، و مشرک‌شان مشرک، و مسلمان‌شان مسلمان، و جاهل و فاسق‌شان همانا جاهل و فاسق است. در زمانه‌های گذشته عده از نژاد پرستان بعضی از پیشه‌ها و حرفه‌ها را مورد تمسخر قرار می‌دادند، آهنگر، نجار، قصاب و امثال این پیشه وران در جامعه‌هایشان بی‌حیثیت و بی‌عزت بودند. نتیجه این مفکوره باعث پسمانی کشور‌هایشان تا صد‌ها سال گردید، اگر اجداد آنها عقل و منطق میداشتند اینرا درک می‌نمودند که آهنگر و نجار‌های هوشمند کشتی‌های بزرگ، ریل‌ها، سفینه‌های فضایی، طیاره‌ها و کارخانه‌های بزرگی که آلات و وسائل مفید را تولید می‌کند، ساخته و در خدمت بشریت قرار دادند.

در زندگی پیامبران گذشته نیز درسی برای همه است آیا نوح نجار نبود؟ زمانیکه خداوند او را به ساختن کشتی امر کرد! همچنان داود آهنگر بود که سپر می‌ساخت و آنرا به فروش می‌رساند و پول آنرا صدقه می‌کرد، چرا پدران و اجداد آنها به پیامبران خدا اقتدا ننمودند؟ بر عکس پیشه‌های آنها را مورد تمسخر قرار می‌دادند.

نژاد پرستي يهوديان و ادعاي‌شان بر اينکه پسران خدا‌اند

خداوند از پندار‌های یهود چنین حکایت می‌کند:

﴿وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامٗا مَّعۡدُودَةٗۚ قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡدٗا فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ عَهۡدَهُۥٓۖ أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ ٨٠﴾ [البقرة: 80].

«می‌گویند که آتش جز چند روز محدودی گریبانگیرمان نمی‌گردد! بگو: آیا از جانب خدا پیمان گرفته‌اید و خدا هرگز خلاف وعده‌اش عمل نمی‌نماید؟ یا اینکه چیزی به خدا نسبت می‌دهید که از آن بی‌خبرید؟».

یهودیها خویش را برتر از دیگران می‌شمارند و می‌گویند: آتش دوزخ جز چند روز محدود ما را فرا نخواهد گرفت، وبه آن افتخار می‌نمایند. این همان روز‌های است که گوساله را پرستیده بودند، یعنی چهل روز فقط، و به همین گمان بی‌اساس، خود را بهترین امت‌ها شماریده می‌گویند: ما نژاد بر گزیده خداوند هستیم. لیکن خداوند ادعای آنها را تکذیب نموده می‌فرماید:

﴿قُلۡ أَتَّخَذۡتُمۡ عِندَ ٱللَّهِ عَهۡدٗا فَلَن يُخۡلِفَ ٱللَّهُ عَهۡدَهُۥٓۖ أَمۡ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعۡلَمُونَ﴾ [البقرة: 80].

ترجمه: «بگو: آیا از جانب خدا پیمان گرفته اید و خدا هرگز خلاف وعده‌اش عمل نمی‌نماید؟ یا اینکه چیزی به خدا نسبت می‌دهید که از آن بی‌خبرید؟».

یعنی شما دروغ می‌گویید و بر خداوند افتراء می‌بندید، وسخنی می‌گویید که شما آنرا نمی‌دانید، زیرا که قانون الهی در مورد بنی آدم آنست که با هر شخص محاسبه صورت می‌گیرد و به اندازه اعمالش پاداش یا مجازات داده می‌شود، چنانکه خداوند در آیات زیر، ادعای‌شان را رد کرده می‌فرماید: ﴿بَلَىٰۚ مَن كَسَبَ سَيِّئَةٗ وَأَحَٰطَتۡ بِهِۦ خَطِيٓ‍َٔتُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٨١﴾ [البقرة: 81]. «آری! کسیکه گناه کند و گناه او را احاطه کند، این چنین افراد یاران آتش بوده و جاودانه در آن خواهند ماند».

درجای دیگر می‌فرماید:

﴿لَّيۡسَ بِأَمَانِيِّكُمۡ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِۗ مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدۡ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٗا وَلَا نَصِيرٗا ١٢٣ وَمَن يَعۡمَلۡ مِنَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوۡ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ نَقِيرٗا ١٢٤﴾ [النساء: 123-124].

ترجمه: «نیست كار بوفق آرزوی شما و نه بوفق آرزوی اهل كتاب، هركه كار بد كند به آن جزا داده خواهد شد، و نیابد برای خود بجز خدا هیچ دوستی و نه یاری دهنده‌ای، کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، خواه مرد باشد یا زن، چنان کسانی داخل بهشت خواهند شد و کمترین ستمی بدانان نخواهد شد».

نقیر: سوراخ کوچکیست در پشت خسته خرما. یعنی با همه انسان‌ها محاسبه می‌شود و پاداش هر عمل آنها چه خورد و چه بزرگ چه خیر و چه شر برای ایشان داده خواهد شد. بدینگونه همه نژاد پرستان با تمامی انواع و اشکال‌شان و با ادعا‌های دروغین و بی‌اساس‌شان بر خداوند تهمت و افترا بستند كه گویا آنها در نژاد و نسب‌شان بهتر، عالیتر، مترقی‌تر، و اصیلتر از دیگران هستند! آیا اینگونه مفکوره و سخن مشابهت به اخلاق یهود ندارد؟.

خداوند به قوم یهود امر کرد تا به مردم سخن نیک بگویند: ﴿وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسۡنٗا﴾ [البقرة: 83]. -به مردم سخن نیک بگوئید- یعنی آن سخنی را بگوئید که به اخلاق نیکو، صبر و بردباری، گذشت و لطف، محبت و برادری، توصیه به کردار پسندیده، رهنمائی به خوبی‌ها، وباز داشتن از بدیها ومنکرات، دعوت نماید. پیامبر بزرگ اسلام می‌فرمایند: «هیچ کار خوب و پسندیده را حقیر مشمار و اگر قادر به دادن چیزی نبودی پس با برادرت با چهره گشاده رو برو شو»([[10]](#footnote-10)).

مگر یهودان اوامر خداوند و فرستاده‌هایش را نپذیرفتند وخویش را بر دیگران بلند شمرده، آشکارا نافرمانی خداوند نمودند. خداوند یهودان را مخاطب قرار داده می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ أَخَذۡنَا مِيثَٰقَكُمۡ لَا تَسۡفِكُونَ دِمَآءَكُمۡ وَلَا تُخۡرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ ثُمَّ أَقۡرَرۡتُمۡ وَأَنتُمۡ تَشۡهَدُونَ ٨٤ ثُمَّ أَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تَقۡتُلُونَ أَنفُسَكُمۡ وَتُخۡرِجُونَ فَرِيقٗا مِّنكُم مِّن دِيَٰرِهِمۡ تَظَٰهَرُونَ عَلَيۡهِم بِٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ وَإِن يَأۡتُوكُمۡ أُسَٰرَىٰ تُفَٰدُوهُمۡ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيۡكُمۡ إِخۡرَاجُهُمۡۚ أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٨٥﴾ [البقرة: 84-85].

ترجمه: «بیاد آورید هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید و همدیگر را از سرزمین و خانه و کاشانه خویش بیرون نکنید سپس اقرار کردید و شما گواهی می‌دهید پس از آن شما هستید که یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از خانه‌ها و سرزمین‌شان بیرون می‌رانید از راه گناه و دشمنی هم پشتی و پشتیبانی می‌کنید، ولی اگر اسیران نزد شما بیایند فدیه می‌دهید وایشان را آزاد می‌سازید، حال آنكه بیرون راندن ایشان بر شما حرام است آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخشی دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند جز خواری ورسوائی درین جهان نیست و در روز رستاخیز به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شود و خداوند از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست».

مگر آنها به عهد و پیمان‌شان وفا نکردند و یکدیگر را به قتل رسانیدند و خون یکدیگر را ریختند, عده‌ای از آنها عده دیگر را از خانه و وطن‌شان بیرون راندند, بالای آنها تجاوز و ظلم را روا داشتند و در نتیجه جنگ‌های شدید یکدیگر را اسیر گرفتند سپس اسیران را نظر به حکم تورات در بدل مال و سر بها رها نمودند.

این چنین اعمال ناشایسته از یهودانیکه در مدینه منوره قبل از بعثت پیامبر گرامی اسلام زندگی داشتند رخ می‌داد. هنگامیكه پیامبر خدا به مدینه منوره هجرت نمود، چند قبیله معروف درآنجا زندگی داشتند، از جمله قبیله بنی قینقاع وقبیله بنی نظیر كه در آن زمان از هم پیمانان قبیله مشرک و بت‌پرست عرب، بنام خزرج بودند، و قبیله بنی‌قریظه از هم پیمانان قبیله مشرک و بت پرست عرب، بنام اوس بودند، این پیمانها بین یهود مدینه و قبایل عرب‌های بت پرست آنجا، قبل از هجرت پیامبر اسلام و گردن نهادن اوس وخزرج به آئین اسلام بود، كه سپس بنام انصار مسمی شدند.

هنگامیكه جنگ بین قبایل یهود در می‌گرفت، یكدیگر را بقتل می‌رساندند، مال و دارائی یكدیگر را به غارت می‌بردند، قبیله ضعیف مجبور به فرار شده، خانه و كاشانه را رها كرده آواره می‌شدند.

اینگونه اعمال غیر انسانی در دین‌شان حرام بود، چنانكه دین اسلام نیز اینگونه اعمال را حرام قرارداده است، زیرا دین در نزد خداوند همانا اسلام است، و پیروان یک دین و یک ملت به مثابه یک جسم هستند، عرب‌های مشرک این اعمال نا شایسته یهود را عیب دانسته آنها را طعنه می‌دادند كه شما چرا با همجنسان یهودی تان می‌جنگید و عده را اسیر گرفته سپس در بدل مال، آنها را تبادله می‌نمائید؟ یهودیها در جواب می‌گفتند: كه ما نظر به حكم تورات عمل نموده اسیران را تبادله می‌نمائیم، زیرا جنگیدن با آنها بر ما حرام است. و اگر می‌پرسیدند پس چرا با آنها می‌جنگید؟ در جواب می‌گفتند: ما همچنان خود را خوار و ذلیل نمی‌سازیم وازین كار حیا می‌نمائیم! حال آنكه حقیقت چیزی دیگری بود، همه بخاطر منافع دنیوی و مصالح شخصی بود، خداوند در مورد ایشان چنین می‌فرماید:

﴿ثُمَّ أَنتُمۡ هَٰٓؤُلَآءِ تَقۡتُلُونَ أَنفُسَكُمۡ وَتُخۡرِجُونَ فَرِيقٗا مِّنكُم مِّن دِيَٰرِهِمۡ تَظَٰهَرُونَ عَلَيۡهِم بِٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ وَإِن يَأۡتُوكُمۡ أُسَٰرَىٰ تُفَٰدُوهُمۡ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيۡكُمۡ إِخۡرَاجُهُمۡۚ أَفَتُؤۡمِنُونَ بِبَعۡضِ ٱلۡكِتَٰبِ وَتَكۡفُرُونَ بِبَعۡضٖۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفۡعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمۡ إِلَّا خِزۡيٞ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلۡعَذَابِۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ٨٥ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِۖ فَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ٨٦﴾ [البقرة: 85-86].

ترجمه: «آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخش دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند جز خواری ورسوائی درین جهان نیست و در روز رستاخیز به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شود و خداوند از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست, اینها همان کسانی‌اند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته‌اند لذا شکنجه آنان تخفیف داده نمی‌شود و ایشان یاری نخواهند شد».

مسلمانان نژاد پرست امروزی نیز همچو اعمال ناشایسته را انجام می‌دهند خون یکدیگر را می‌ریزند، یکدیگر را ذبح می‌کنند مال و دارای یکدیگر را به غارت و یغما می‌برند، بخاطر عداوت و دشمنی قبیلوی یکدیگر را از خانه‌ها و کاشانه‌ها و قریه و وطنشان بیرون می‌رانند! و فرقی که در میان‌شان وجود دارد اینست که نژاد پرستان امروزی در جنگ‌های‌شان اسیران را در برابر سر بها یا مال تبادله نمی‌کنند بلکه آنها را اکثرا به قتل می‌رسانند زیرا دشمنی و حقد عمیقی که در دل‌های‌شان جاگزین است آنها را به این کار وادار می‌سازد. یعنی مسلمانان نژاد پرست امروزی در طغیان، بغاوت، قوم پرستی، ظلم و تجاوز بالا‌تر از یهود هستند (لا حول ولا قوة إلا بالله).

نژاد‌پرستان امروزی مانند حیوانات درنده و وحشی شده‌اند، دین عقیده و اخلاق را فراموش نموده‌اند، مهمترین مسأله در نزد آنها کامیابی و تفوق بر دیگران است و در این راه از هیچ وسیله دریغ نمی‌کنند، آنها مسلکی را به پیش گرفته‌اند که در نهایت به ویرانی، زوال و فرو آمدن غضب الهی در دنیا و آخرت می‌انجامد. بر پیشوایان و رهبران‌شان چنان محبت ریاست و زعامت حکمفرما است که حتی عقل و حواس‌شان را از دست داده‌اند، دین، ایمان و هدف را فراموش نموده‌اند، شیطان چنان بر آنها مسلط است که به هر راهی بخواهد آنها را با خود می‌کشاند.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ وَٱلنَّصَٰرَىٰ نَحۡنُ أَبۡنَٰٓؤُاْ ٱللَّهِ وَأَحِبَّٰٓؤُهُۥۚ قُلۡ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمۖ بَلۡ أَنتُم بَشَرٞ مِّمَّنۡ خَلَقَۚ يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۚ وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَاۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ١٨﴾ [المائدة: 18].

ترجمه: «یهودیان و مسیحیان می‌گویند: ما پسران و عزیزان خدائیم! بگو پس چرا شما را در برابر گناهان تان عذاب می‌دهد؟ بلکه شما انسان‌هایی همچو سائر بشر هستید که خدا آنان را آفریده است. خداوند هر که را بخواهد مورد آمرزش قرار می‌دهد و هر که را بخواهد عذاب می‌دهد و سلطنت آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو هست متعلق به خدا بوده و برگشت همگان به سوی او است».

یهود و نصاری گفتند که ما منسوب به پیامبران خدا هستیم و آنها فرزندان خدا‌اند و خداوند به آنها توجه خاصی دارد و ما را نیز دوست می‌دارد زیرا ما پیروان آنها ایم، خداوند گمان ایشان را رد نموده فرمود: پس چرا خداوند آتش دوزخ را در برابر کفر و تکذیب و افترای شماآماده نموده است؟ بلکه شما انسان‌هایی مانند سائر بشر هستید که خداوند آنها را آفریده است و دیگر بندگان خدا الگوی بر شما‌اند که خداوند داوری آنها را به دست دارد کسی را اگر بخواهد مورد عفو قرار می‌دهد و كسی را اگر بخواهد عذاب و شکنجه می‌کند و خداوند ذاتی است، عادل. و هرگز ظلم وجور را به کسی روا نمی‌دارد.

سبب اساسی این عقیده در نزد یهود و نصاری اینست که هر طایفه دارای دو گروهی هستند یکی گروه مردمان نادان و عوام است که از کتاب و دین‌شان جز خیال پروری و امیدواری نجات از دوزخ را به سر نمی‌پرورانند, و گروه دومی کسانی‌اند که کتاب‌های‌شان را تحریف و تأویل نموده و از این راه مصالح و منافع و اغراض شخصی‌شان را تأمین نموده‌اند، و هرگز نمی‌خواهند حقائق را به مردمان‌شان بازگو نمایند و درین راه علمای فریبکار و دجال صفت و منفعت جوی آنها نقش اساسی را بازی می‌کنند تا ریاست عزت و قدرت را از دست ندهند. همین گونه نژاد پرستان نیز مردمان زیر دست و رعیتشان را می‌فریبند و آنها را از حقائق بی‌خبر نگه داشته و مسائل را برای آنها طوری جلوه می‌دهند که گویا آنها بر حق‌اند و دیگران بر باطل، تا به خاطر بدست آوردن منافع خود از آنها استفاده نموده و تابع اوامر‌شان باشند. این شیوه‌ایست که نژاد‌پرستان در هر جائی از این راه پیش می‌روند و رعیتشان را می‌فریبند. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ وَٱلنَّصَٰرَىٰ نَحۡنُ أَبۡنَٰٓؤُاْ ٱللَّهِ وَأَحِبَّٰٓؤُهُ﴾ [المائدة: 18].

ترجمه: «یهودیان و مسیحیان می‌گویند: ما پسران و عزیزان خدائیم».

آنها می‌خواهند با این سخن بر دیگران برتریت خود را ثابت کنند زیرا آنها به گمان خود‌شان پسران و دوستان خداوند هستند و خداوند آنها را در مقابل گناهانشان شکنجه نمی‌دهد و چند روز محدود وارد دوزخ خواهند شد! سخن ایشان به این معنا است که عدالت خداوند از خط سیرش منحرف می‌شود و خداوند از بخشی حمایت و طرفداری می‌نماید و آنها را میگذارد تا در زمین فساد نمایند و خویش را بر دیگران بهتر و افضلتر جلوه دهند و مرتکب جنایات شوند، سپس آنها را مانند دیگر فساد کاران شکنجه و عذاب نمی‌کند! آیا اینچنین افکار و تصور باعث فساد و ویرانی و تباهی در جهان نمی‌گردد؟

اینجاست که اسلام عزیز ضربه محکمش را بر این تصور بی‌جا و بی‌اساس وارد نموده عدل الهی را استوار و مقرر گردانیده و بطلان این مفکوره و ادعای بی‌معنا را اعلان می‌دارد. خداوند می‌فرماید:

﴿قُلۡ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمۖ بَلۡ أَنتُم بَشَرٞ مِّمَّنۡ خَلَقَۚ يَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ﴾ [المائدة: 18].

ترجمه: «بگو پس چرا شما را در برابر گناهان تان عذاب میدهد بلکه شما انسان‌های همچون سائر انسان‌ها هستید که خداوند آنان را آفریده است خداوند هر که را بخواهد مورد آمرزش قرار می‌دهد و هرکه را بخواهد عذاب می‌دهد».

به این ترتیب خداوند حقیقت ایمان به وحدانیت خویش را بطور قطعی و حاسم بیان داشته ادعای فرزند بودن را بیهوده و بی‌ارزش خواند، زیرا آنها مانند سایر بشر بوده امتیازی بر دیگران ندارند، چنانکه عدل و مساوات الهی میان بندگان، تعیین آمرزش و عذاب را که همه به اراده وخواست خداوند ارتباط دارد، واضح ساخته و بر معمای فرزندی و روابط شخصی با کسی، خط بطلان کشید.

آغوش اسلام برای همه باز است

اسلام عزیز در اولین روزگارش صهیب رومی ، بلال حبشی ، سلمان فارسی و ابوبکر عربی را زیر پرچم (لا اله الا الله محمد رسول الله) در آغوش کشید، تبعیض و تعصب قوم، نژاد، رنگ، وطن، قبیله و..... را خاتمه داد و نور اسلام در هر خانه، قبیله، دهکده و شهر درخشید پیامبر بزرگ اسلام فرمودند: «آنکه دعوت به عصبیت نماید از ما نیست وآنکه بر عصبیت بجنگد از ما نیست و آنکه بر عصبیت بمیرد از ما نیست»([[11]](#footnote-11)).

اینگونه کاسه نژاد پرستی با تمام اقسام و انواعش فرو ریخته و از هم پاشید و از همان آغاز وطن مسلمان تنها سر زمینی که او بالایش زندگی می‌کند نبوده بلکه در هر جاییکه میتواند احکام دین خود را عملی نماید، خواه در شرق یا در غرب جهان، همانجا وطن اوست.

مسلمانان نخستین از پدران، فرزندان و خویشاوندان مشرک خویش اعلان بیزاری نموده و با هرکسی از آنها كه در مقابل خدا ورسولش به جنگ برخاسته و جنگیدند: روی این اساس مسلمانان با پدر، مادر، برادر، خواهر و فرزندانی که مشرک و کافر باشند قطع رابطه نموده برائت خود را از آنها اعلان می‌نمایند و شاید هم به منظور هدایت آنها به سوی دین حق، دوستی و ارتباط را قطع ننمایند. خداوند در بسیاری از آیات قرآن کریم این موضوع را روشن ساخته است، مانند ابراهیم که از کفر پدرش اعلان برائت نمود، زیرا پدرش اصرار به بت پرستی داشت.

و نوح از خانم و پسرش اظهار برائت و بیزاری نمود زیرا آن دو به کفر اصرار داشتند، چنانكه آسیه زن فرعون که زنی مؤمنی بود از شوهرش اظهار برائت کرد، و در عصر پیامبر بزرگ اسلام نمونه‌های بیزاری از کفر و شرک خیلی زیاد است كه بطور نمونه قصه مقداد بن اسود را ذکرمی‌نمایم.

جبیر بن نفیر / حکایت می‌کند که روزی نزد مقداد نشسته بودیم مردی که از نزد ما می‌گذشت به مقداد گفت: خوشا به حال این دو چشمی که پیامبر را دیده! به خدا سوگند که چقدر آرزو داشتیم تا آنچه را خودت دیده‌ای و حضور داشتی، ما نیز آنرا می‌دیدیم و حضوریاب می‌شدیم!.

مقداد خیلی غضبناک شد، من تعجب کردم که آنمرد سخن بدی نگفت! سپس مقداد بوی روی آورده و فرمود: چه چیزی شما را وا می‌دارد که آرزوی زندگی زمانی را میکنید که گذشته است؟ و کسی نمی‌داند اگر در آن زمان حاضر می‌بود در کدام صف و در چه موقفی قرار می‌داشت! سوگند به خداوند مردمان زیادی در زمان پیامبر خدا وجود داشتند مگر خداوند آنها را به روی‌هایشان در دوزخ افگند، زیرا از ایمان آوردن و فرمانبرداری ایشان سر کشی نمودند، آیا شکر خدا را به جا نمی‌آورید که بدنیا آمدید و به خدا و رسولش ایمان آورده اید؟ مصائب و مشکلات را دیگران متحمل شدند و شما از شر آن باز داشته شدید، سوگند به خداوند که پیامبر خدا در سخت‌ترین شرایطی که پیامبران پیشین فرستاده شده بودند، مبعوث گردیدند، زمانیکه جهل و نادانی و تنبلی به اوجش رسیده بود، آنها نمی‌دانستند که دینی بروز خواهد کرد که حق را از باطل جدا کرده میان پدر و پسر که یكی مؤمن و دیگری مشرک است، جدائی خواهد آورد، تا جائیکه مؤمن، پدرو پسر و برادر مشرکش را می‌دید که در صف کفار قرار دارند، ولی چون قلبش به ایمان باز و صفا شده بود و می‌دانیست آنکه درصف کفار قرار گیرد، همانا هلاک شده است، وی می‌دید که خویشاوند ودوست صمیمی‌اش در آن زمره قرار دارد، لیکن چشمش با اسلام آوردن آنها روشن نشد، چشمانی که باید به هدایت آنها روشن می‌گشت! خداوند می‌فرماید: ﴿رَبَّنَا هَبۡ لَنَا مِنۡ أَزۡوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعۡيُنٖ وَٱجۡعَلۡنَا لِلۡمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: 74]. «پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطا فرما که باعث روشنی چشمانمان گردند».

تا آنکه جنگ بدر رخ داد و مسلمانان تحت قیادت پیامبر بزرگ اسلام با مشرکین قریش که در ردیف آنها پدران وپسران و خویشاوندان‌شان حاضر بودند، جنگیدند، زیرا آنها در صف مشرکین قرار داشتند. به همین خاطر خداوند یاران را در قرآن کریم مدح وستایش نموده می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29].

ترجمه: «محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند، ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را میطلبند نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌های‌شان نمایان است، این توصیف آنان در تورات است و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های خود را بیرون زده و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش ایستاده باشد، بگونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد، تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند، خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند وکارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد».

مؤمنان از عصر آدم تا روز رستاخيز يک امت‌اند

مسلمانان به همه انبیاء و پیامبران گذشته که مردمان برگزیده الله بودند، ایمان دارند، همچنان اتباع و رعیت این پیامبران که احکام دین الله را تطبیق نموده بودند و در کتاب‌های آسمانی تغیر وتحریفی نیاورده بود ند، از نوح تا حضرت محمد ‡ همه آنها با نژاد و رنگ‌های مختلف‌شان با ما برادر‌اند.

اما کسانیکه مشرک و یا از جمله اهل کتاب بودند ولی در کتاب‌های‌شان تغیر آورده و آنرا مطابق میل‌شان تحریف نمودند و به رسالت پیامبر آخر زمان محمد ایمان نیاوردند، با ما ارتباطی ندارند و از جمله مؤمنان شمرده نمی‌شوند.

در قرآن کریم و احادیث قدسی قصه‌ها و حکایت‌های زیادی از اتباع و یاران و انصار پیامبران گذشته ذکر شده است که فداکاری و قربانی آنها را در راه خداوند بیان می‌دارد، تا سر مشقی برای مسلمانان باشند، چنانکه در امت‌های پیشین مردمانی گذشته‌اند که صاحب علم، حکمت و معجزه بودند ولی از جمله پیامبران نبودند. همچنان قصه و حکایات مردمان گمراه، منحرف و اوباش این امت‌هانیز در قرآن ذکر شده است تا پند و عبرتی برای مسلمانان باشد و در دام شیطان نیفتند، و از اعمال بدی که آنها مرتکب آن شدند برحذر باشند، زیرا دین در نزد خداوند اسلام است و همه پیامبران امت‌های‌شان را به اسلام دعوت نموده‌اند، پیامبر می‌فرمایند: «من نزدیک‌ترین مردمان به عیسی ابن مریم در دنیا و آخرت هستم، پیامبران برادران یک پدر‌اند و مادران‌شان گوناگون، و دین‌شان یکی است»([[12]](#footnote-12)).

دین معتبر و پسندیده همانا دین اسلام است که خداوند به جز از آن، دینی دیگری را نه از گذشتگان و نه از مردمان آخر زمان می‌پذیرد. خداوند از نوح چنین حکایت می‌کند:

﴿وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ نُوحٍ إِذۡ قَالَ لِقَوۡمِهِۦ يَٰقَوۡمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيۡكُم مَّقَامِي وَتَذۡكِيرِي بِ‍َٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَعَلَى ٱللَّهِ تَوَكَّلۡتُ فَأَجۡمِعُوٓاْ أَمۡرَكُمۡ وَشُرَكَآءَكُمۡ ثُمَّ لَا يَكُنۡ أَمۡرُكُمۡ عَلَيۡكُمۡ غُمَّةٗ ثُمَّ ٱقۡضُوٓاْ إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ٧١ فَإِن تَوَلَّيۡتُمۡ فَمَا سَأَلۡتُكُم مِّنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِۖ وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ ٧٢﴾ [یونس: 71-72].

ترجمه: «ای پیامبر! سرگذشت نوح را برای آنان بخوان وقتی نوح به قوم خود گفت: ای قوم من اگر ماندنم و پند دادنم با آیات خدا برایتان سخت و غیر قابل تحمل است من بر خدا تکیه دارم پس همراه با معبود‌های تان قاطعانه تصمیم خود را بگیرید بعدا منظورتان از خودتان پنهان نماند و مایه اندوه تان نشود پس ازآن نسبت به من هر چه می‌خواهید بکنید و مرا مهلت ندهید اگر روی گردانیدید، چرا که من کم‌ترین مزد از شما نمی‌خواهم، مزد و پاداش من جز برخدا نیست، و به من دستور داده شده است که از زمره تسلیم شده‌گان باشم».

و از ابراهیم چنین حکایت می‌کند:

﴿وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥۚ وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٣٠ إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡۖ قَالَ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ١٣١ وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِ‍ۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٣٢﴾ [البقرة: 130-132].

ترجمه: «چه کسی از دین ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر که خود را خوار و کوچک داشته باشد همانا ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از زمره شایستگان است آنگاه که پروردگارش به او گفت: اخلاص داشته باش گفت: خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم، و ابراهیم فرزندان خویش را به این دین سفارش کرد و یعقوب گفت: ای فرزندان من! خداوند برای شما دینی را برگزیده است و نمی‌رید جز اینکه مسلمان باشید. آیا هنگامیکه مرگ یعقوب فرا رسید شما حاضر بودید؟! آن هنگامیکه به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خداوند یگانه است وما تسلیم او هستیم».

و از موسی حکایت می‌کند:

﴿وَقَالَ مُوسَىٰ يَٰقَوۡمِ إِن كُنتُمۡ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيۡهِ تَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّسۡلِمِينَ ٨٤﴾ [یونس: 84].

ترجمه: «موسی گفت: ای قوم من! اگر واقعاٌ به خدا ایمان آوردید، بر او توکل کنید اگر خود را به او تسلیم کرده‌اید».

و ازمسیح چنین حکایت می‌کند:

﴿وَإِذۡ أَوۡحَيۡتُ إِلَى ٱلۡحَوَارِيِّ‍ۧنَ أَنۡ ءَامِنُواْ بِي وَبِرَسُولِي قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَٱشۡهَدۡ بِأَنَّنَا مُسۡلِمُونَ ١١١﴾ [المائدة: 111].

ترجمه: «و به یاد آور- آنگاه را که به حواریون الهام کردم که به من و فرستاده من (عیسی) ایمان بیاورید گفتند ایمان آوردیم وپروردگار گواه باش که ما مخلص و منقاد هستیم».

و از بلقیس زمانیکه گفت:

﴿قَالَتۡ رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ [النمل: 44].

ترجمه: «گفت من به نفس خود ستم کرده‌ام و با سلیمان خویشتن را تسلیم پروردگار جهانیان میدارم».

خداوند می‌فرماید:

﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحٗا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ كَبُرَ عَلَى ٱلۡمُشۡرِكِينَ مَا تَدۡعُوهُمۡ إِلَيۡهِۚ ٱللَّهُ يَجۡتَبِيٓ إِلَيۡهِ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَن يُنِيبُ ١٣﴾ [الشوری: 13].

ترجمه: «خداوند آئینی را برای شما بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آنرا به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی ‡ سفارش نموده‌ایم که دین را پا برجا دارید و در آن تفرقه و اختلاف نورزید، این چیز که شما مشرکان را بدان می‌خوانید بر مشرکان سخت و گران می‌آید خداوند هر که را بخواهد برای آن دین برمی‌گزیند و هر که بسوی آن برگردد بدان رهنمودش می‌گرداند».

نژاد پرستان وملیت گراها چون اگر در قرآن کریم غور نمایند خواهند دانست که در مقابل پیامبران و دعوت‌شان جز اشخاص متکبر، خودخواه، قدرت طلب، کسی دیگر معارضه و مخالفت نکرده است، هر پیامبری با چنین اشخاص که از قوم و قبیله خودش بودند رو برو شدند واذیت و آزاری زیادی را برآنها تحمیل نموده‌اند تا جائیکه بعض از آنها به وسیله افراد کافر و مشرک قومشان به قتل رسیده‌اند، همچو اعمال ناشایسته در برابرفرستادگان خداوند صورت گرفت تا اینکه موجب قهر و غضب الهی و زوال اقوام آنها گردید.

آیات سابقه بیانگر اینست که همه کسانیکه به پیامبران از آدم تا حضرت محمد ایمان آورده‌اند، یک امت هستند و ما مسلمانان که امت پیامبر گرامی حضرت محمد هستیم، ملزم به دوستی و احترام، و ایمان به همه پیامبران پیشین و کتاب‌های‌شان می‌باشیم و آنعده حکایات و قصه‌هایی را که قرآن کریم و سنت مطهر به ما بیان نموده نمونه و سر مشق زندگی برای ما مسلمانان می‌باشد به شرطیکه با شریعت پیامبر آخر زمان تعارضی نداشته باشد.

خداوند امت محمدی را مخاطب قرارداده می‌فرماید:

﴿قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِيَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمۡ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ١٣٦﴾ [البقرة: 136].

ترجمه: «بگوئید: ایمان داریم به خداوند وآنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم اسماعیل اسحاق یعقوب و اسباط (نوادگان یعقوب) نازل شده است و به آنچه برای موسی و عیسی آمده است و به آنچه برای پیغمبران از طرف پروردگار‌شان آمده است میان هیچ یک از آنان فرقی نمی‌گذاریم و ما تسلیم خدا هستیم».

پس اگر ملیت گراها و نژاد پرستان باز هم به برتریت خود‌شان اصرار میورزند- درحالی که خودرا مسلمان میگویند- نظر‌شان در مورد پیامبران و برگزیدگان خداوند، کسانیکه بهترین و پرهیزگارترین و افضلترین و امانت کارترین مردمان روی زمین بودند چه خواهد بود؟ آیا نژاد، رنگ و زبان‌شان مختلف و از گوشه‌های مختلف دنیا نبودند؟!.

اگر قوم پرستان خویش را بلند مرتبه و عالیقدر از دیگر نژاد‌ها می‌شمارند پس پیامبران و برگزیدگان خداوند بطور مستقیم و یا غیر مستقیم در آن شامل خواهند بود، حالا که این حقیقت را دانستید، و باز هم به مفکوره بی اساس خود پافشاری می‌نمایید، پس خود در مورد خویش قضاوت کنید.

بگذارید تا نمونه‌ای را به شما پیشکش کنیم، (قصه پدر پیامبران ابراهیم و پسرش اسماعیلإ) تا حقیقت به طور واضح به نژاد پرستان واضح وروشن گردد.

قصه ابراهيم و پسرش اسماعيل إ

هنگامیکه ابراهیم با همسرش ساره به مصر رسید، سرزمین مصر را پادشاه ظالم و جابر در تصرف داشت، همسر ابراهیم که از زیبا‌ترین زنها بود خبرش به پادشاه ظالم رسید و ابراهیم را بلا درنگ نزد خویش خواست و از او پرسید: این زن که با خودت همراه است کیست؟ ابراهیم گفت: خواهرم است، ابراهیم هراس داشت اگر بگوید همسرش است شاید او را به قتل برساند وهمسرش را با خود بگیرد، پادشاه ظالم به ابراهیم گفت: این دوشیزه را آرایش و آراسته نموده به من بفرست، ابراهیم این کار را نموده و همسرش را نزد بادشاه ظالم و جابر فرستاد.

پادشاه در اطاقی که همسر ابراهیم حضور داشت داخل شد وقتی خواست تا وی را در آغوش بکشد دستش خشک شد، هنگامیکه پادشاه این حالت را دید زن را عادی نشمرد، سپس برایش گفت: به خداوند دعا کن که دست من را دو باره باز نموده و سالم گرداند، به خدا سوگند اگر این کار را نمودی هرگز به تو دست نمی‌برم و احسانی نیز بتو خواهم کرد، همسر ابراهیم به خدا دعا کرد که اگر پادشاه در سخنش صادق باشد دو باره دست وی را باز نما. خداوند دست پادشاه را باز نمود و زن را دو باره به ابراهیم فرستاد و نظر به وعده اش که گفته بود به تو احسانی هم می‌نمایم یک کنیز دوشیزه را که هاجر نام داشت به وی بخشید.

هاجر زن خوشنما و زیبایی بود، ساره هاجر را به ابراهیم بخشید و گفت: من اینرا زنی نیک و پاکیزه می‌بینم، خودت ویرا به زنی ات بگیر، خداوند مهربان است که از وی به تو پسری بدهد. زیرا ساره حمل نمیگرفت و کودکی به دنیا نیاورده بود، تا آنکه زن سالخورده شد، ابراهیم همیشه دعا می‌نمود تا خداوند به وی پسر نیک و صالح بدهد، ابراهیم مسن شد و ساره به سن یأس رسید.

سپس هاجر، اسماعیل را بدنیا آورد، ابراهیم هر دوی آنها را با خود گرفته به مکه برد و در نزدیک کعبه شریفه هردو را گذاشت و خواست به شام بر گردد، هاجر به او گفت: ای ابراهیم ما را به کی می‌گذاری؟ در این کوه و بیابانی که نه آب است و نه گیاهی، نه انسان است و نه حیوانی؟ ابراهیم جواب داد: شما را به خداوند می‌گذارم، هاجر گفت: برو برگرد خداوند ما را ضایع نمی‌سازد.

خداوند چاه زمزم را برای هاجر و پسرش شگافت و قافله‌ای که از قبائل جرهم رهسپار شام بودند آب را دیدند و از مادر اسماعیل خواستند تا آنها را نیز اجازه دهد که در اطراف این چاه زندگی نمایند، هاجر به آنها اجازه داد تا آنکه اسماعیل جوان شد و با دوشیزه‌ای از این قبیله ازدواج نمود، بعدها پدرش ابراهیم به مکه برگشت و هر دو باهم کعبه معظمه را به امر خداوند بنا نمودند خداوند اسماعیل را از برگزیدگانش قرار داده وی را به تبلیغ رسالتش بسوی عمالیق و قبائل یمنی گماشت تا آنها را به اسلام ویگانه پرستی دعوت نماید. از پسران اسماعیل نابت و قید بود که خداوند از این دو پسرش عربها را به ویژه عرب حجاز را بوجود آورده و منتشر ساخت.

از این قصه برای ما واضح و روشن می‌گردد که مادر اسماعیل برده یا کنیز پادشاه ظالم مصر بود سپس به ساره بخشیده شد، وساره وی را به ابر اهیم بخشید تا خداوند پسری صالح و نیک از وی به ابراهیم ارزانی نماید.

اگر نژاد پرستان باز هم اصرار به برتریت‌شان دارند پس این معنی را دارد که آنها خویشتن را از پیامبران نیز بلند می‌شمارند از جمله اسماعیل ، زیرا مادرش کنیزی بود، اگر آنها این مسأله را درک کنند و بازهم در مفکوره خود پا فشاری و اصرار ورزند پس این عمل باعث قهر و غضب خداوند بالای‌شان خواهد شد. قصه اسماعیل پسر ابراهیم درسییست، عبرت انگیز، برای همه نژاد پرستان است به ویژه ملیت پرستان عرب، زیرا اکثر آنها حقیقت مادر‌شان را نمیدانند که کنیز بود.

از اینجا برای ما تعارض و دوگانگی در مفکوره و معتقدات نژاد پرستان ثابت می‌گردد زیرا آنها مردمانی را که پدران و اسلاف‌شان از جمله برده گان بودند تحقیر می‌نمایند، ولی ما می‌پرسیم شما در مورد بسیاری از پیامبران خداوند که با کنیز‌ها ازدواج نمودند و از آنها نسل‌شان منتشر گردیده چه نظری دارید؟ آیا این چنین مفکوره‌های بی‌مورد دلالت به بطلان معتقدات‌شان نمی‌کند؟!.

با تأسف سنجش امور نزد آنها دگرگون گردیده است خوبی‌ها در نزد آنان به زشتی، عدالت به تبهکاری، عطوفت و مهربانی به سنگدلی مبدل گردیده است حالا واضح شد که ابلیس بر آنها غالب آمده و توانسته ایشان را از راه راست به کجی و گمراهی ببرد، زیرا آغاز گر این عمل و مفکوره نا شایسته ابلیس لعین بود. این قصه بیانگر آن است که برده و کنیز شاید بر‌تر و افضلتر از مردمان آزاد در نزد خداوند باشند و در پرهیز گاری نیکی و شایستگی نیز در مرتبه عالی قرار داشته باشند.

ابراهیم پسر دیگری بنام اسحق داشت که او هم از جمله برگزیدگان خداوند بود. اسحق پسری بنام یعقوب داشت که او هم از برگزیدگان الله بود، یعقوب معروف به اسرائیل نیز می‌باشد که نواده‌ها وذریه او (بنی اسرائیل) منسوب به وی گردیده و از دودمان آنها بسیاری از پیامبران پیشین بسوی آنها فرستاده شدند.

حالا دانستیم که ابراهیم دو پسر داشت که هر دو را خداوند به رسالتش برگزید، یکی اسماعیل که جد پیامبر بزرگ مان حضرت محمد است، و دیگری اسحاق که پسرش یعقوب نام داشت و به اسرائیل نیز معروف می‌باشد، دودمانش به وی منسوب می‌گردند (بنی اسرائیل) و پیامبران زیادی در این سلاله گذشته‌اند که آخرین‌شان عیسی پسر مریم می‌باشد. به همین منظور ابراهیم را پدر انبیاء می‌نامند، قران کریم در این مورد چنین اشاره می‌نماید:

﴿وَوَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۚ كُلًّا هَدَيۡنَاۚ وَنُوحًا هَدَيۡنَا مِن قَبۡلُۖ وَمِن ذُرِّيَّتِهِۦ دَاوُۥدَ وَسُلَيۡمَٰنَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَىٰ وَهَٰرُونَۚ وَكَذَٰلِكَ نَجۡزِي ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٨٤ وَزَكَرِيَّا وَيَحۡيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِلۡيَاسَۖ كُلّٞ مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٨٥ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَٱلۡيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطٗاۚ وَكُلّٗا فَضَّلۡنَا عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٨٦﴾ [الأنعام: 84-86].

ترجمه: «ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را عطا کردیم آن دو را رهنمود کردیم پیشتر نیز نوح را ارشاد نمودیم و از نژاد نوح، داود سلیمان ایوب یوسف موسی وهارون را «قبلاً هدایت کردیم» همانگونه محسنان را پاداش می‌دهیم و زکریا و یحیی وعیسی و الیاس را نیز هدایت کردیم، همه آنان از زمره صالحان بودند، و اسماعیل و یسع و یونس و لوط را بر همه جهانیان برتری دادیم».

کسیکه ما را مسلمان نامگذاری نمود ابراهیم است خداوند در این مورد می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ﴾ [الحج: 78].

ترجمه: «و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است (این دین) همان آئین پدر تان ابراهیم است که خدا شما را قبلاً مسلمین نامیده است».

ملیت گراها حالا قناعت و درک خواهند کرد که مفکوره‌شان توهین کننده وتحقیرآمیز و بی‌بنیاد است، آیا می‌خواهند خویش را بر پیامبران، ستوده و ارجمند‌تر بشمارند؟ آیا بر سردار عالمیان حضرت محمد خویش را بلند و عالیقدر می‌شمارند؟ آنها باید به خداوند رجوع نموده توبه نمایند و از این یاوه گوی‌ها و نادانی دست بردارند، ورنه باعث تفرقه و اختلاف میان مسلمانان در همه جا، و موجب قهر و غضب خداوند خواهند شد.

احکام واندرزهائیکه از قصه ابراهیم آشکار می‌گردد: ازقصه ابراهیم سه مسأله مهم واضح می‌گردد:

اول: عدم تحقیر و تمسخر به شخصیت غلامان و برده گان، چه زن باشد و چه مرد، زیرا اسلام بهر انسانی مانند دیگر همنوعانش ارزش داده و شاید هم در پرهیزگاری و اخلاق نیکو، بر مردمان آزاد پیشی داشته باشند.

غلامان و برده گان مسلمان برادران مسلمانان‌اند و فرقی میان آنها نیست و در وقت ضرورت باید با آنها کمک و معاونت لازم صورت بگیرد. در این باره قصه سلمان فارسی را بطور نمونه خدمت تان عرض می‌داریم.

زمانیکه سلمان فارسی به دین اسلام مشرف گردید و نزد پیامبر آمد، آنحضرت از وی خواست تا به بادارش بنویسد که او را آزاد کند، بادارش موافقه نمود ولی بشرطیکه بوی سه صد درخت خرما و چهل اوقیه طلا بدهد، پیامبر به یاران خویش فرمودند: با برادر تان کمک و تعاون نمائید، سپس همه با وی همکاری کردند تا آنکه خواسته بادارش را بر آورده نمودند و به این ترتیب از بردگی آزاد گردید([[13]](#footnote-13)).

دوم: بدون شک پیامبران پیشین از ابراهیم تا پیامبر گرامی ما همه از دوشیزه‌های غلامان همسر به خود اختیار نموده‌اند و از آنها فرزندان زیادی داشته‌اند که اینگونه پیوند و رشته‌ها به رضایت و اراده خداوند صورت گرفته است، تا بنیاد جامعه راسخ و قوی، و نمونه و دستوری برای مسلمانان در هرزمان و مکانی گردد، و به پیامبران‌شان اقتدا نموده، واز هر توده و قشر جامعه برای خود همسر اختیار کنند.

پیامبر با ماریه قبطی ب که حاکم مصر او را به پیامبر بخشید، ازدواج کرد و از وی ابراهیم بدنیا آمد، و به خاطر همین دوستی و قرابت، پیامبر توصیه نمودند تا با اهل مصر احسان و نیکی صورت گیرد.

قران کریم بطور قطعی ازدواج با زن مسلمان و عدم ازدواج با زن غیر مسلمان را حکم نموده است خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكَٰتِ حَتَّىٰ يُؤۡمِنَّۚ وَلَأَمَةٞ مُّؤۡمِنَةٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكَةٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡۗ وَلَا تُنكِحُواْ ٱلۡمُشۡرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤۡمِنُواْۚ وَلَعَبۡدٞ مُّؤۡمِنٌ خَيۡرٞ مِّن مُّشۡرِكٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَكُمۡۗ أُوْلَٰٓئِكَ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَى ٱلۡجَنَّةِ وَٱلۡمَغۡفِرَةِ بِإِذۡنِهِۦۖ وَيُبَيِّنُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ ٢٢﴾ [البقرة: 221].

ترجمه: «با زنان مشرکه تا ایمان نیاورند ازدواج نکنید و بی‌گمان کنیز مؤمنی بهتر است از زن مشرکه، اگر چه شما را به شگفتگی انداخته باشد و زنان و دختران خود را به ازدواج مردان مشرک در نیاورید تا زمانیکه ایمان نیاورند و بی‌گمان غلام مؤمن از مرد مشرک بهتر است اگر چه شما را به شگفتی انداخته باشد آنان بسوی آتش دعوت می‌دهند و خداوند بسوی بهشت و آمرزش، به فرمان خود و توفیق خویش دعوت می‌کند و خدا آیات خود را برای مردم روشن میسازد تا اینکه یاد آور شوند».

سدی، می‌فرماید: آیات فوق در مورد عبدالله بن رواحه نازل گردیده است. او کنیزی سیاه رنگی داشت روزی بر وی قهر کرد و کفی بر رویش زد، ولی از این عملش پشیمان گردیده و ترسید که مبادا خداوند بر وی غضب شود، عبدالله نزد پیامبر آمده و قصه را برایشان بیان کرد، پیامبر پرسیدند: چطور زنی است؟ عبدالله فرمود: نماز میگذارد و روزه میگیرد و به صورت درست وضو می‌کند و گواه میدهد که خداوند یک است و شما فرستاده او هستید، پیامبر فرمودند: ای عبدالله این زنِ مسلمان است! عبدالله بن رواحه گفت: سوگند به خداوندی که شما را به حق فرستاده است من او را آزاد می‌کنم و حتماً با او ازدواج می‌کنم، وی اینکار را کرد، عده از مردم او را بدگوئی نموده می‌گفتند: با کنیز خویش ازدواج کرد! سپس خداوند آیات زیر را نازل کرد:

﴿وَأَنكِحُواْ ٱلۡأَيَٰمَىٰ مِنكُمۡ وَٱلصَّٰلِحِينَ مِنۡ عِبَادِكُمۡ وَإِمَآئِكُمۡۚ إِن يَكُونُواْ فُقَرَآءَ يُغۡنِهِمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ٣٢﴾ [النور: 32].

ترجمه: «مردان و زنان مجرد خود را، وغلامان و کنیزان شایسته خویش را به ازدواج یکدیگر در آورید، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را در پرتو فضل خود دارا و بی‌نیاز می‌گرداند، بیگمان خداوند دارای نعمت‌های فراخ وگشایشگر و آگاه است».

پس نظر به این آیت ازدواج با دوشیزه‌های مسلمان آزاد، وبا دوشیزهای برده گان وسرداران، همه یکسان است.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [النساء: 25].

ترجمه: «و اگر کسی از شما نتوانست با زنان آزاده مؤمن ازدواج کند، میتواند با کنیزان مؤمن ازدواج نماید».

تمسخر و تحقیر به بعضی از توده‌هائیکه گمان می‌رود که کسی از نیاکان‌شان برده یا غلام بوده‌اند و برتری جستن بر آنها حرام قطعی است و ارتکاب این چنین اعمال از گناهان بزرگ محسوب می‌شود، خصوصا کسانیکه حکم شریعت را در این مورد می‌دانند. ازدواج با زنان این گونه توده‌ها در نظام اسلامی یکی از سنت‌های سردار عالم می‌باشد، از اینرو اغلب یاران پیامبر و علمای مسلمانان، این سنت را برخود تطبیق نموده‌اند. ولی متأسفانه با وجود این همه دلائل آشکار و روشن برخی از نژاد پرستان گمراه و منحرف برخاسته بر عده‌ای از مسلمانانیکه شاید در نسب‌شان و یا یکی از اجدادشان در مرحله بردگی زندگی نموده است، خویش را برتر و افضلتر دانسته مرتکب جنایتی بزرگی می‌گردند، - زیرا اجدادشان از مردمان آزاد بودند و در مرحله بردگی بسر نبرده‌اند- این گروه نژاد پرست به آسانی درک نمیکنند و نمیدانند که با این طرز فکر‌شان مرتکب بزرگترین گناهی شده‌اند که شاید منجر به کفر‌شان گردد، این چنین مردمان ضرورت به وقت کافی دارند تا مغز‌های‌شان از این پلیدی‌ها شستشو گردد و بخود بیایند، ما چند سوالی را به آنها پیش می‌نمائیم، امید است خداوند آنها را هدایت نموده به راه راست رهنمون شوند.

آیا این حق را به خود می‌دهید تا بر پدر پیامبران خود را بلند بشمارید و از ازدواج وی با کنیزی که ساره او را به ابراهیم بخشید مورد تمسخر قرار دهید؟!.

آیا اینرا به خود اجازه میدهید تا بر پسر ابراهیم، اسماعیل که جد پیامبر عالیقدر اسلام است، خویش را برتری دهید؟ زیرا مادرش کنیزی بود، و آیا شما بهتر از پیامبر گرامی ما هستید؟ زیرا ایشان از نسل و نژاد نبی کریم اسماعیل است؟ یا از اینکه پیامبر با ماریه ب که از جانب مقوقس حاکم مصر در آنزمان به وی بخشیده شد، سپس وی را به همسری خویش برگزیدند، خود را بهتر می‌دانید؟

و یا اینکه پیامبر با ام المؤمنین صفیه ب ازدواج نمود بعد از آنکه وی را آزاد نمود، زیرا وی از قبیله بنی قریظه یکی از قبایل یهود مدینه بود([[14]](#footnote-14)). آیا خویش را بهتر و بلندتر از ابراهیم پسر پیامبر خدا می‌دانید که از ماریه ب به دنیا آمد، زیرا که مادرش کنیزی بود؟

اگر قبول ندارید پس شما به پیغمبران خدا تمسخر نموده اید و با این عمل از دایره اسلام بیرون شده وکافر هستید. و اگر بر کسانیکه از سنت پیامبر اسلام پیروی می‌کنند خویش را بهتر و اصیل‌تر می‌دانید پس شما به سنت پیامبر اعتراض و طعن وارد نموده اید و مرتکب گناه کبیره شده، اقتدا به یهود کرده اید که خشم خداوند بر آنها فرود آمد.

نژاد پرستان در منتهای جهل، نادانی، زشتی و انحطاط فکری بسر می‌برند و اعمال‌شان باعث فروپاشیدن وحدت مسلمانان شده تخم دشمنی و عداوت را میان آنان می‌پاشند.

علماء و دعوتگران باید به مسؤلیت بزرگی که بر آنها ست متوجه شوند و همچو گروه‌های منحرف را قبل از اینکه فرصت از دست رود آگاه ساخته و ایشان را گرفته بسوی برادری و برابری، الفت و محبت سوق دهند، باید از حوادث ناگوار و دلخراشی که در صومال، افغانستان، چاد و در بسیاری مناطق آسیا، افریقا، آسیای میانه، البانیا و اروپا رخ داد و می‌دهد درس عبرت بگیرند.

سوم: بردگان و غلامان در اصل و حقیقت مردمان آزادی بودند و جرم و جنایتی را مرتکب نشده‌اند تا حقیر و بی‌ارزش باشند.

این همه قوانین و دستور‌های ظالمانه و بی‌رحمانه در جنگ‌های قبل از اسلام تطبیق می‌گردید که هر کسی اسیر و غیر اسیر را به بردگی و غلامی خویش در می‌آورد، سپس زمانیکه نور اسلام بر جهان درخشید و قوانین خاص در مورد بردگان که با کمال شفقت و دلسوزی گذاشته شده بود عملی گردید، و نظام بردگی که منافی ترحم و انسان دوستی است به پایان رسید.

این قوانین جنگی ظالمانه را کفار، مشرکین، یهود و نصاری و غیره در‌ جنگ‌های‌شان تطبیق می‌نمودند، تا آنکه اسلام عزیز این توده‌ها را از یوغ ظالمان و استعمار گران نجات داد و در فضای آرام و مطمئن به زندگی خویش ادامه داده، ترس و هراسی از کسی احساس نمی‌کردند و به همین سبب بسیاری از آنها که در بین اقشار مسلمان زیستند از‌شان و شوکت بزرگی برخوردار بودند و توانستند در همه عرصه‌ها چه علمی، چه فرهنگی بروز نمایند. آنها بزرگترین علماء و فقهاء ودانشمندان را به عالم اسلامی تقدیم نمودند و معروفترین و بر جسته‌ترین سپه سالاران لشکر اسلام شدند، حتی زمام امور مسلمانان را نیز به دست گرفتند، مانند سر لشکر فاتح قطز و بیبرس که هر دو در مقابل لشکر تتار مشرک جانبازی و فداکاری‌های بی مثیلی نمودند که تاریخ آنرا به خط طلائی نوشته است. اینها توانستند لشکر تتار را در اولین رویارویی به شکست مواجه سازند و ضربه کوبنده را به آنها فرود آرند، در این جنگ مجاهدین اسلام از تشویق و دلیری عالم مجاهد و نخبه عز بن عبد السلام بر خوردار بودند.

و از امیران بزرگ اسلام که از جمله برده گان بودند مونس، جوهر، کافور اخشیدی([[15]](#footnote-15)) سبکتگین و پسرش می‌باشند([[16]](#footnote-16)).

در زمان خلافت عباسی‌ها غلامی امیر مصر تعیین گردید که معروف به یحیی بن داود خرسی بود که از سال 162- 164 امارت مصر را بدوش داشت([[17]](#footnote-17)). و میان مسلمانان هیچ گونه تبعیضی وجود نداشت و همه با هم، بردگان و آزادگان، برادروار زندگی می‌کردند. اخلاق عالیقدر پیامبر باید سرمشق زندگی همه باشد، زمانیکه نماینده حبشه به مدینه رسید خود جناب عالیقدر به عزت داری و تکریم وی پرداختند و به پادشاه حبشه (نجاشی) پیراهنی از دیبا هدیه فرستادند. از پیامبر روایت است که فرمودند: «سرداران سودان چهار شخص است. لقمان حبشی، نجاشی، بلال و مهجع»([[18]](#footnote-18)) عکرمه: از ابن عباس روایت می‌کند: «لقمان برده حبشی نژاد بود که پیشه نجاری داشت»([[19]](#footnote-19)) و از سعید بن مسیب نقل است: «لقمان از سیاهان مصر بود که صاحب لب‌های بزرگی بود و خداوند به وی حکمت داد و به مقام پیامبریش ارجمند نمود»([[20]](#footnote-20)) و از لیث: چنین نقل است: «حکمت لقمان نبوت بود»([[21]](#footnote-21)).

و در موطای امام مالک: نقل است که از لقمان حکیم پرسیده شد: چه چیزی ترا به این مقام و منزلت رسانید؟ لقمان جواب داد: راستی در گفتار، و ادا نمودن امانت، و ترک آنچه به من ارتباط ندارد([[22]](#footnote-22)).

از عمرو بن قیس / روایت است که مردی از نزد لقمان می‌گذشت در حالیکه مردم به دور وپیش او نشسته بودند، از وی پرسید: آیا از بردگان فلان خانواده نبودی؟ لقمان جواب داد: آری، سپس آنمرد پرسید: چه چیزی به مقام و منزلتی که من ترا می‌بینم رسانید؟فرمود: راستی در گفتار، ادانمودن امانت، وترک آنچه بمن ارتباط ندارد، و اضافه کرد: سکوت دراز و در آنچیزیکه بمن تعلق ندارد مداخله ننمایم.

و از جمله بردگان ام ایمن دایه رسول الله و آزاد کرده شده آنحضرت است که نامش برکه و معروف به نام پسرش ایمن بود، امام نووی / در تهذیب می‌نویسد: ام ایمن حبشی، خدمتگار پدر رسول الله بود و زمانیکه مادر پیامبر چشم از دنیا بست ام ایمن آنحضرت را به آغوش کشیده وپرورش داد، تا آنکه بزرگ شدند، سپس وی را آزاد کردند و زید بن حارثه با وی ازدواج کرد، پیامبر همیشه به دیدن وی رفتنه و می‌فرمودند: «ام ایمن مادرم بعد از مادرم است»([[23]](#footnote-23)).

و از جمله برده گان عطا بن ابی رباح / برجسته‌ترین عالم عصرش در مکه مکرمه بود، محمد بن سعد / می‌نویسد: عطا شخص معتمد، فقیه و عالم بود که احادیث زیادی راحفظ داشت، وی مرد سیاه رنگی، از یک چشم نابینا، و بینی پهن، پاهایش شل و لنگ، و بعدها بینائی چشمش را هم از دست داد، ابن عباس برای مردم مکه فرمود: نزد من جمع میشوید؟! در حالیکه شما عطا دارید. و ابن عمر هنگامیکه به مکه معظمه می‌رسید مردم مکه گرداگردش جمع شده و از وی مسائل مختلف را می‌پرسیدند، وی می‌فرمود: ای مردم مکه! شما پرسش‌های تان را جمع کرده ومنتظرید تا من بیایم؟ درحالیکه عطا بن ابی رباح در نزد شماست؟

ربیعه، می‌فرمود: عطا / در فتوی بر همه مردمان مکه بلند دست بود، بنی امیه در موسم حج فرمان صادر می‌نمودند که شخصی با آواز بلند اعلان نماید: به جز عطا کسی دیگری فتوی داده نمی‌تواند و اگر عطا نبود پس از عبد الله بن ابی نجیح فتوی بخواهید([[24]](#footnote-24)).

اصمعی / فرموده: عطار / بر عبد الملک بن مروان در زمان خلافتش که به حج آمده بود داخل شد، هنگامیکه چشم عبد الملک به عطا خورد از جایش برخاست و او را با خود بر تخت نشاند وخود در مقابل او نشسته وگفت: ای پدر محمد چه نیازی و حاجتی داری؟ عطار / فرمود: ای امیر المؤمنین! در مورد حرم خداوند وحرم رسولش از خدا بترس، و در آبادی آندو بکوش و خبر گیرا باش، و در مورد فرزندان مهاجرین و انصار از خدا بترس، زیرا از برکت آنها خودت به این مقام نشسته‌ای، و در مورد مجاهدین و نگهبانان مرزهای دولت اسلامی از خدا بترس، زیرا آنها دیواری مستحکمی برای مسلمانان‌اند، و خودت شخصاً مسئولیت آنهارا بدوش بگیر، ودر مورد كسانیكه در پشت درت نشسته‌اند از خدا بترس، و در مورد آنها غفلت ننما و درت را در مقابلشان مبند. امیر مؤمنین گفت: اینکار را می‌کنم، سپس عطا / از جایش برخاست تا برگردد، عبد الملک از دستش گرفته گفت: ای پدر محمد خودت از حاجتمندی دیگران صحبت نمودی که ما آنها را بجا کردیم، پس حاجت و نیازمندی خودت چیست؟ عطا: فرمود: من به مخلوقی احتیاج ونیازی ندارم، هنگامیکه عطا/ بیرون رفت، عبدالملک گفت: این است شرف و این است توانگری!.

همچنان صحابی جلیل القدر شقران که آزاد کرده شده پیامبر بود، و او کسی است که چادر را زیر جسد مبارک رسول الله در قبر گذاشت، سپس بالای آن جسد رسول اکرم را گذاشته و دفن نمودند. و از جمله بردگان، مرد سیاهی حبشی که جانش از ترس خداوند بیرون آمد، و آن زمانیکه از رسول الله پرسید: ای رسول خدا! آیا چشمانم آنچرا که چشمان خودت در بهشت می‌بیند دیده میتواند؟ پیامبر فرمودند: بلی، حبشی به گریه افتاد تا آنکه روح از جسدش برآمد، ابن عمر فرمود: من پیامبر را دیدم که خودش وی را در قبر گذاشتند.

امام سیوطی: در کتابش بنام «ازهار العروش» می‌نگارد: علی ابن ابی طالب در تفسیر این آیت فرموده است:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ مِنۡهُم مَّن قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّن لَّمۡ نَقۡصُصۡ عَلَيۡكَ﴾ [غافر: 78].

ترجمه: «پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم، و سرگذشت بعضی‌ها را برای تو باز گو کرده و سر گذشتی برخی را برای تو باز گو نکردیم».

خداوند پیامبری حبشی نژادی را فرستاد که قصه مفصل وی برای پیامبر گرامی ما حکایت نشده است.

ابن ابی حاتم / نیز در تفسیر سوره بروج از جابر و او از علی نقل می‌کند که فرمود: پیامبر اصحاب اخدود حبشی بود([[25]](#footnote-25)).

ابن جوزی/ فرزندانی را که تنها از مردان قریشی که همسران آنها کنیز بودند، بیشتراز سی و سه شخص شمرده است که نسب بعضی از آنها به یاران بزرگ پیامبر خدا برمی‌گردد.

از جمله یاران پیامبر که با بردگان ازدواج نموده‌اند حسین پسر علی و نواسه پیامبر که در زمان خلافت عمرفاروق با دختر یزدگرد شاه ساسانیان پس ازاسارت آنها ازدواج نمود، حضرت عمر برای اینکه نواسه پیامبر را تکریم و تقدیر نموده باشد، دختر شاه فارس را به حضرت حسین بخشید، همچنان خواست بر دختر شاه فارس شفقت و مهربانی صورت گیرد، در نتیجه این ازدواج علی پسر حسین / بدنیا آمد، زمخشری در کتاب ربیع الابرار می‌نویسد: یزدگرد سه دختر داشت که هر سه آنها در عهد عمر فاروق در اسارت لشکر اسلام افتیدند. سپس یکی از آنها به عبدالله ابن عمر بخشیده شد که از آن سالم بدنیا آمد، دیگری از آنها به محمد پسر ابوبکرصدیق بخشیده شد که از آن قاسم به دنیا آمد، وسومی را به حسین بن علی بخشیدند و از او علی زین العابدین: بدنیا آمد، و هرسه پسران خاله یکدیگراند([[26]](#footnote-26)).

اصمعی / فرمود: از حسین بن علی نواده جز از پسرش علی نبود، مروان ابن حكم به علی پسرحسین گفت: اگر ازین کنیز‌ها اختیار نمائی تا فرزندانت زیاد شود؟ علی بن حسین جواب داد: نزد من آنقدر دارائی نیست تا اینکار را بکنم، سپس مروان صد هزار درهم بطور قرض برایش داد، علی بن حسین : رفته و تعدادی از کنیزان را خریداری نمودکه از آنها نسلش افزایش یافت و همه حسینی‌ها ازنسل وی می‌باشند، گفته‌اند که علی پسر حسین / پس از کشته شدن پدرش، مادر خود را به برده آزاد شده‌شان بنام زبید به زنی داد، وخودش نیز یک کنیزی را آزاد نموده و با وی ازدواج نمود، سپس عبد الملک نامه‌ای اعتراضیه بوی نوشت که چرا چنین کاری را نمود؟وی در جوابش نوشت: ﴿لَّقَدۡ كَانَ لَكُمۡ فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ لِّمَن كَانَ يَرۡجُواْ ٱللَّهَ وَٱلۡيَوۡمَ ٱلۡأٓخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرٗا ٢١﴾ [الأحزاب: 21].

ترجمه: «همانا سر مشق و الگوی زیبای در شیوه، پندار، گفتار وکردار پیامبر خدا به شما است، برای کسانیکه امید به خدا داشته جویای قیامت باشند وخدا را بسیار یاد کنند».

پیامبر صفیه ل را آزاد کرد سپس با وی ازدواج نمود، و دخترعمه خود را به آزاد کرده شده‌ای خویش زید بن حارثه به همسری داد([[27]](#footnote-27)).

هنگامیکه علی بن حسین: به مسجد داخل می‌شد از همه مردم می‌گذشت و به حلقه درس زید بن اسلم می‌نشست، نافع پسر جبیر پسر مطعم / به وی فرمود: خدا ترا بیامرزد، خودت سردار قریش هستی از همه حلقه‌های علمی می‌گذری تا اینکه رفته ودر حلقه این برده سیاه می‌نشینی؟! علی بن حسین / برایش فرمود: مرد باید در جائی بنشیند تا استفاده نماید، و در هر جائی که علم است باید ازآن جستجو نمود([[28]](#footnote-28)).

امام احمد / از علی نقل می‌کند که فرمود: پیامبر امر فرمودند تا ورقی بیاورم و آنچرا که مانع گمراهی امتش بعد از وفاتش می‌شود بنویسند. من ترسیدم که اگر بروم ومبادا پیامبر چشم از جهان بپوشد؟ گفتم من شنیده و حفظ می‌نمایم، پیامبر فرمودند: امتم را به نماز و زکات و درمورد کنیزان و برده گانی که زیر دست دارند توصیه و سفارش می‌نمایم([[29]](#footnote-29)).

از علی و انس روایت است که فرمودند: پیامبر دو برده آزاد شده داشت، یکی حبشی و دیگری قبطی بود، روزی بین هردو خلافی رخ داد و یکدیگر را دشنام گفتند، یکی گفت: ای حبشی و دیگری گفت: ای قبطی، پیامبر به آنان فرمودند: اینچنین سخن‌ها را مگوئید، هردوی شما دو مردی از خانواده محمد هستید([[30]](#footnote-30)).

و از سالم: روایت است که شاعری بلال پسر عبدالله پسر عمر را مدح نموده گفت: بلال پسر عبدالله بهتر است. عمر جواب داده فرمود: دروغ گفتی، بلکه بلال رسول الله بهتر است([[31]](#footnote-31)).

مسلمانان با چه کساني بايد دوستي نمايند

خداوند می‌فرماید:

﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٢٢﴾ [المجادلة: 22].

ترجمه: «مردمانی را نخواهی یافت که به خداوند و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا وپیامبرش دشمنی ورزیده باشند، هر چند که آنان پدران یا پسران یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند چرا که مؤمنان خدا بر دلهایشان ایمان را نوشته است و با نفخه ربانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است و ایشان را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر آنها و کاخها و درختان آن رودبار‌ها روان است وجاودانه در آنجا می‌مانند، خدا از آنان خوشنود و ایشان هم از خدا خوشنوداند اینان حزب الله‌اند، آگاه باش! حزب الله دائماً پیروز و رستگار است».

علما در مورد سبب نزول این آیه مبارکه می‌فرمایند: این آیت در مورد ابو عبیده عامر بن جراح زمانیکه پدر مشرک خود را در جنگ بدر به قتل رسانید، و در مورد ابوبکرصدیق زمانیکه پسرش را برای مقابله در میدان جنگ بدر خواست، و در مورد عمر فاروق که عموی خود را در جنگ بدر به قتل رسانید، و در مورد علی و حمزه زمانیکه هر دو با هم عتبه وشیبه دو پسر ربیعه بن ولید را در غزوه بدر به قتل رسانیدند، نازل گردید.

این آیه مبارکه خط فاصل و جدائی را میان حزب خدا و حزب کفر و شرک ایجاد کرد، و بر مسلمان واجب و لازم گردانید تا به صف اسلام بدون در نظر داشت مصالح دنیوی بپیوندند، قوم، نسب، خویشی، دوستی، رنگ و نژاد را در نظر نگیرند، اینست عقیده و ایمان راستین! و هر کسی در چنین صفی قرار گیرد وی از حزب خدا شمرده می‌شود، و کسیکه شیطان بر وی غلبه کرده و زیر پرچم نژاد پرستان قرار گرفت، او از صف و حزب الله بیرون بوده وهیچگونه رابطه و علاقه‌ای با مسلمانان نداشته، تمامی رشته‌ها از هم گسیخته است. و درسوره توبه فیصله نهائی صورت می‌گیرد، دو راه است: یکی اسلام و دیگری کفر، و مسأله قومیت و نژاد همه از میان برداشته شده و تنها رابطه دینی که بر ایمان و عقیده استوار است، باقی می‌ماند.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ٢٣ قُلۡ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمۡ وَأَبۡنَآؤُكُمۡ وَإِخۡوَٰنُكُمۡ وَأَزۡوَٰجُكُمۡ وَعَشِيرَتُكُمۡ وَأَمۡوَٰلٌ ٱقۡتَرَفۡتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٞ تَخۡشَوۡنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرۡضَوۡنَهَآ أَحَبَّ إِلَيۡكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٖ فِي سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡفَٰسِقِينَ٢٤﴾ [التوبة: 23-24].

«ای مومنان ! پدران و برادران خویش را یاوران خود نگیرید اگر کفر را بر ایمان ترجیح دهند، کسانیکه از شما ایشان را یاور و مددگار خود کنند مسلماً ستمگرند، بگو: اگر پدران و برادران وهمسران و قوم و قبیله شما و مال‌های که کسب کرده اید و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن میترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید تا آنکه خداوند عقوبت خودرا فرو فرستد و خداوند گروه فاسقان را به راه راست هدایت نمی‌نماید».

امام قرطبی: در تفسیر این آیه مبارکه چنین می‌نگارد: حکم قطع رابطه و علاقه بین مسلمانان و کافران تا روز رستاخیز باقی و پایدار است. ابن عباس در تفسیر آن فرموده:

﴿وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ [التوبة: 23].

«کسانیکه از شما ایشان را یاور و مددگار خود کنند مسلماً ستمگرند».

یعنی این شخص مانند مشرکان، مشرک است. زیرا کسیکه راضی و خشنود به شرک باشد خودش مشرک است.

آیت فوق می‌رساندکه پدران، فرزندان، برادران، همسران، خویشاوندان، مال و دارای، تجارت و منازل و همه شادمانی‌ها و خوشی‌ها و لذت‌های زندگی در یک جانب، و در جانب دیگر دوستی و محبت با خداوند و پیامبر گرامی‌اش و جهاد در راهش باتمامی خواستها و ضروریاتش در همه احوال و اوضاع، با تحمل نمودن همه سختی و دشواری، محرومیت و تنگی در زندگی، درد، رنج، فداکاری و کشته شدن در راه وی، ودعوت بسوی او وهمه به طور مطلق باید بخاطر خدا دور از ریاکاری، افتخار، یاد آوری، خودستائی و شهرت و نام نیکی باشد.

به این اساس اولین دولت اسلام که پیامبر بزرگ ما حضرت محمد بنیاد آنرا گذاشتند، برقرار و مستحکم گردید، برادری ایمانی یگانه پیوست حقیقی میان مسلمانان بود، چنانكه همه مسلمانان، از برادران، فرزندان، پدران و همسران، و خویشاوندان کافر‌شان که به خدا و رسولش ایمان نیاوردند اعلان بیزاری و قطع روبطه نمودند، و یگانه مایه افتخار و سر بلندی شان، همانا دین و آئین بزرگ و مقدس اسلام بود، آنها باهمچوعقیده و ایمان توانستند قدرت‌های بزرگ آنزمان را واژگون نموده و حکومت عدل الهی را در تمام جهان گسترش و پابرجا نمایند.

اما در قسمت نیکی و احسان به والدین کافر و مشرک باید گفت که احسان و نیکی به آنها امر ضروریست بشرطیکه در طاعت آنها نافرمانی خداوند نباشد، قابل یاد آوریست اصحاب کهف جوانانی بودند که از قوم خود فرار نموده به غاری پناه بردند که قرآن کریم قصه آنها را ذکر نموده است، آنها بخاطر شرک و کفرکه همه جارافراگرفته بود، خویشاوندان، قبیله، دوستان، خانه، قریه و وطن‌شان را ترک کرده و در غاری پناه بردند، تا خداوند را به یگانگی بپرستند، زیرا آنها طاقت و توانمندی مقابله با قوم مشرک‌شان را نداشتند.

مسلمانان خويشاوندان کافر خود را به قتل رسانيدند

ابن جوزی: در کتاب مناقب عمر فاروق می‌نویسد: روزی حضرت عمر در مسجد نشسته بود که پسر مامایش سعید بن عاص بن هشام از نزدش گذشت و بر وی سلام نمود، حضرت عمر فرمود: به خدا سوگند من پدر ترا نه، بلکه مامایم عاص بن هشام را در روز بدر به قتل رساندم و من نمیتوانم معذرت کشتن مامای مشرکم را از توبخواهم! سعید بن عاص جواب داد: وی را به قتل رساندی زیرا تو بر حق بودی و وی در راه باطل روان بود.

ببینید چقدر ایمان عالی و اخلاص در قلب‌های آن رادمردان وجود داشت! حضرت عمر به كشتن مامای خود افتخار می‌نماید و به آواز بلند از آن یاد آوری می‌نماید، زیرا مامایش مرد مشرکی بود! همچنان رادمرد مسلمان سعید بن عاص اعلان می‌دارد که پدرش مرد مشرکی بود و در گمراهی قرار داشت و عمر فاروق بر حق و در راه حق قرار داشت، اینست ایمان! واینست اخلاص در راه خدا ! بدون در نظر داشت خویشاوندی، قرابت، قومیت و نژاد! ابن اسحاق / از صحابی جلیل القدر سعد بن ابی وقاص حکایت می‌کند که فرمود: به خدا سوگند که در کشتن هیچ شخصی کوشا نبودم بگونه که در کشتن برادرم عتبه بن ابی وقاص حریص و کوشا بودم، عتبه مرد منفور و زشتی در قومش بود، من زمانی از وی بیزار شدم که پیامبر در غزوه احد فرمودند: قهر و غضب خداوند بر کسانی شدت یافت که روی پیامبرش را خون آلود نمودند([[32]](#footnote-32)).

ببینید که سعد آرزوی کشتن برادر خود را داشت، زیرا او دشمن خدا و پیامبرش بود! آری! آنها مومنان راستین و حقیقی بودند!!.

نژاد پرستي یاهمتا گزيدن با خداوند

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ وَلَوۡ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذۡ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ أَنَّ ٱلۡقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعَذَابِ ١٦٥ إِذۡ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ ١٦٦ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةٗ فَنَتَبَرَّأَ مِنۡهُمۡ كَمَا تَبَرَّءُواْ مِنَّاۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡ حَسَرَٰتٍ عَلَيۡهِمۡۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ١٦٧ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ حَلَٰلٗا طَيِّبٗا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٌ ١٦٨﴾ [البقرة: 165-168].

«برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خداگونه‌های بر می‌گزینند وآنان را همچون خدا دوست می‌دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند. آنان که ستم می‌کنند اگر می‌شد عذابی را مشاهده نمایند که هنگام (رستاخیز) می‌بینند (می‌فهمند)که قدرت و عظمت همه، از آن خداست و خدا دارای عذاب سختی است، در آن هنگام که رهبران از پیروان خود بیزاری میجویند و عذاب را مشاهده می‌نمایند، و بریده شود از آنها همه اسباب و روابط، (درین موقع) پیروان میگویند: کاش بازگشتی (به دنیا) می‌داشتیم تا از آنان بیزاری جوئیم همانگونه که آنان از ما بیزاری جستند، این چنین خداوند کردار‌های‌شان را بگونه حسرت زا و اندوهباری نشان میدهد و آنان هرگز از آتش (دوزخ) بیرون نخواهند آمد».

شاید نژاد پرستان آزرده خاطرهم شوند که مارابا مشرکان و پیروان‌شان تشبیه نموده اید! زیرا این آیات در مورد مشرکینی نازل شده است که بزرگان و پیروان‌شان همه باهم در دوزخ‌اند! من سوگند یاد می‌نمایم که منظور من اینچنین نیست، بلکه آنها برادران ما هستند دربشرطیکه از گمراهی، تکبر، خود خواهی و نافرمانی اوامر خداوند دست بردارند و در نژاد‌پرستی و ملیت‌گرایی‌شان اصرار نورزند، زیرا همچو مفکوره نشانه نادانی و بی‌خبری آنها از دین اسلام می‌باشد، اضافه از آن رهبران و بزرگانشان آنها را فریب داده و مغز‌های‌شان را شستشو کرده و آنها را قناعت داده‌اند تا درین راه جانبازی و فداکاری نمایند، به این ترتیب نژادپرستان پیروان و رعیت‌شان را فریب داده تا در راه خشنودی ابلیس و طاغوت بجنگند، و جان‌هایشان را رایگان از دست دهند. جاهلیت امروزی قویتر از جاهلیت قبل از اسلام بوده، بلکه خطرناکتر از آنست، زیرا نژاد پرستان قبل از اسلام باهم می‌جنگیدند در حالیکه آنها مشرک و بت پرست بودند، لیکن نژاد پرستان امروزی باهم جنگنیده و خون یکدیگر را مباح دانسته و می‌ریزند، و دعوای مسلمانی را نیز دارند!.

صدها قبیله و نژادی که منسوب به اسلامند بایکدیگر جنگنیده ونبردهای خونینی میانشان رخ می‌دهد، لیکن آیا این درگیری‌ها به خاطر خدا و تحکیم شریعت وی در زمین ویا برضد ظلم و تجاوز بوده؟ بلکه هدف از این جنگ‌ها غالب آمدن یک قبیله یا قوم بر دیگری، یا بخاطر هوا خواهی شخصیتی، که ابلیس موسس و مبتكر این راه و روش می‌باشد.

همچوجنگ‌ها همه به منظور بدست آوردن قدرت، یا منصب و یا بخاطرپست‌های مهم و کلیدی که می‌خواند بدست‌شان بیفتد، و یا اینكه رهبر و یا بزرگ قوم و اشخاص با نفوذ نژاد پرست، زمام امور را بدست گیرند.....

انسان مأیوس و متأثر می‌شود که همچومردم غافل و بی‌خبر را، بزرگان و رهبران‌شان چطور فریب می‌دهند! آنها را در دامهای گوناگون شیطانی سوق داده قانع وادار به جنگ و خونریزی نموده‌اند! آنهارا در برابر برادران‌شان می‌فرستند تا از نژاد، قبیله و یا به اصطلاح از حقوق‌شان دفاع نمایند، زیرا آنان بر حق‌اند.

سوالی که اینجا خود را مطرح نموده ومتوجه نژاد پرستان وقوم پرستان می‌شود اینست که: آیا آنها بخاطر خداوند و در راه او می‌جنگند، و یا به منظور بدست آوردن قدرت و زعامت ویا زمام امور؟

آیا این همه خونریزی‌ها و تباهی و بربادی، بخاطر غالب آمدن یک قوم و قبیله و نژاد بر دیگران است؟ و یا بخاطر تطبیق وتحکیم دین و آئین اسلام؟ یا بخاطر ایجاد دوستی، محبت، الفت و برادری ایمانی میان اقشار و توده‌های مسلمان؟

یا اینکه فریب خورده گان‌اند که رهبران و بزرگان‌شان آنان را فریب داده بمنظور به قدرت رسیدن ویا منصب و نفود، آنها را استعمال می‌نمایند؟

آنان باید جوابی را آماده نمایند تا در روز قیامت به خداوند قهار پیش نمایند، هنگامیکه مورد باز پرس قرارخواهند گرفت، در حالیکه خداوند همه چیز را می‌داند و بر همه چیز آگاه است. دنباله روان باید جواب قناعت بخشی را آماده نمایند تا رهبران و بزرگان‌شان درروز رستاخیز از آنها اعلان بیزاری و برائت نکنند، روزیکه پشیمانی سودی ندارد، روزیکه تنها انسان است و عملکردش.

مسلمان واقعی جانبازی و فداکاری بخاطر اعلای کلمه لا اله الا الله و بخاطر رضامندی خداوند می‌نماید، و درین راه از مال، جان و سرخود می‌گذرد.

مسلمان واقعی هیچگاهی بخاطر جنس، نژاد، نسب، قبیله، وطن، پرچم، رهبر، حاکم وغیره نمی‌جنگد. در این آیات دقت نمایید:

﴿وَقَالُواْ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعۡنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ٦٧ رَبَّنَآ ءَاتِهِمۡ ضِعۡفَيۡنِ مِنَ ٱلۡعَذَابِ وَٱلۡعَنۡهُمۡ لَعۡنٗا كَبِيرٗا ٦٨﴾ [الأحزاب: 67-68].

ترجمه: «و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده ایم، و آنان ما را از راه بدور برده‌اند، و گمراه کرده‌اند، پروردگارا! آنان را دو چند عذاب کن و ایشان را کاملاً از رحمت خود بدور دار (کمترین ترحمی بدیشان ننما) ».

قران کريم افتخار و خود پسندي را باکفر پيوست و مرتبط مي‌داند

خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلٗا رَّجُلَيۡنِ جَعَلۡنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيۡنِ مِنۡ أَعۡنَٰبٖ وَحَفَفۡنَٰهُمَا بِنَخۡلٖ وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُمَا زَرۡعٗا ٣٢ كِلۡتَا ٱلۡجَنَّتَيۡنِ ءَاتَتۡ أُكُلَهَا وَلَمۡ تَظۡلِم مِّنۡهُ شَيۡ‍ٔٗاۚ وَفَجَّرۡنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرٗا ٣٣ وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٞ فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكۡثَرُ مِنكَ مَالٗا وَأَعَزُّ نَفَرٗا ٣٤ وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدٗا ٣٥ وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهَا مُنقَلَبٗا ٣٦﴾ [الکهف: 32-36].

ترجمه: «برای آنان مثالی بیان کن، مثل دو مرد (کافر ثروتمندی وفقیر مؤمنی) را که ما به یکی آن دو (کافر ثروتمند) دو باغ انگور داده بودیم وگردا گرد باغها را با نخلستان احاطه کرده بودیم و در میان باغها (زمین‌های زراعتی قرار داده بودیم، هر دو باغ ثمره و میوه آورده بود و کم نه کرد از میوه، و ما در میان آنها رود بار بزرگی بر جوشانده بودیم، او دارائی دیگری هم داشت، سپس در گفتگو به دوست خود گفت: من ثروت بیشتری از تو دارم و از لحاظ نفر (خانواده و خویش و رفیق) مقتدر‌تر از تو و فزونترم، درحالیکه بر خویشتن ستمگر بود به باغش گام نهاد و گفت: من باور نمی‌کنم هرگز که این (باغ سر سبز) نابود شود و به فنا رود، و باور ندارم که قیامت برپا شود، اگر هم من بسوی پروردگار برگردانده شوم مسلما سر انجام بهتری و جایگه خوبتری از این خواهم یافت».

بعد از آن که خداوند حکایات مشرکین و مستکبرین که خود را بر مستضعفین و فقراء بلند و بهتر می‌شمردند وبه مال، حسب و نسب‌شان افتخار می‌نمودند، قصه دو شخصی را بطور مثالی می‌آورد که یکی دو بستانی از انگور داشت ودر اطراف آن درخت‌های خرما نیز بود، ثمره و حاصل این دو بستان بسیار وافر و شگفت انگیز بود، چنانکه فرمود: ﴿كِلۡتَا ٱلۡجَنَّتَيۡنِ ءَاتَتۡ أُكُلَهَا وَلَمۡ تَظۡلِم مِّنۡهُ شَيۡ‍ٔٗاۚ وَفَجَّرۡنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرٗا ٣٣﴾ وجویبار‌هایش پراگنده در زیر درختان جریان داشت سپس این مرد به همنشینش در حالیکه صحبت می‌کرد به فخر و تکبر گفت: من از تو بیشتر مال و ثروت و در نژاد، قبیله، قوم وعدد آنها برتو بهتر و بلند‌ترام، و از خانواده بزرگ، بلند مرتبه و عالی قدر می‌باشم، با همچو شعور و فخر داخل بستان خود گردید، در حالیکه بر خود ستم نموده چنین گفت: ﴿وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدٗا ٣٥﴾ در نتیجه کبر و غرور و افتخار به قوم و خانواده اش که گویا از نژاد بهتر و عالیقدر است و دیگران خوار و ذلیل‌اند، بر نفس خود ظلم را روا داشت و مرتکب جریمه بزرگی گردید، سپس این انحراف و مفکوره زشت وی را بسوی کفر کشانید، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةٗ وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيۡرٗا مِّنۡهَا مُنقَلَبٗا ٣٦﴾ [الکهف: 36]. «من باور نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود و باور ندارم که قیامت برپا شود» قابل توجه این است که خداوند قبل از اینکه انکار نمودنش به آخرت را بیان نماید، افتخار و و برتری خود و قبیله اش را همزمان با تحقیر نمودن هم نشینش ذکر می‌نماید، این آیت می‌رساند که فخر به نسب، مال و ثروت، عواقب ناگواری درپیش دارد، زیرا صاحب بستان از مال و ثروت، سپس از قوم و قبیله و نسب خویش یاد آورشده و همصحبت خود را توهین و تحقیر می‌نماید، تا آنکه پندارش وی را به کفر وتکذیب روز رستاخیز کشانید، می‌بینیم صاحب بستان همنشین خود را نه دشنام داد و نه با او جنگید، و نه خونش را ریختاند، بلکه خود را بر وی بر کشید و به ثروت و نژاد خود افتخار نمود تا بلآخره وی را به ارتکاب بزرگ‌ترین جریمه (کفر) کشانید.

متأسفانه نژاد پرستان امروزی نه تنها به مال، ثروت، نژاد، قوم و قبیله‌شان افتخاردارند، بلکه فزونتر از آن، خون برادران هم دین و هم عقیده خود را نیز می‌ریزند!.

خود پسندي، ابوجهل را از پذيرفتن اسلام باز داشت

خداوند در سوره دخان می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَجَرَتَ ٱلزَّقُّومِ ٤٣ طَعَامُ ٱلۡأَثِيمِ ٤٤ كَٱلۡمُهۡلِ يَغۡلِي فِي ٱلۡبُطُونِ ٤٥ كَغَلۡيِ ٱلۡحَمِيمِ ٤٦ خُذُوهُ فَٱعۡتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَآءِ ٱلۡجَحِيمِ ٤٧ ثُمَّ صُبُّواْ فَوۡقَ رَأۡسِهِۦ مِنۡ عَذَابِ ٱلۡحَمِيمِ ٤٨ ذُقۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡكَرِيمُ ٤٩ إِنَّ هَٰذَا مَا كُنتُم بِهِۦ تَمۡتَرُونَ ٥٠﴾ [الدخان: 43-50].

«بی‌گمان درخت زقوم خوراک گناه کاران است، همچون فلز گداخته شده در شکم‌ها می‌جوشد، جوششی همچون آب گرم و داغ (به ملائکه فرمان داده می‌شود) این کافر فاجر را بگیرید و به میان دوزخ پرتابش کنید، سپس بر سر او آب جوشان بریزید، بچش که تو زوردار و بزرگواری! این (عذاب) همان چیزی است که پیوسته در باره آن شک و تردید می‌کردید».

در تفسیر این آیت ابن کثیر / و دیگر مفسرین چنین فرموده‌اند: خداوند از شکنجه و رنجهائیکه دوزخیان به آن آغشته و درگیراند خبر داده می‌فرماید: درخت زقوم خوراک کافران و سرکشان است و گفته‌اند: خورنده این درخت ابو جهل است و بدیهی است که دیگر کافران نیز در همچوحالت بسر می‌برند.

اموی / در کتاب مغازی فرموده: پیامبر بزرگ اسلام روزی با ابوجهل لعین روبرو شده وبوی فرمود: «خداوند به من امر نموده تا بتو بگویم: ﴿أَوۡلَىٰ لَكَ فَأَوۡلَىٰ ٣٤ ثُمَّ أَوۡلَىٰ لَكَ فَأَوۡلَىٰٓ ٣٥﴾ [القیامة: 34-35]. «وای برتو پس وای برتو باز (دیگر می‌گویم) وای بر تو پس وای بر تو» ابوجهل با تکبر گفت: تو و خدایت به من هیچکاری کرده نمی‌توانید، و می‌دانی که من نیرومند‌ترین شخص در این سنگلاخ هستم و من بزرگوار و گرامی قدرم.

سپس خداوند وی را در اولین مقابله میان مسلمانان و مشرکین هلاک نمود و در یکی از چاه‌های بدر با ذلت و حالت فجیع انداخته شد، خداوند این آیت را بطور سر زنش و تمسخر در شآن وی نازل کرد: ﴿ذُقۡ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡكَرِيمُ ٤٩ [الدخان: 49]. «بچش که تو نیرومند و بزرگواری».

یعنی آنعده فرشتگانی که شکنجه و عذاب‌های درد ناک در دسترس‌شان قراردارد با تمسخر و استهزاء و سرزنش برایش می‌گویند: تو بزرگوار و گرامی قدر نیستی پس بچش! لذا خداوند به تعقیب آن فرمود: ﴿إِنَّ هَٰذَا مَا كُنتُم بِهِۦ تَمۡتَرُونَ ٥٠﴾ [الدخان: 50]. «(این عذاب) همان چیزی است که پیوسته در باره آن شک و تردید داشتید».

عکرمه پسر ابو جهل از پدر مشرکش حکايت مي‌کند

قصه فوق را پسر ابی جهل عکرمه بعد از آنکه مشرف به اسلام شد حکایت می‌کند. عکرمه بعدها یکی از سپه سالاران معروف و فدا کار اسلام گردید که در بسیاری از فتوحات اسلامی سهم فعال ونقشی مهمی را اجرا نمود ودر یکی از جنگ‌های معروف بنام (یرموک) به مقام عالی شهادت نایل شد، ابن اسحاق/ می‌نویسد: شبی ابو سفیان، ابوجهل و اخنس بخاطر شنیدن قرآن کریم از زبان پیامبر که همه شب در خانه ایشان تلاوت می‌کردند، از خانه‌های‌شان بیرون آمدند و در نزدیکی خانه پیامبر هر یکی از آنها جائی بر خود اختیار نمود، در حالیکه از آمدن یگدیگر بی‌خبر بودند آنها به قرآن کریم تا فراز صبحگاهان گوش فرا دادند، سپس هر کدامی بسوی خانه خود روانه گشت که ناگهان در نیمه راه با هم یکجا شدند، همه یکدیگر را ملامت نموده پیمان بستند تا بار دیگر نروند، زیرا اگر مردمان بی‌خرد آنها را ببینند در قلب‌های‌شان شکی خواهد افتاد، شب دوم نیز مانند شب اول هر کدامی در جایش نشسته و به شنیدن قرآن کریم از زبان مبارک پیامبر گوش فرا دادند. صبحگاهان هر یكی روانه منزلش گردید و مانند روز اول در نیمه راه با هم سر خوردند و همچون روز‌های دیگر عهد نمودند باردیگر نروند. تا آنکه شب سوم فرا رسید و هر یکی در جایش نشسته و قرآن کریم را می‌شنید، زمانیکه صبح شد همه به طرف خانه‌های خود روان شدند، باز هم در راه با هم یکجا شدند، ولی این بار پیمان محکم بستند تا بار دیگر به شنیدن قرآن کریم نروند، سپس متفرق گردیدند، در میان روز اخنس عصای خود را گرفته روانه خانه ابوسفیان شده و باوی سوالی مطرح نمود، وی از ابوسفیان پرسید در مورد آنچه شب‌های گذشته از زبان محمد شنیده بود، چه نظری دارد؟ ابو سفیان گفت: ای پدر ثعلبه چیزهای را شنیدم که آنرا و مراد آنرا می‌دانم، ولی الفاظی را شنیدم که نه معنایش را دانستم و نه مرادش را درک کردم.

اخنس گفت: سوگند که من نیز همانند خودت هستم. سپس اخنس از نزد وی بیرون شده و روانه خانه ابو جهل گردیده واز وی پرسید! ای ابا حکم نظر تو در مورد آنچه از محمد شنیدیم چیست؟ ابو جهل با تعجب جواب داد: چه شنیدی؟! ما وخانواده عبدمناف در شرف و عزت با هم رقابت و هم چشمی داریم، کشمکش‌های بسیاری میان ما رخ داده است، مهمان نوازی نمودند، ما نیز مهمان نوازی نمودیم، کمک و یاری و حمایت از ضعیفان نمودند، ما نیز آنرا انجام دادیم، تا آنکه گام به گام ومانند دو اسپی که به مسابقه تاخته شده باشد، باهم برابر بودیم، حالا می‌گویند ما پیامبر داریم وحی از آسمان بروی فرود می‌آید، پس چه زمانی به این مقام می‌رسیم؟! به خداوند سوگند که هرگز به وی ایمان نمی‌آوریم و او را تصدیق نخواهیم کرد، سپس اخنس برخاست و وی رابحالش گذاشت([[33]](#footnote-33)).

خود خواهی و قوم پرستی ابو جهل مانع شد تا به رسالت ایمان نیاورد، زیرا او نمی‌خواست قبیله عبد مناف بر قبیله اش برتری و فضیلتی داشته، و نبوت باعث شرف و سرفرازی عبد مناف گردد تا مبادا بر آنها افتخار نمایند، وی آرزوداشت لا اقل در شرف و عزت با هم برابر باشند، به همین خاطراز ایمان به رسالت پیامبر ابا ورزید، چون کبر و غرور، تعصبیت قومی که دردل میپرورانید، وی را اجازه نمی‌داد تا ایمان بیاورد. درحالیکه خوب می‌دانست پیامبر در ادعایش صادق است.

قصة ابو لهب مشرک

ابو لهب یكی از عموهای پیامبر بود که نامش عبد عزی بن عبد المطلب، ومعروف به ابوعتبه بود و به بخاطر زیبائی چهره اش وی را ابو لهب (مرد شعله ور وآتشین) می‌نامیدند.

ابو لهب از جمله کسانی بود که پیامبر بزرگ مان را اذیت و آزار می‌کرد و آنچه بر پیامبر نازل می‌شد، مورد تمسخر قرار می‌داد، وی مرد کینه وری بود که همیشه پیامبر را تحقیر و تنقیص می‌نمود و هنگامیکه پیامبر مردم رابه یگانه پرستی دعوت می‌نمودند، ابو لهب در عقبش افتاده می‌گفت: این مرد از دین آبائی اش بیرون رفته و دروغگو است، سخنانش را مپذیرید([[34]](#footnote-34)).

وی می‌گفت اگر برادر زاده ام در ادعایش برحق هم باشد، من در روز حساب خودم را توسط مال و فرزندانم نجات خواهم داد! سپس خداوند سوره مسد را نازل کرد:

﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ١ مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُ مَالُهُۥ وَمَا كَسَبَ ٢ سَيَصۡلَىٰ نَارٗا ذَاتَ لَهَبٖ ٣ وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ ٤ فِي جِيدِهَا حَبۡلٞ مِّن مَّسَدِۢ ٥﴾ [المسد: 1-5].

ترجمه: « نابود باد دستهای ابو لهب، و نابود باد ابو لهب، دارائی و آنچه بدست آورده است به وی سودی نمی‌رساند، به آتش بزرگی در خواهد آمد، و خواهد سوخت که زبانه کش و شعله آور خواهد بود، همچنین همسرش که هیزم کش خواهد بود، در گردنش رشته طناب تافته و بافته‌ای از لیف خرما است».

همسر ابولهب که اروی بنت حرب نام داشت خواهر ابوسفیان بود که در اذیت و آزار پیامبر و خصومت با مسلمانان همکار و همرزم شوهرش بود، لذا در روز قیامت باشوهرش یکجا در رنج و عذاب خواهد بود.

از سعید بن مسیب: روایت است که فرمود: همسر ابولهب گردن بندی بسیارزیبا و پر قیمتی داشت، روزی گفت این گردن بند را در راه دشمنی با محمد به مصرف خواهم رسانید، لذا جانشین گردن بندش در آخرت ریسمانی از لیف خرما که آتشین و سوزان است خواهد بود. برخی از علما فرموده‌اند: این خود معجزه روشنی است که دلالت واضح بر صدق نبوت پیامبر دارد هنگامیکه خداوند از بدبختی و عدم ایمان آندو خبر داد، و زمینه هم فراهم نشد تا یکی از آندو، چه در ظاهرو چه در باطن ایمان بیاورند، پس این قویترین دلیلی روشن بر نبوت پیامر است.

روابط و پيوندها ميان خويشاوندان در روز قيامت

خداوند می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس: 34-37].

ترجمه: «در آن روزیکه انسان فرار می‌کند از برادر خود و از مادر و پدرش و از همسر و فرزندانش، در آن روز هر کدام از آنان وضعی و گرفتاری بزرگی دارد که او را به خود سر گرم می‌کند، و از هر چیزی دیگری باز می‌دارد».

مفسران فرموده‌اند: همگی را می‌بیند ولی از آنها دور رفته و فرار می‌کند زیرا بیم و هراس آنروز بسا بزرگ است که همه در فکر خویش می‌باشد چگونه از این مشقت بیرون آید، رنگ‌های همه تار و تیره و پریده، و نمی‌دانند چه کنند وکجا بروند؟

وقتیکه انتظار مردم در میدان محشر طول میکشد همه نزد پیامبران الو العزم (آدم، نوح، موسی، عیسی، و محمد ) رفته و از آنها میخواهند تا بخاطر تصفیه حساب بندگان نزد خداوند شفاعت نمایند، لیکن همه پیامبران جز محمد می‌گویند، نفسم نفسم، حتی عیسی پسر مریم إ این مسئولیت را متحمل نمی‌شود و می‌فرماید: مرا بحالم بگذارید، امروز در فكر سرنوشت خود هستم، حتی به حال مادرم كه مرا تولد نموده رسیده نمی‌توانم.

از سخنان بالا این برداشت نشود که انسان نسبت به خانواده وخویشانش بی‌اعتنا باشد، بلکه دین اسلام حقوقی خاصی را در مورد آنها لازم گردانیده است، و مسلمانان مکلف‌اند تا در مورد خویشاوندان و اقارب‌شان توجه نموده به محتاجان آنها کمک و همکاری لازم صورت گیرد و جلو گمراهان و ظالمان آنهاگرفته شده و بسوی نیکی و صلاح سوق داده شوند. اگر کسی از آنها گمراه و بد عمل باشد و یا بالای کسی ظلم روا می‌دارد باید جلو آنها گرفته شود و بسوی خیر و نیکی سوق داده شوند، و آنانیکه بمال و ثروت، و نسب خود می‌بالند باید نصیحت کرده شوند.

مسؤلیت این مرض مهلک اکثراً بالای پدران و مادران است، زیرا اگر آنها در ابتدا فرزندانشان را نصیحت و توجیه درست می‌نمودند، وحکم اسلام را در مورد زشت بودن قوم پرستی به آنها تعلیم می‌دادند، هرگز خود خواه و خود پسند و قوم پرست بار نمی‌آمدند.

اي رسول خدا ! به من اجازه بدهید تا پدر منافقم را بکشم!

خداوند می‌فرماید: ﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعۡنَآ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ لَيُخۡرِجَنَّ ٱلۡأَعَزُّ مِنۡهَا ٱلۡأَذَلَّۚ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَٰكِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَا يَعۡلَمُونَ ٨﴾ [المنافقون: 8]. ترجمه: «منافقین می‌گویند: اگر «از غزوه بنی مصطلق» به مدینه برگشتیم، باید افراد با عزت و قدرت مند، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند، عزت و قدرت از آن خدا و فرستاده او ومؤمنان است لیکن منافقان نمی‌دانند».

مفسران و علمای سیرت فرموده‌اند: این آیت در باره رئیس منافقین مدینه در زمان پیامبر عبدالله بن ابی بن سلول نازل گردیده است، این مرد قبل از هجرت پیامبر به مدینه مردی بارزی میان قبایل آنجا محسوب می‌شد، و مردم مدینه تاج ریاست را که به وی آماده نموده بودند می‌خواستند بر سرش بگذارند ولی با رسیدن پیامبر به مدینه اینکار متوقف گردید، بنابر این بغض و عداوت و کینه وی در مقابل پیامبر روز بروز اضافه می‌گردید، زیرا یگانه عاملی که مانع نشستن وی بر اریکه قدرت و زعامت گردید، ورود پیامبر به مدینه بود.

در کتاب‌های سیرت قصه وی چنین ذکر شده: بعد از اینکه غزوه بنی مصطلق به قیادت پیامبر به پایان رسید و قوای دشمن منهزم گردید، پیامبر بالای چشمه‌ها و چاه‌های‌شان قرار داشتند که ناگهان میان غلام عمر بن الخطاب ، جهجاه بن مسعود از قبیله بنی غفار، و سنان جهنی از هم پیمانان قبیله خزرج، کشمکشی بالای آب رخ داد، هر دو به جنگ پرداختند، مرد جهنی صدا زد ای مردمان انصار! به داد رسید، و جهجاه صدا زد ای مردمان مهاجر ! به داد رسید، پیامبر هنگامیکه سخنان ایشان را شنیدند، فرمودند: « این سخنان جاهلیت چیست؟» گفتند ای پیامبر خدا مردی از مهاجرین، مردی از انصار را به عقب زده و میان‌شان کشمکش رخ داد. پیامبر فرمودند: «این چنین سخنان بد بو و نفرت انگیز را کنار بگذارید»([[35]](#footnote-35)).

به این معنی که کمک و یاری جستن از قوم و قبیله، بخاطر فتنه انگیزی، ظلم و تجاوز بر دیگران، کاری زشتی از عادات زمان جاهلیت است که با سرشت مسلمان در تضاد است. هنگامیکه رئیس منافقین از این حادثه با خبر شد به گروه خود گفت: به خدا سوگند هر گاه به مدینه بر گشتیم، بزرگوار و گرامی قدر، خوار و ذلیل را از آنجا بیرون خواهد راند، این سخنانش را زید بن ارقم که از قبیله خودش بود به عموی خود سعد بن عباده و یا به عمر فاروق خبر داد و موضوع به آگاهی پیامبر رسید، آنحضرت بلا فاصله شخصی را نزد عبد الله بن ابی فرستادند تا در مورد سخنانش تحقیق نماید. ولی عبد الله بن ابی سوگند خورد که وی چنین سخنانی نگفته است، پیامبر نیز سخنانش را تصدیق نمودند. لیکن خداوند آیاتی را نازل نمود که صدق و راستگویی زید را تائید، و دروغ عبدالله بن ابی را برملا ساخت.

در اردوگاه مسلمانان اشاعه پخش گردید که شاید پیامبر عبد الله بن ابی را عنقریب به قتل خواهد رسانید، هنگامیکه پسرش عبد الله بن عبد الله از این مسأله آگاه شد نزد پیامبر حضور یافت وفرمود: خبری به من رسیده که شما تصمیم دارید پدرم را بخاطر سخنانش بکشید؟ اگر اینکار را کردنی هستید پس مرا امر فرمائید تا سرش را بریده نزد شما بیاورم، و به خدا سوگند همه خزرجی‌ها میدانند که هیچکسی نسبت به پدرش احسان گر و نیکخواه بیشتر از من نبود، ولی از آن روزی بیم دارم که مبادا غیر از من کسی دیگری را به کشتن پدرم امر نمائید و من قاتل پدرم را همیشه پیش چشمانم ببینم، مبادا نفسم بر من غالب آید و تحمل دیدنش را نتوانم، و مسلمانی را در بدل کافری بکشم وسبب داخل شدنم در دورزخ گردد!.

پیامبر فرمودند: «نه! بلکه تا زمانیکه با ماست با وی نرمی و مدارا نموده، به نیکوئی رفتار می‌نماییم».

و در روایت دیگری آمده است که عبدالله پسر عبد الله بن ابی از پیامبر خدا اجازه خواست تا پدرش را به قتل برساند، لیکن پیامبر از این کار وی را منع نموده فرمودند: «نه! لیکن با وی مصاحبت، نیکی واحسان نما»([[36]](#footnote-36)).

زمانیکه به مدینه نزدیک شدند، این جوان مؤمن شمشیرش را بیرون آورده در مقابل دروازه مدینه ایستاد، هنگامیکه پدر منافقش به دروازه نزدیک شد به وی گفت: در جایت بایست. پدر برایش گفت: وای برتو! ترا چه شده؟ پسر مؤمن گفت: به خدا سوگند از این جا قدمت را پیش گذاشته نمی‌توانی تا آنکه پیامبر برایت اجازه دهد، زمانیکه پیامبر رسیدند، عبد الله منافق از پسر مؤمنش شکایت نمود، پسر گفت: ای رسول الله قسم به خداوند تا وقتیکه شما برایش اجازه ندهید، هرگز داخل شده نمیتواند، سپس رسول اکرم برایش اجازه دادند، تا داخل مدینه گردد، پسر مؤمن، به پدر منافق فرمود: الآن داخل شو، زیرا که پیامبر گرامی برایت اجازه دادند([[37]](#footnote-37)).

چنین است دوستی و محبت با خدا ورسولش ، بدون اینكه قوم، نژاد، ملیت، نسب وحسب را مد نظر بگیرند.

چگونه می‌توان بر مليت پرستي نفرت انگيز موفق گرديد!.

به این ترتیب هر کسی میخواهد مشرف به دین و آئین اسلام گردد، احکام آنرا بر خود عملی نماید، و مانند سایر مسلمانان زندگی نموده و اندیشه‌های باطل و بی‌اساس را که منافی ومغایر با روح اسلام است، از ظاهر و باطن خود بیرون آورده، و از هر گونه امتیاز، مقام و برتری، از نگاه نسب، ملیت، نژاد، مرتبه و ثروت که بر خود می‌پسندد وبه آن می‌بالد، دوری جسته و به زندگی طبیعی که به آن سرشت شده بر گردد، و بنده فرمانبردار ومطیع اوامر و نواهی خداوند باشد.

مسلمانان صدر اسلام تعصبات جاهلیت را که بر اساس رنگ، خون، وطن، لسان، نژاد، ملیت، قوم و نسب، استوار بود، ریشه كن نمودند وبازگشت به سوی همچو اندیشه‌ها را گناه، فساد، جنایت، عقب افتادگی، ویرانی و بربادی، و عودت به امور جاهلیت شمردند، خداوند می‌فرماید:

﴿إِذۡ جَعَلَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ ٱللَّهُ سَكِينَتَهُۥ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَعَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَأَلۡزَمَهُمۡ كَلِمَةَ ٱلتَّقۡوَىٰ وَكَانُوٓاْ أَحَقَّ بِهَا وَأَهۡلَهَاۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٗا ٢٦﴾ [الفتح: 26].

ترجمه: «آنگاه كه كافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دلهایشان جای دادند، خداوند اطمینان خاطری بر پیغمبر و بر مؤمنان فرو فرستاد، ایشان را پایبند کلمه تقوا گردانید، و در واقع آنان به آن سزاوا‌تر و برازنده آن بودند، و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر كاری توانا است».

پرهيزگاران دوستان پيامبر در روزر ستاخيز خواهند بود

از ابو هریره روایت است كه پیامبر گرامی ما فرمودند: «دوستان من در روز قیامت، همانا پرهیزگاران‌اند، هر چند نسب بعضی از آنها نزدیك‌تر به نسبم باشد، مگر اینطور نشود كه مردمانی با اعمال نیک بیایند و شما دنیا را بر گردنهایتان حمل كرده نزدم بیایید و بگوئید: ای محمد! و من بگویم اینطور نه! بلكه اینطور)، آنحضرت به هر دو جانبش نگاه كردند. (بخاری آنرا در ادب مفرد ذکر نموده).

و از ابن عباس روایت است كه فرمود: نباید از این آیت استدلال نادرست نمایید: «ای مردمان! هر آینه آفریدیم شما را از یک مرد و یک زن و ساختیم شما را جماعت‌ها و قبیله‌ها تا یكدیگر را بشناسند، هر آینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما ست» ادب مفرد

آنگاه شخصی بیاید و به دیگری بگوید: «من بهترو گرامی‌تر از توام! هیچكسی گرامی تر و بهتر نیست مگر به تقوی و پرهیز گاری»([[38]](#footnote-38)).

همچنان از ابن عباس روایت است كه فرمود: آنچرا كه شما گرانقدر و بزرگوار می‌شمارید، خداوند آنرا در قرآن بیان نموده: بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیز گارترین شماست. و چه چیزی را شرف و بزرگی می‌شمارید؟ با شرف‌تر و بزرگوار‌تر شما كسانی‌اند كه اخلاق نیكو دارند([[39]](#footnote-39)).

دسيسه و آشوب افگني يهود میان اصحاب پيامبر

خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ إِذۡ كُنتُمۡ أَعۡدَآءٗ فَأَلَّفَ بَيۡنَ قُلُوبِكُمۡ فَأَصۡبَحۡتُم بِنِعۡمَتِهِۦٓ إِخۡوَٰنٗا وَكُنتُمۡ عَلَىٰ شَفَا حُفۡرَةٖ مِّنَ ٱلنَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنۡهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمۡ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٠٣﴾ [آل‌عمران: 103].

ترجمه: «و همگی به رشته خدا چنگ زنید و پراگنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید كه بدانگاه كه دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان پیوند داد، پس به نعمت خدا با یكدیگر برادر شدید، و برلبه گودالی از آتش بودید ولی شما را از آن رهانید، خداوند این چنین برایتان آیات خود را آشكار می‌سازد، شاید كه هدایت شوید».

سبب نزول این آیه مباركه در نزد علمای كرام مانند طبری و غیره چنین ذكر شده: بعد از هجرت رسول اكرم به مدینه و داخل شدن قبیله اوس و خزرج به اسلام، میان آنها برادری دینی صورت گرفت، كه بالا‌تر از برادری نسبی بود. یهودان این وضعیت را تحمل نتوانستند، وآغاز به نفاق افگنی و ایجاد فاصله بین مسلمانان نمودند، یكی از جنایتكاران یهودی كه ابن شاس نام داشت داخل مسجد گردید و به قبیله اوس گفت: آیاشما كشتار و تباهی خزرج را در قوم تان فراموش نمودید؟ وبه خزرجی‌ها گفت: آیا كشتار و جنایت اوس را فراموش كردید، این سخنان سبب شد تا عداوت و كینه و كدورت‌های گذشته از نو تازه گردد، و نزدیک بود که شیطان وحدت ویكپارچگی دینی آنها را به باد فراموشی داده، اسلام، پیامبر و كلمه (لا اله الا الله) را فراموش نمایند.

پیامبر در این هنگام در خانه تشریف داشتند كه ناگهان جوانی از قبیله خزرج شمشیرخود را بیرون آورده گفت: وای مردم خزرج به داد رسید، و جوانی از قبیله اوس بر خاست واعلان جنگ در خارج مدینه نمود، هر دو قبیله آمادگی جنگ را گرفتند.

پیامبر ازین قضیه آگاه شده از خانه بیرون آمدند و فرمودند: «حَسْبِىَ اللَّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» «خدا مرا كافی و بسنده است جز او معبودی بر حق نیست، به او دلبسته ام و كارهایم را بدو واگذار كرده ام و اوصاحب پادشاهی بزرگ است».

علما می‌فرمایند: پیامبر درین وقت با پاهای برهنه میان هر دو صف قرار گرفته وفرمودند: ای مردم: آیا گمراه نبودید؟ مگر خداوند شما را به وسیله من هدایت نكرد؟ آیا متفرق و پراگنده نبودید و خداوند بوسیله من شما را متحد و متفق ساخت؟ آیا با یكدیگر در نبرد نبودید تا آنكه خداوند بوسیله من شما را برادر و دوست گرادنید؟ همه گفتند: آری، ای رسول خدا . فرمودند: آیا در میان شما قرار ندارم؟ گفتند آری ای رسول خدا ، فرمودند: آیا وحی از آسمان بالایم فرود نمی‌آمد در حالیكه من در میان تان قرار داشتم؟ گفتند آری، فرمودند: پس این چه است؟ همه شمشیر‌هایشان را بر زمین گذاشته و گفتند: معذرت می‌خواهیم و ازخداوند طلب آمرزش می‌نمائیم، سپس یكدیگر را در آغوش کشیدند و اشک از چشمان‌شان سرازیرگردید، و سپس فرموده خداوند بر رسولش نازل گردید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ كَٰفِرِينَ ١٠٠ وَكَيۡفَ تَكۡفُرُونَ وَأَنتُمۡ تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمۡ رَسُولُهُۥۗ وَمَن يَعۡتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدۡ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ١٠١﴾ [آل‌عمران: 100-101].

ترجمه: «ای مؤمنان! اگر از گروهی از اهل كتاب پیروی كنید شما را پس از ایمان آوردن‌تان به كفر باز می‌گردانند، و چگونه شما كافر می‌شوید در حالیكه آیات خدا بر شما فرو خوانده می‌شود و پیغمبر او در میان شما قرار دارد، و هر كس به خدا تمسک جوید، بی‌گمان براه راست و درست رهنمود شده است».

پس هرگاه اسلام و اوامر خدا و رسولش از میان بر داشته شود، برادری و همپارچگی دینی، بهشت، دوزخ، پل صراط، میزان، و... به باد فراموشی داده خواهد شد، و وضعیت بد و ناگواری دامنگیر مسلمانان خواهد شد.

فصل دوم:   
سردار عالميان حضرت محمد در مورد مليت گرائي مي‌فرمايند

دین مبین اسلام در مقابل هر نوع تبعیضی مبارزه می‌نماید و هر كه همچو اندیشه‌ها را دامن زند تحقیر و توهین خواهد شد، در روایتی نزد امام احمد / و امام نسائی / آمده است كه آنحضرت امر فرموده‌اند تا بردهان مردمانی كه امور جاهلیت را دامن زده، و آنرا از سر زنده می‌نمایند، کثافت گذاشته شود و مراعاتی با ایشان صورت نگیرد([[40]](#footnote-40)).

اینكار علاج و درمانی برای اینچنین اشخاص خواهد بود تا از ین یاوه سرائی دست بكشند و شاید سبب هدایت‌شان گردد، چون دامن زدن به این مسائل باعث اختلاف و ایجاد فاصله میان مسلمانان می‌گردد.

همچو روایاتی از عمر و ابی ابن كعب نیز آمده است كه در مقابل همچو مردمانی از نرمی كار نگرفته‌اند.

اینگونه مفكوره‌های ناروا و باطل نتیجه جهل و نادانی مردم از حكم اسلام درین مورد است، هدف ما از یاد آوری این موضوع تحقیر و توهین شخص و نژاد معینی نبوده، بلكه مقصود ما بیان نمودن حكم اسلام در مورد نژاد پرستی است، زیرا اكثر ملیت گراها از حكم و دید اسلام درین مورد بی‌خبر‌اند، حتی در بعضی از كشور‌های اسلامی مردمان تعلیم یافته و فرهنگی از حكم دین اسلام در مورد نژاد پرستی غافل‌اند، به این گمان كه اسلام با این اندیشه تضادی ندارد، ویا شاید هم مقام، منزلت و ثروت‌شان باعث آن شده باشد كه دیگران را حقیر و ذلیل بشمارند!.

مجموعة از احاديث گرانبهاي پيامبر در مورد مليت پرستي

رسول الله در یكی از خطبه‌های‌شان فرمودند: «ای مردم قریش: خداوند تكبر و غرور جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور كرده است، همه مردم از آدم ، و آدم از خاک آفریده شده است»([[41]](#footnote-41)).

همچنان می‌فرمایند: «خداوند تعصب جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور نموده است، یک شخصی مؤمن و پرهیزگار است و دیگری فاجر و بدبخت، همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است، مردمانی كه به اقوام‌شان فخرمی‌نمایند بایستی از آن دست بكشند، همانا پیشینیان آنها ذغالی از آتش دوزخ‌اند و آنان در نزد خداوند خوار‌تر از قانغوزكی‌اند كه با بینی خود سر گین را می‌غلطاند»([[42]](#footnote-42)). همچنان پیامبر می‌فرمایند: «آنكه دعوت به عصبیت می‌نماید، و در راه عصبیت می‌جنگد، و در راه عصبیت كشته می‌شود از ما نیست»([[43]](#footnote-43)) چنانكه پیامبر در مورد یاری و كمک خواستن از قوم و قبیله در ظلم و تجاوز و جانبداری از آنان فرموده‌اند: «اینچنین سخنان بدبو و نفرت‌انگیز را کناربگذارید»([[44]](#footnote-44)).

پیامبر اسلام می‌فرمایند: «مسلمان برادرمسلمان است، بر او ظلم نمی‌كند، و او را به دشمنش تسلیم نمی‌دهد»([[45]](#footnote-45)).

و در نزد مسلم از آنحضرت چنین روایت است: «همه ارزش‌های یک مسلمان، مال، آبرو، و خونش بر مسلمان دیگر حرام است»([[46]](#footnote-46)).

پیامبر اسلام به ابوذر فرمودند: «ای ابوذر! بدان كه تو بهتر از سرخ رنگ و سیاه رنگ نیستی، مگر اینكه در پرهیز گاری بر او برتری داشته باشی»([[47]](#footnote-47)) و همچنان فرمودند: «دشنام دادن مسلمان فسق، وجنگ با وی كفر است»([[48]](#footnote-48)) چنانكه فرمودند: «با همدیگر دشمنی و حسد و همچشمی ننمائید، و ای بندگان خدا با هم برادر باشید»([[49]](#footnote-49)).

همچنان می‌فرمایند: «برای مسلمان روا نیست كه بیش از سه شبانه روز برادرش را ترک كند، كه باهم روبرو شوند و از همدیگر روی گردانند، و بهتر‌شان كسی است كه به سلام آغاز می‌كند»([[50]](#footnote-50)).

از عبدالله بن عمر روایت است كه مردی از پیامبر پرسید: چه كسی از مؤمنان بهتر و افضل‌تر است؟ آنحضرت فرمودند: كسیكه اخلاق نیكو داشته باشد، باز پرسید: چه كسی از مؤمنان هوشیار ودانا است؟ آنحضرت فرمودند: «كسیكه مرگ را زیاد بیاد می‌آورد، و برای بعد از مرگ چیزهای بهتر را آماده نموده است، اینها مردمان هوشیار و دانا‌اند»([[51]](#footnote-51)).

از ابن عباس روایت است كه پیامبر بزرگ اسلام فرمودند: «هرگاه سه خصلت یا یكی ازین خصلت‌ها در شخصی موجود نباشد، خداوند متعال باقی گناهانش را برای كسیكه خواسته باشد می‌آمرزد، اول این خصلت‌ها كسیكه بمیرد و به خداوند شریكی نیاورده باشد، دوم كسیكه (افسون) جادو نكرده باشد و دنبال جادوگران نرفته باشد، سوم كسیكه دشمنی و كینه با برادرش نورزیده باشد»([[52]](#footnote-52)) پیامبر می‌فرمایند: «كسیكه زیر پرچم نا معلومی كه دعوت به عصبیت و در راه عصبیت می‌جنگد، كشته شود، پس مرگش، مرگِ جاهلیت است»([[53]](#footnote-53)).

از حذیفه روایت است كه پیامبر فرمودند: «امتم هلاک و نا بود نخواهد شد تا آنكه در آنها (تمایز و تمایل و مقامع) آشكار نگردد، حذیفه پرسید: ای رسول خدا تمایز چیست؟ فرمودند: تمایز عصبیتی است كه مردم آنرا در اسلام پدید می‌آورند، گفتم: تمایل چیست؟ فرمودند: یک قبیله بر قبیله دیگری هجوم آورده بر آن غالب می‌گردد و همه حرمت و ارزشهایش را مباح و حلال میداند، پرسیدم مقامع چیست؟ فرمودند: اهالی شهرها در مقابل یكدیگر بیرون می‌آیند و در جنگ میان همدیگر دست و گریبان می‌شوند»([[54]](#footnote-54)).

همچنان می‌فرمایند : «یک فردی از مؤمنان به مثابه سر در جسد انسان است چنانكه جسد درد سر را احساس می‌كند، فرد مؤمن نیز احساس همدردی با سایر مومنان دارد»([[55]](#footnote-55)).

همچنان آنحضرت فرمودند: «ایمان شما كامل نمی‌گردد تا اینكه ترحم بر یكدیگر نداشته باشید» اصحاب كرام گفتند: ای رسول خدا همگی ما ترحم داریم آنحضرت فرمودند: «ترحم آن نیست كه دوست با دوستش می‌نماید، بلكه ترحم آنست كه با عموم مردم صورت گیرد»([[56]](#footnote-56)).

چنانكه آنحضرت می‌فرمایند: «فتنه‌ای بر می‌خیزد كه مردم براساس انگیزه‌های جاهلیت با هم می‌جنگند، كشته شدگان این جنگ‌ها در دوزخ‌اند»([[57]](#footnote-57)).

از پیامبر در مورد مردی پرسیده شد كه بخاطر اظهار نمودن دلیری و شجاعتش و یا بخاطر طرفداری از قومش و بخاطر ریا می‌جنگد، كدام اینها در راه خدا است؟ آنحضرت فرمودند: «آنكه بجنگد تا كلمه الله (كلمه توحید) برتر و بلند شود، پس آن در راه خدا است»([[58]](#footnote-58)).

چنانكه آنحضرت می‌فرمایند: «سوگند به ذاتی كه جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا اینكه ایمان آورید و مؤمن بشمار نمی‌روید تا اینكه با هم دوستی كنید، آیا شما را به كاری راهنمائی نكنم كه چون آن را عملی كنید سبب دوستی میان شما شود؟سلام را در میان تان پخش كنید»([[59]](#footnote-59)).

همچنان آنحضرت می‌فرمایند: «مؤمن آئینه مؤمن است، مؤمن برادر مؤمن است، از ضایع شدن دارائی اش جلوگیری می‌نماید و در غیابش حمایت ارزشهایش را می‌كند»([[60]](#footnote-60)).

پیامب می‌فرمایند: «مثال مسلمانها در محبت و رحمت ومهربانی‌شان به همدیگر، مانند یک جسد است، كه هر گاه عضوی از آن بدرد آید، دیگر اعضای جسم در تب و بیدار خوابی با آن همراهی می‌كنند»([[61]](#footnote-61)).

همچنان آنحضرت می‌فرمایند: «كسانیكه در راه عظمت و جلال من، با یكدیگر دوستی می‌ورزد، منبرهای از نور برای آنها در بهشت آماده شده است كه انبیاء و شهدا از آن رشک می‌برند و آرزومندی آن مقام را می‌نمایند»([[62]](#footnote-62)).

پیامبر می‌فرمایند: «هیچیک از شما مؤمن كامل شمرده نمی‌شود تا اینكه دوست داشته باشد برای برادرش آنچه را كه برای خویش دوست می‌دارد»([[63]](#footnote-63)).

حضرت ابو هریره می‌فرماید: هنگامیكه این آیت نازل شد: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء: 214]. «نزدیكانت از قبیله خویش را بیم ده» یعنی پیش از دیگران قبیله و خویشاوندان خود را تنبیه كن، پیامبر همه مردم خاص وعام را مخاطب قرار داده فرمودند: ای مردمان قریش! خویش را از آتش دوزخ نجات دهید، ای مردمان بنی كعب خویش را از آتش دوزخ نجات دهید، ای فاطمه دختر محمد خودت را از آتش دوزخ نجات ده، سوگند به خدا من مالک چیزی از سوی خدا برای شما نیستم، بجز اینكه شما بامن رابطه همخونی و قرابت دارید كه آنرا بجای خواهم آورد)([[64]](#footnote-64)).

عقبه كه از بردگان آزاد شده فارسی است می‌گوید: «من با پیامبر گرامی اسلام در غزوه احد اشتراک داشتم، به مشركی ضربه وارد نموده گفتم: بگیر اینرا از من بچه فارسی، پیامبر به من التفات نموده فرمودند: چرا نگفتی: بگیر اینرا از من بچه انصاری»([[65]](#footnote-65)).

پیامبر می‌فرمایند: من شما را به پنج سخنانی كه خداوند مرا به آن امر فرموده، امر می‌نمایم: پیوستگی باجماعت مسلمانان، شنوائی وطاعت، هجرت وجهاد در راه خدا، وكسیكه به اندازه وجبی، از جماعت مسلمانان بیرون رود، ریسمان اسلام را از گردن خویش رها نموده است، مگر اینكه دو باره بر گردد، وكسی كه دعوت بسوی جاهلیت نماید پس او از زانو زدگان دوزخ خواهد بود، سپس از پیامبر پرسیده شد: اگر نماز را هم ادا نماید وروزه هم بگیرد؟ فرمودند: اگر نماز ادا نماید و روزه هم بگیرد، پس شما به آنچه دعوت نمایید كه خداوند شما را به آن مسمی نموده، مسلمانان، مؤمنان، بندگان خدا»([[66]](#footnote-66)).

و از عقبه بن عامر روایت است كه آنحضرت فرموده‌اند: «هیچكسی بر دیگری فضیلت و برتری ندارد مگر به دین داری یا پرهیزگاری، وبرای مرد بس است كه زشت، فحشگو وبخیل باشد»([[67]](#footnote-67)).

همچنان آنحضرت می‌فرمایند: «دو مردی در زمان موسی از نسب خود یاد آوری نمودند، یكی از آن دو گفت: من فلان فرزند فلان تا آنكه نه جدش را یاد نموده وگفت: وتو ای بی‌مادر كی هستی؟ دومی جواب داد: من فلان فرزند فلان فرزند اسلامم، پیامبر فرمودند: سپس خداوند بر موسی وحی نمود تا برای آن دو مرد بگوید: مردیكه تا جد نهمش را یاد نمود همه آنها در دوزخ‌اند، وخودت دهم آنهائی، ومردی كه خود را منسوب به دو شخص نمود آنها در بهشت‌اند وخودت سوم آنها در بهشتی»([[68]](#footnote-68)).

همچنان آنحضرت می‌فرمایند: «كسیكه خداوند و پیامبرش را به صداقت دوست داشته باشد و همه مؤمنان را دوست خویش بشمارد، و امور جاهلیت در نزدش مانند آن باشد كه در آتش افگنده شود، همانا لذت ایمان را چشیده است» و در روایت دیگری آمده است: «همانا مرتبه عالی ایمان را حاصل نموده است»([[69]](#footnote-69)) پیامبر می‌فرمایند: «كسیكه به اندازه یک وجب از مسلمانان جدائی و رزد، همانا ریسمان اسلام را از گردن خویش رهانیده است، و كسیكه بمیرد در حالیكه بیعت به امام و پیشوائی نداشته باشد، پس مرگ وی مرگ جاهلیت است و كسیكه زیر بیرق نامعلومی می‌جنگد كه دعوت به عصبیت می‌نماید. یا اینكه یاری عصبیت را می‌نماید، پس مرگش مرگ جاهلیت است»([[70]](#footnote-70)).

روزی از امیرالمؤمنین عمر برای شخصی اجازه خواسته شد تا باوی ملاقات نماید و گفتند: برای فرزند برگزیده و نیكو اجازه دهید: عمر فرمود: داخل شود، هنگامیكه آنمرد داخل شد، عمر فاروق از وی پرسید توكی هستی؟ گفت: من فرزند فلان فرزند فلان فرزند فلانم... او تعدادی از بزرگان زمان جاهلیت را نامبرد، سپس عمر به وی گفت: پس خودت یوسف پسر یعقوب پسراسحاق پسر ابراهیم هستی؟! آنمرد گفت: نه، عمر گفت: اینها فرزندان برگزیده و نیكواند، و خودت فرزند بدكارانی، همانا از مردانی یادآورمی شوی كه در دوزخ‌اند([[71]](#footnote-71)).

عمر بن شعیب / از پدرش روایت كرده می‌فرماید: میان مغیره بن شعبه و عمروبن العاص گفتگوئی رخ داد، مغیره به وی دشنام داد، سپس عمرو گفت: وای به قبیله هصیص! مغیره مرا دشنام داد! عبدالله پسر عمرو رو به پدر آورده فرمود: انا الله وانا اليه راجعون، دعوای قبایل زمان جاهلیت را نمودی! پدرش از سخنان خود پشیمان گردیده وسی كنیز را آزاد نمود، تا تكفیر سخنش گردد، البته بخاطر یاد كردن از جد مشركش (هصیص)([[72]](#footnote-72)). پیامبر بزرگ اسلام می‌فرمایند: «بشنوید و فرمان برید اگر چه مقرر شود بر شما غلامی حبشی كه گوئی سرش دانه كشمش(سیاه) است؟»([[73]](#footnote-73)).

از آنحضرت پرسیده شد: یارسول الله گرامی‌ترین مردم كیست؟ فرمودند: «پرهیزگار‌ترین‌شان. گفتند درین باره از شما نمی‌پرسیم، فرمود: پس یوسف پیامبر خدا، فرزند پیامبر خدا، فرزند خلیل خدا، گفتند: ازین سوال نمی‌كنیم. فرمودند: آیا از سلاله عرب می‌پرسید؟.. بهترین‌شان در جاهلیت بهترین‌شان در اسلام است. زمانی كه دانش و علم بیآموزند».

پدر فسیله از پیامبر بزرگ اسلام پرسید: ای پیامبر خدا! اگر كسی قومش را در ظلم و تجاوز كمک و یاری نماید آیا این كار عصبیت است؟ آنحضرت فرمودند: (بلی) همچنان پیامبر گرامی‌مان می‌فرماید: «سوگند به ذاتی كه نفس محمد در دستش قرار دارد، اگر فاطمه دختر محمد دزدی نماید، دستش را خواهم برید»([[74]](#footnote-74)) فاطمه زهرا ل دختر پیامبر اسلام و بهترین زنهای عالم است.

دین اسلام در مورد اصل و نسب اهتمام دارد، وپیروانش را امر می‌نماید تادر مورد پدران و مادران، خویش و اقارب و خانواده‌ای كه به آن منسوب‌اند، آگاهی داشته باشند، نه بخاطر افتخار و برتری، بلكه بخاطر اینكه نسب ثابت بماند و از هم نپاشد، زیرا عدم توجه به این كار سبب آمیزش پیوند و خویشی‌های خواهد شد که نباید صورت گیرد، شاید شخصی با دوشیزه از اقارب خود از دواج نماید كه در حقیقت بالایش حرام است،

همچنان بخاطر حفظ و نگهداشت حقوق، و عدم تجاوز براموال دیگران باید نسب‌ها واضح باشد و نام‌ها از یكدیگر تفكیک گردد، این همه بخاطر تفاخر و تفاضل نبوده، چنانكه بعضی مردم به این گمان‌اند.

توصیة عمر فاروق قبل از وفاتش

بعد از اینكه عمر فاروق بدست ابولؤلؤی آتش پرست زخمی‌گردید. صحابه كرام از او خواستند تا جانشینی بعد از خود تعیین نماید، عمر فرمود: اگر من یكی از این دو مرد را بیابم حتماً یكی از آنها را جانشینم تعیین می‌نمایم: سالم مولای ابی حذیفه و ابو عبیده بن الجراح، اگر خداوند مرا مورد باز پرس قرار داد كه چرا ابو عبیده را اختیار نمودی؟ خواهم گفت: من از فرستاده خودت شنیدم كه فرمودند:

(امین این امت ابو عبیده است) و اگر بپرسد كه چرا سالم را برگزیدی؟ خواهم گفت من از فرستاده‌ات شنیدم كه فرمودند: «سالم خداوند را بی‌حد زیاد دوست دارد» سالم برده آزاد شده ابی حذیفه بود.

حضرت عمر امر نمود تا در نماز‌های جماعت صهیب كه آزاد شده بنی جدعان بود، پیش گردد، این درحالیكه بزرگان صحابه كرام وجود داشتند، تا آنكه انتخاب جانشین را به شورای شش نفری بزرگان صحابه واگذاشت كه در نتیجه حضرت عثمان را انتخاب نمودند([[75]](#footnote-75)).

اميرالمؤمنين عمر امر نمود تاگردن قوم پرستان از دم شمشيركشيده شود

حضرت عمر در یكی از نامه‌هایش كه به سعد بن ابی وقاص سر لشكر مسلمانان درشرق فرستاده چنین آمده است: (هرگاه میان قبایل فتنه‌ای شعله ور شد كه هر دو گروه نعره‌های جاهلیت را بلند نمودند، بدان كه این راز شیطان به آنهاست پس گردن‌های‌شان را از دم شمشیر بیرون آر، تا آنكه به امر خداوند و به امر امام بر گردند.

همچنان به امیرمؤمنین عمر خبر رسید كه قبیله ضبه جمع شده و صدای جاهلیت را بلند نموده می‌گویند: وای به قبیله ضبه!یعنی رسم و رواج جاهلیت را ازنو تازه نمودند، عمر فاروق فرمود: سوگند به خداوند آنچه را من میدانم، خداوند در این قبیله خیری چندانی را نگذاشته و از شری هم به وسیله آنها جلوگیری ننموده است، هرگاه نامه من برایت رسید، اگر بر نگردند و بخود نیایند، چنان سر زنشی را بر تعیین كن تا بترسند و به حق بر گردند)([[76]](#footnote-76)).

توصية عمر به سر لشكرش سعد بن أبي وقاص

حضرت عمر در یكی از توصیه‌هایش به سر لشكر سر زمین عراق چنین می‌نویسد: «ای سعد پسر وهیب! مبادا از خدا غافل شوی و به خود ببالی كه گفته شود ماما و یار رسول خدا هستی، خداوند بدی را با بدی پاک نمی‌سازد، لیكن بدی و زشتی را با نیكوئی و خوبی محو و نابود می‌نماید، میان خداوند و بندگانش رشته و نسبی وجود ندارد، همه مردمان چه شریف و چه حقیر در نزد خداوند یكسان بوده، الله پروردگار‌شان و آنها بندگانش‌اند، برتری آنها بر یكدیگر در پرهیزگاری و تقواست، و آنچه در نزد خداوند است (بهشت) در فرمانبرداری وا طاعت وی به آن نایل می‌گردند، پس در همه امور و مسایل بیاندیش تا باعملكرد پیامبر بزرگ اسلام كه از اولین روز بعثتش تا زمانیكه از ما جدا شدند، موافق باشد و با آن ملازمت داشته باش، زیرا همانا دستور و حكم است، این پند و نصیحت من برایت بود، اگر آنرا كنار گذاشتی و از آن رو گردان شدی، پس همه اعمالت به باد فنا خواهد رفت و از جمله زیان كاران خواهی بود»([[77]](#footnote-77)).

اولين دستوريكه پيامبر آنرا براي امت اسلامي قرار گذاشتند

هنگامیكه مردمان قریش بخاطر خدا، مال و جایداد خود را در مكه رها نموده و به مدینه هجرت كردند، پیامبر وثیقه نامه‌ای را میان مسلمانان قریش و اهل و قبایل مدینه به تصویب رسانید، چنانكه معاهده صلح را با یهود مدینه نیز امضا نمودند و آنها را بردین و مال‌شان با شروطیكه هر دو طرف به آن موافقه كردند، گذاشتتند.

درین وثیقه نامه پند واندرز‌هایی وجود دارد، ما بطور مختصر آنچه به موضوع ارتباط دارد ذكر می‌كنیم، در اول این وثیقه نامه چنین آمده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، این نامه‌ای است از سوی محمد پیامبر خدا درمیان مؤمنین و مسلمانان قریشی ویثربی و كسی كه از آنان پیروی كند ویا به ایشان بپیوندد و با آنان به جهاد بپردازد، اینكه آنان بغیراز مردم دیگر(یهود نصاری مجوس و.....)، یک امت بشمار می‌روند، مسلمانان پرهیزگار علیه تجاوزگر، ظالم، مفسد و توطئه‌گر متحد و همدست‌اند، هر چند پسر یكی از ایشان هم باشد،

هیچ مسلمانی در برابر كافری كشته نمی‌شود، وهیچ مسلمانی حق ندارد كافری را برضد مسلمانی یاری دهد، پیمان و عهد خدا یكی است و ناتوان‌ترین مسلمانان میتواند كسی را كه بخواهد پناه دهد، یهودانی كه از ما پیروی می‌كنند، كمک و یاری‌شان بر ما لازم است واز آنان مانند سایر مسلمانان در مقابل ظلم وتجاوز دفاع شود و علیه آنان باكسی كمک صورت نگیرد، صلح مسلمانان یكی است و هیچ مسلمانی در جهاد فی سبیل الله نمی‌تواند به تنهایی با دشمن صلح نماید، و در هر كاری كه اختلاف كنید، باز گشت آن به الله و محمد است»([[78]](#footnote-78)).

مسلمانان باهم برادر، یک امت و یک كتله و جماعت‌اند و هرگاه این ارتباط از هم گسیخته شود، دوستی، محبت و رابطه ایمانی متلاشی خواهد شد، پیامبر بزرگ اسلام فرموده‌اند: «كسی از شما مؤمن شمرده نمی‌شود تا اینكه دوست داشته باشد برای برادرش آنچه را كه برای خویش دوست می‌دارد». مسلمان واقعی باید مانع ظلم و بیداد گری شده دست ستمگر و ظالم را گیرد، هر چند از نزدیكان و فرزندان‌شان هم باشد، و باید دانست که رمز موفقیت ما در پیروی وعملی کردن اوامر پیامبر گرامی هست و بس.

فصل سوم:  
امت اسلامي

ویژه‌گی‌های امت اسلامي

از فصل‌های گذشته واضح گردید كه امت اسلامی، مربوط به نژاد وقوم خاص نیست چنانكه یهودیان ادعا دارند كه نژاد آنها بهترین نژادهابوده و دیگران مانند حیوانات و برده‌گان، برای خدمت آنان آفریده شده‌اند.

در اسلام تعصب قومی، نژادی و جود نداشته همه توده‌ها با زبان و رنگ‌های مختلف‌شان زیر پرچم لااله الا الله قرار داشته، دوستی و محبت، كمک و تعاون یاری و همکاری از وجیبه‌های دینی آنها است، خداوند می‌فرماید:

﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ﴾ [آل‌عمران: 110].

ترجمه: «شما بهترین امتی هستید كه به سود انسانها آفریده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منكر می‌نمائید».

یعنی ای مؤمنان شما بهترین امتها هستید زیرا به خوبی‌ها یكدیگر را رهنمائی می‌نماید و از بدی‌ها باز می‌دارید و به خداوند ایمان داشته، احكام شریعت او را در همه شئون زندگی تان عملی می‌نمائید.

امت اسلامی بخاطر ایمان، ترحم، عدالت و مساوات، و منع ظلم و بیداد گری، بر دیگر امتها برتری دارد، به همین منظور امت اسلامی منحصر به یک نژاد یا ملیت نبوده هر كسیكه به خداوند و فرشتگان، كتاب‌ها، پیامبران ، روز رستاخیز و آنچه خیر و شر از جانب خداوند مقدر است ایمان دارد، منسوب به این امت بوده هر چند سر زمین، زبان، پیدایش و نژادش از هر جائی باشد، طوریکه اسلام بلال حبشی، صهیب رومی، سلمان فارسی و... در آغوش کشیدو مانند سایر مردم مسلمان زندگی می‌نمودند و فرق و تفاوتی در میان وجود نداشت، بلكه برتری و فضیلت در تقوی و پرهیزگاری بود وهست. خداوند می‌فرماید:

﴿لَن تَنفَعَكُمۡ أَرۡحَامُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡۚ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ يَفۡصِلُ بَيۡنَكُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ٣﴾ [الـممتحنة: 3].

ترجمه: «هرگز خویشاوندان و فرزندان‌تان سودی به حالتان نخواهد داشت، روز قیامت، خدا درمیانتان قضاوت و داوری خواهد كرد، و خدا می‌بیند هر كاری را كه خواهید كرد».

در جانب دیگر، مردمان منحرف، كافران و بی‌دینان وملحدان قرار دارند كه با مسلمانان هیچگونه ارتباطی نداشته بلكه دشمنان خدا و رسولش و مسلمانان‌اند هر چند از فرزندان، برادران و خویشاوندان‌شان هم باشند خداوند می‌فرماید:

﴿لَّا تَجِدُ قَوۡمٗا يُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ يُوَآدُّونَ مَنۡ حَآدَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَوۡ كَانُوٓاْ ءَابَآءَهُمۡ أَوۡ أَبۡنَآءَهُمۡ أَوۡ إِخۡوَٰنَهُمۡ أَوۡ عَشِيرَتَهُمۡۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ ٱلۡإِيمَٰنَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٖ مِّنۡهُۖ وَيُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُۚ أُوْلَٰٓئِكَ حِزۡبُ ٱللَّهِۚ أَلَآ إِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٢٢﴾ [المجادلة: 22].

«مردمانی را نخواهی یافت كه به خداو روزقیامت ایمان داشته باشند، ولی كسانی را به دوستی بگیرند كه باخدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند، هر چند كه آنان پدران، یا پسران، یا برادران و یاقوم وقبیله ایشان باشند، چراكه مؤمنان، خدا بردل‌هایشان ایمان را نوشته است و با نفخه ربانی خود یاریشان داده است و تقویتشان كرده است، وایشان را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند كه از زیر(كاخها و درختان) آنها رود بارها روان است و جاودانه در آنجا می‌مانند، خدا از آنان خوشنود و ایشان هم از خدا خشنودند، اینان حزب الله‌اند، آگاه باش! حزب الله حتما پیروز و رستگار است».

مسلمانان با داشتن چنین عقیده راسخ ومحكم توانستند دنیا را تحت تصرف‌شان در آورده و نیرومند و عزتمند‌ترین مردمان جهان گردند، زیرا همه باهم یکدست بدون در نظر داشت نژاد، قوم، قبیله، وطن زندگی می‌کردند، ولی هنگامیكه از دین و عقیده‌شان دور شدند، خواری و ذلت به آنها رو آورد، وزمانی عزت شوكت و قیادت جهان را بدست خواهند آورد كه به دین و آئین‌شان برگرشته، دوستی و دشمنی‌شان خاص بخاطر خدا، و باهر مسلمانی محبت و دوستی داشته، و با هر كافر و منافق و مشرک اعلان دشمنی نموده، اظهار بیزاری نمایند هر چند از نزدیك‌ترین اشخاصی به آنها هم باشند.

سعد بن ابي و قاص مادر خود را قرباني عقيده مي‌نمايد

هنگامیكه سعد در اوایل دعوت اسلامی مشرف به اسلام شد، مادرش حمنه دختر ابو سفیان از او خواست تا به پیامبر كافر شده و به عبادت بتها بر گردد، مادرش گفت: به خدا سوگند نه غذا و نه آب را بر دهان می‌گذارم تابه آیین اجدادت برنگردی و یا من بمیرم و تا آخرحیات مورد طعن مردم قرار بگیری و بگویند: ای كسیكه مادرت را كشته‌ای! به همین ترتیب یک شبانه روز را بدون غذا و آب و در آفتاب سوزان گذشتاند ولی سودی نکرد، سپس یک شبانه روز دیگری را نیز همین طور گذشتاند. و در روایت دیگر خود سعد روایت می‌كند: مادرش سوگند یاد نمود تا با او حرف نزده و از خوردن و نوشیدن نیز امتناع خواهد ورزید تا اینكه از اسلام برگردد، و می‌گفت: تو ادعا داری كه خداوند به احسان و نیكی مادران امر فرموده است، پس من مادرت هستم و ترا به این كار امر می‌نمایم ولازم است اطاعت نمایی. مادر سعد سه روز را بدون خوردن و نوشیدن گذشتاند تا آنكه بی‌هوش گردید، سپس یكی از پسرانش كه عماره نام داشت به او آب داد، وی بر سعد دعای بد می‌نمود سپس این آیت نازل گردید:

﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حُسۡنٗاۖ وَإِن جَٰهَدَاكَ لِتُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَآۚ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٨﴾ [العنکبوت: 8].

ترجمه: «ما به انسان توصیه كردیم كه به پدر و مادرش نیكی كند، اگر آن دو تلاش كردند كه برای من شریک قرار دهی كه كمترین اطلاعی از آن نداری از ایشان اطاعت مكن، باز گشت همه شما به سوی من است و از كارهای كه كرده‌اید شما را آگاه می‌كنم».

حضرت سعد فرمود: هر گاه میخواستند به مادرم غذا دهند، دهانش را با چوبی باز می‌نمودند سپس غذا را به دهانش می‌گذاشتند. سعد بن ابی وقاص كه شخصی نیكو و احسانگر نسبت به مادر بود، روزی نزدش آمده گفت: ای مادرجان! اگر صد نفس در وجودت باشد و یكی بعد از دیگر بیرون آید، دینم را رها نخواهم كرد، پس خود را در رنج و زحمت می‌نداز، آنگه كه مادرش از برگشتن سعد مأیوس گردید شروع به خوردن و نوشیدن نمود.

مهاجرين و انصار پيمان برادري را باهم بستند

هنگامیكه مهاجرین از مكه مكرمه به مدینه منوره به فرمان پیامبر خدا هجرت نمودند پیامبر میان مهاجرین و انصار پیمان برادری را در خانه انس بن مالک بست، تعداد این اشخاص به نود صحابی می‌رسید كه نصف آنها از مهاجرین و نصف دیگر از انصار بودند، درین پیمان برادری انصاری‌ها مهاجرین را در مال و دارائی‌شان شریک نمودند وقرار گذاشتند که بعد از مرگ نیز میراث یكدیگر را ببرند تا آنكه آیت زیر نازل گردید و میراث را مشخص به اقارب ساخت:

﴿وَأُوْلُواْ ٱلۡأَرۡحَامِ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلَىٰ بِبَعۡضٖ فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمُ﴾ [الأنفال: 75].

«خویشاوندان نسبت به همدیگر از مؤمنان و مهاجران در كتاب الله (قرآن) از اولویت بیشتری برخوردارند».

مسلمان و كافر از يكديگر ميراث نمي‌برند

ارث بردن میان خویشاوندان مسلمان وجود دارد، لیكن شریعت اسلامی امر می‌نماید كه مسلمان مال كافر، و كافرمال مسلمان را به میراث برده نمی‌تواند، هر چند از یک پدر هم باشند.

نمونه‌اي از برادر خواندگي ديني

زمانیكه مهاجرین به مدینه رسیدند، پیامبر گرامی اسلام میان عبدالرحمن ابن عوف قریشی و سعدبن ربیع انصاری پیمان برادری را بستند.

سعد بن ربیع انصاری به عبدالرحمن ابن عوف گفت: من از غنی‌ترین مردمان مدینه هستم، وهمه دارائی ام را با هم دو تقسیم می‌نماییم، و دو همسر دارم، پس هرکدام از آنها را می‌خواهی، آنرا طلاق میدهم و بعد از تمام شدن عدتش با وی ازدواج كن، عبدالرحمن بن عوف به او گفت: خداوند بر تو و مال و خانواده ات بركت بیندازد، لطفاً مرا به بازار راهنمایی كنید، سپس به بازار بنی قینقاع رفت و به كار تجارت پرداخت، و به این كار ادامه داد تا آنكه از جمله سرمایه داران مدینه گردید([[79]](#footnote-79)).

اصحاب كرام از قبايل و نژاد‌هاي مختلف بودند

نور اسلام در خانواده‌ها و قبایل مكه به شكل برابر درخشید، هیچ قبیله بر دیگری در مشرف شدن به اسلام برتریی نداشت، این پدیده مخالف سازگار‌های قبیلوی آنزمان بود، لذا اسلام در همه خانواده‌ها، قبایل و اقوام به شكل متوازن و بدون در نظر داشت مسایل قومی و نژادی منتشر گردید، از اینرو ابوبكرصدیق از قبیله تیم، و عثمان بن عفان از قبیله بنی امیه و زبیر بن عوام از بنی اسد، و مصعب بن عمیر از بنی عبددار، و علی بن ابی طالب از بنی‌هاشم، و عمر بن خطاب از بنی عدی، و عبدالرحمن ابن عوف از بنی زهره و عثمان بن مظعون از قبیله بنی جمح به اسلام عزیز مشرف گردیدند.

درین مرحله مسلمانان تنها ازقبیله قریش نه، بلكه از سایر قبایل عرب بودند که مشرف به اسلام گردیدند، مانند عبدالله بن مسعود از قبیله هذیل، وعتبه بن غزوان از مازن، عبدالله بن قیس از اشعریین، عمار بن یاسر از قبیله عنس، زیدین حارثه از كلب، طفیل بن عمرو از دوس، ابوذر غفاری از غفار، عمروبن عبسه از سلیم، عامربن ربیعه از عنزبن وایل وصهیب نمری از بنی نمربن قاسط.

اسلام از اولین روزگارش منحصر به قریش و اهل مكه نبود، بلكه افرادی زیادی از سرزمین‌های مختلف به اسلام مشرف گردیدند مانند بلال از حبشه كه برده آزاد شده توسط ابوبكر صدیق بود، زیدبن حارثه، عامر بن فهیره ابوفكیهه ، شقران وغیره... عمار بن یاسر فرمود: من در ابتدای اسلام پیامبر را جز با پنج برده، دو زن و ابوبكرصدیق ندیدم([[80]](#footnote-80)).

برادري عقيده بلند‌تر وقوي تر از برادري خون و نسب است

ابن اسحاق: می‌نگارد: هنگامیكه پیامبر بزرگ اسلام از غزوه بدر با اسیران برگشتند، آنها را میان یارانش تقسیم نموده فرمودند: خواهان رفتار نیک با آنها شوید، ابو عزیز بن عمیر كه برادر مصعب بن عمیر است در جمله اسیران جنگی بود، وی خود حكایت می‌نماید: برادرم مصعب از نزدم گذشت در حالیكه من دراسارت شخصی از انصار قرار داشتم، وبه مرد انصاری گفت: با دو دست وی را محكم بگیر، زیرا مادرش زنی ثروتمندی است شاید او را در مقابل مال تبادله نماید. ابن هشام می‌نویسد: ابو عزیز كه از جمله لوا برداران مشركین بود، زمانیكه این سخن را از برادرش (مصعب ) شنید گفت: ای برادرم! سفارشت درمورد من همینطوربود؟! مصعب جواب داد: این شخص انصاری كه در اسارتش قرار داری قبل از تو برادر من است.

به این ترتیب برادری دینی قویتر از برادری نسبی گردید، همچنان ابوعبیده بن جراح با پدر مشركش در غزوه بدر جنگید و او را بخاطر رضامندی خداوند به قتل رسانید، و هنگامیكه كشته شدگان این غزوه را درچاهی می‌افگندند پدر وی نیز ضمن آنها بود، اباعبید این حالت را با دوچشمش نگاه میكرد ولی در سیما وی تغیری رخ نداد، زیرا میدانست كه پدرش در راه باطل كشته شده است([[81]](#footnote-81)).

محيصه بن مسعود برادرمشركش را تهديد به مرگ مي‌نمايد

هنگامیكه یهود بنی قریظه با پیامبر بزرگ اسلام پیمان شكنی و خیانت نمودند، پیامبرخدا آنها را محاصره نموده به اسارت خود درآوردند، و فرمان صادر فرمودند تا همه آنها از دم شمشیر كشیده شوند، آنگاه محیصه بر خاست و ابن سینیه یهودی را كه از جمله تجار مدینه بود به قتل رسانید، برادربزرگ محیصه كه در آنوقت مشرک بود، وی را ملامت نمود، و گفت: چگونه او را بقتل رساندی! در حالیكه مقدار زیادی چربی شكمت از مال ابن سینیه است، محیصه درجواب گفت: سوگند به خداوند، مرا كسی به قتل وی امرنموده است، كه اگر به قتل توهم امر نماید، گردنت را ازتنه ات جدا خواهم كرد، برادرش ازین سخن در تعجب افتاد و گفت: اگر به كشتن من هم امر نماید مرا می‌كشی؟! محیصه گفت: آری! اگر مرا رسول خدا به اینكار امر نماید حتماً آنرا اجرا می‌نمایم، برادرش با بسیار شگفت به وی گفت: سوگند به خدا! دینی كه ترا به این مقام كشانیده است، واقعا انسان رادر تعجب می‌اندازد! سپس ایمان آورد، محیصه درین مورد چنین می‌سرائید:

|  |
| --- |
| مـی‌كـنم قتـلت بـرادر گـر شـود امــری بمـن |
| خـواه ملامت گرشـوم از جانبـت ای اهـریمن |
| صیقل شمشیر من چون خشت ملح است پرجلا |
| می‌زنـم بــر گــردنت ای دور از دیـن خــدا |
| گـر هـدف گیرم كسی را میـزنـد برگـردنش |

ام حبيبه ب پدرش را از نشستن بر بستر رسول الله باز مي‌دارد

زمانیكه ابوسفیان قبل از فتح مكه به مدینه منوره آمد، به خانه دخترش ام حبیبه همسر پیامبر خدا وارد شد، و خواست بر فرش رسول الله بنشیند، دخترش بلافاصله فرش را از زیرپای او بیرون كشید، ابوسفیان گفت: ای دختركم! آیا مرا لائق این فرش ندیدی و یا اینكه فرش را شایسته من ندیدی؟ دخترش جواب داد: این فرش پیامبر خداست و خودت مرد مشرک و نجسی هستی، و نخواستم بر فرش پیامبر خدا بنشینی!! پدرش گفت: ای دختركم به خدا پس از من شرو بدی دامنگیرت شده است.

همزمان با آمدن ابو سفیان به مدینه پیامبر گرامی اسلام برنامه فتح مكه را در همان روزها طرح ریزی میكردند و همسرش نیز از برنامه آگاه بود و میدانست كه پیامبر خدا با كفار مكه مقابله خواهد كرد كه پدرش نیز در آنجمله خواهد بود، ولی با آن هم برنامه جنگی پیامبر را افشا نكرد و به پدر درین مورد هیچ سخنی را یاد آور نشد([[82]](#footnote-82)).

موفقيت ياران پيامبر اسلام در آزمون بزرگ خداوند

یاران پیامبراسلام توانستند باجان نثاری و فداكاری بی نظیر شان- با مال وجان وفرزندان- از آزمون خداوند موفق بیرون آیند، آنها دیار ودارائی، دوستان وخویشاوندان، جاه وجلال، خانه وکاشانه را گذاشته و بخاطر رضامندی خداوند هجرت نمودند، تا آنكه از بهترین امت‌های جهان شدند، برتریت آنها در نژاد، نسب، و دارایی نه، بلكه ایمان راسخ، پرهیزگاری و زهد در لذتهای دنیا، آنها را به این مقام عالی نایل ساخت، آنان الگوئی به تمام مردمان روی زمین هستند، وهر كه از آنان پیروی نموده، زندگی مملو از فداکاری آنان را سر مشق زندگی خویش قرار دهد بدون تردید به همان مقام ومرتبه عالی آنان دست خواهد یافت.

پس بر مسلمانان لازم است تا به مبادی ارزشمند اسلام چنگ زده، عادات، رسم و رواج‌های جاهلیت را كنار گذاشته، خود پسندی، افتخار به اصل ونسب، ملیت‌گرائی را بخود راه ندهند، و مانند یک جسد با روح محبت، مودت وبرادری باهم زندگی کرده، فرق وتفاوت میان غنی وفقیر، حاكم و محكوم، توانا و ناتوان، ضعیف و قوی نباشد، زیرا امت اسلامی چون جسد، همه با هم ارتباط دارند.

دشمني با مسلمان برابر باكفر است

از قیس: نقل شده كه حضرت عبدالله بن مسعود فرمود: هرگاه شخصی بكسی بگوید: تو دشمن منی، همانا یكی از آندو از دایره اسلام خارج شده، و یا اینكه از برادرش برائت جسته است، سپس فرمود: مگر اینكه توبه نماید([[83]](#footnote-83)).

تكفير نمودن مسلمان حرام است

از ابوذر روایت است كه وی از رسول الله شنید كه میفرمودند: هرگاه مردی دیگری را به فسق یا كفر متهم كند، در حالیکه این نسبت در وی موجود نباشد، یقینا کفرو فسق به خودش باز می‌گردد([[84]](#footnote-84)).

از ابن عمر روایت است كه رسول الله فرمودند: هرگاه شخصی به برادرش بگوید: ای كافر! همانا كلمه مذكور (كفر) بیكی از آنها باز گشت میكند اگر چنانكه گفته بود(آن شخص كافر بود) خوب، ورنه كفر به وی بازمی‌گردد([[85]](#footnote-85)).

از ابو زید ثابت انصاری كه از اهل بیعت رضوان است، روایت است كه رسول الله فرمودند: آنكه بر سوگند به ملتی غیر از اسلام، از روی قصد و دورغ سوگند خورد او چنان است كه گفته است([[86]](#footnote-86)) وكسیكه خودكشی كند در روزقیامت به آن عذاب كرده می‌شود و برهیچ مرد نذری در آنچه كه مالک آن نیست، لازم نمی‌باشد، و لعنت نمودن فرد مؤمن مانند كشتن اوست([[87]](#footnote-87)).

چگونه می‌توان در نجات امت اسلامی از گمراهی و برگشتشان به دین سهم گرفت؟

امروزبر مسلمان لازم است تا به سوی خدا و دینش بر گشته، برادری، همكاری، روابط حسنه با یكدیگر، پیوسته داشتن صله رحم، نیكوكاری را از سرگیرند. ثروتمند با مالش در ساختن جامعه اسلامی با بنا نمودن مساجد، مدارس، شفاخانه‌ها، دار الأیتام و پرورشگاه‌ها، و نشر وپخش كتب، ورسایل مفید سهم گرفته و با فقرا وتنگدستان همكاری لازم صورت نمایند، علماء، دانشمندان، دعوتگران نیز به نوبه خود در تفهیم و رشد علمی مسلمانان بكوشند،، خلاصه هر عملی كه در بنای جامعه اسلامی نقش فعال دارد می‌توان از آن راه، خدمتی به دین مبین اسلام داده شود، چنانكه اصحاب کرام و تابعین: توانستند با ایثار و فداكاری‌شان بسیاری مشكلات جامعه خویش را حل نمایند، که درین مورد مثال‌های زیادی وجود دارد.

تهيدسي مهاجرين و جان نثاري انصار با آنها

اغلب مسلمانانیكه از مكه به مدینه هجرت نمودند بادست خالی ووضع ناگوار به مدینه رسیدند، زیرا همه دارائی خود را گذاشتند و بخاطر خدا ورسولش هجرت نمودند، مشركین همه مال و جایداد آنها را ضبط نمودند و مسلمانان قادر به انتقال اموال‌شان نشدند، تاجاییکه قرآن كریم آنها را فقراء نامید: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأَمۡوَٰلِهِمۡ﴾ [الحشر: 8]. ترجمه: «همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است كه از خانه و كاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند» انصار (ساكنین مدینه) جوانمردانه وبا فداكاری بی‌نظیر، مال و دارائی خود را به دسترس برادران مهاجرشان گذاشتند. اغلب مهاجرین كه تعداد‌شان بیش از هفتاد نفر بودند، در عقب مسجد نبوی معروف به صفه زندگی داشتند، روایت است كه سعد بن عباده به تنهائی تاهشتاد فرد از آنها را در منزلش مهمان نوازی و اكرام می‌نمود، دیگر صحابه كرام نیز برخی از آنها را به خانه‌های‌شان می‌بردند، زیرا نظر به گسیل و یا ورود آنها از كناره‌های جزیره عربی احیاناً تعداد‌شان اضافه می‌شد، اهل صفه كه خود را بخاطر عبادت و جهاد فارغ نموده بودند، خوراک و پوشاک كافی در دسترس نداشتند، لباس‌های‌شان تمام اعضای جسم آنها را نمی‌پوشانید، پیامبر اسلام همیشه خبرگیر آنها می‌بودند و گاه گاهی خرما برای اهل صفه می‌فرستادند، گاهی هم آنها را به خانه خویش دعوت میدادند. پیامبر به یاران می‌فرمودند: (كسیكه غذای دو شخص را در خانه دارد سومی را با خود ببرد و كسیكه غذای چهار شخص را در خانه اش دارد فرد پنجم یا ششم را باخود ببرد)([[88]](#footnote-88)).

نقش مليت گراها درتباهی و پارچه شدن امت اسلامي

ارمغانی كه اسلام به بشریت تقدیم نمود، برادری بر اساس ایمان، عقیده واخلاق می‌باشد، زندگانی مردم قبل از اسلام، بر مبنای نژاد، نسب و قبیله استوار بود، این مفكوره و روش سبب ظلم و بیدادگری، تباهی و بربادی، كشتار و خونریزی، بدبختی و ایجاد دشمنی، بدبینی، كینه توزی میان اقشار جامعه می‌گردید، طوریکه امروز نیز این اندیشه ناپاک در بعضی از كشورهای جهان باعث تفرقه و بیداد گری و برتری جستن بعضی از نژاد‌ها بر دیگران شده است، دیده می‌شود برخی به وطن می‌نازد، دیگری به پدر واجداد می‌بالد! ازسوی دیگر مورد توهین وتحقیر قرار می‌گیرند که گویا ازنسل برده گان‌اند، ویا به بعضی حرفه وپیشه‌ها اهانت صورت می‌گیرد!!.

متأسفانه شیطان توانسته آنها را گمراه وعامل ویرانی و بربادی كشور‌های اسلامی سازد، صاحبان این مفکوره پایه اسلام را متزلزل نموده، و به دشمنان فرصت دادند تا امت اسلامی را پارچه پارچه سازند، باگذشت هر روزی ذلت و خواری بر مسلمانان حاكم می‌شود، ولی بخود نمی‌آیند، و عكس العملی نیز از خود نشان نمی‌دهند!.

اسلام عزیز توانست مردمانی را كه در نهایت جهل، نادانی و اعمال ناشایسته قرار داشتند، بیرون آرد و جامعه نوینی را بر مبنای اخلاق، عقیده، ایمان و فضیلت بنا نهد، مسلمانان صدر اسلام توانستند جامعه‌ای را تشكیل دهند كه در تقوی و پرهیز گاری، مبارزه، اخلاص، خیرخواهی بشریت، نمونه‌ای به جهانیان تا روز رستاخیزگردند، امروز هر فردی این امت نظربه وسع و توانش مسؤلیت دارد تا اسلام را بطور درست و صحیح به مردم، چه مسلمان و یا غیر مسلمان معرفی نماید، و آنچرا بخود می‌پسندد به دیگران نیز بپسندد، طوریکه خودش نمی‌خواهد به آتش بیفتد، بكوشد تا دیگران را نیز از آن نجات دهد، بدون اینکه نژاد، رنگ، قبیله، ملیت و.... مد نظر گیرد، بلکه در هدایت و نجات آنها از آتش دوزخ خوشنود گردد.

تعداد قبایل عرب قبل از اسلام به سی قبیله می‌رسید، ولی هنگامیكه به اسلام مشرف شدند، و پیامبر بزرگ اسلام میان آنها پیمان برادری را بست، یک امت و مانند یک جسد شدند. خداوند می‌فرماید: ﴿أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائدة: 54]. «نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر كافران سخت و نیرو مندند».

یعنی: با برادران مسلمان خود نیک اندیش، متواضع، خود گذر، خوش خوی، صاف، ساده و نرم باشند، وبه كفار و دشمنان اسلام ثابت سازند كه مسلمانان عزتمند، قدرتمند، یک دل ویک جان‌اند، مگر با تأسف شدید، امروز این ارزش‌ها از میان برداشته شده است مسلمانان مانند شیر درنده‌ای بر برادران دینی و عقیدتی خویش حمله آورمی شوند. حقوق برادری، همجواری همه وهمه را پایمال کرده‌اند. ودر مقابل كفار خوار و ذلیل، و بی‌همت شده‌اند! خداوند بشر را طوری آفریده که افراد، توده‌ها، وملیتها همه باهم مرتبط ومحتاج یکدیگر میباشند وهیچ انسانی نمیتواند به تنهایی زندگی نمهید، ولی اگر این پیوند وهمبستگی فطری را خود خواهی وملیت گرایی تهدید نمود، سرانجام بد در انتظار بشر خواهد بود، زیرا درهمچو وضع، دشمنی، حسد وتحقیر و بلآخره تجاوز جایی برادری را خواهد گرفت، ودر راه غالب شدن بر خصم از هیچ وسیله‌ای دریغ نخواهند ورزید؛ چنانکه رویداد‌ها به همه ثابت ساخت که حتی برخی در این راه خویش را به دامان دشمن ودر صف آنان قرار دادند!!!.

فروتني پيامبر بزرگ اسلام با اعراب خشك مزاج

خداوند درباره اخلاق عالی پیامبر گرامی‌مان حضرت محمد چنین می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: 4]. «حقیقتا تو بر خلقی عظیم هستی» یعنی بی‌گمان تو بر اخلاقی هستی که خداوند درقرآن ترا به آن امر نموده است چنان که در روایت صحیح از عایشه ل آمده که وی در باره اخلاق رسول اکرم سوال شد، فرمود: (اخلاق رسول خدا قرآن بود) بلی! به راستی که رسول اکرم دارای اخلاق بسیار بزرگی بودند چرا که در راه دعوت از قوم خود چیز‌هایی را تحمل کردند که امثال ایشان کسی قادر به تحمل آن نیستند. به حق که رسول الله آیینه تمام نمای ادب، حیا، جود، شجاعت، حلم، گذشت و غیر این از برازندگی‌های اخلاقی بودند.

ازانس بن مالک روایت است كه فرمود: من با پیامبر روان بودم در حالیكه پتوی نجرانی كه حاشه‌های درشتی داشت بر سر آنحضرت بود، ناگهان اعرابی آمد و از پتوی آنحضرت گرفت وبا شدت بطرف خود كشید. حتی كه من اثر كناره‌های درشت پتو را بر گردن آنحضرت دیدم، سپس اعرابی گفت: امر كن تا از مال خداوند كه در دستت قرار دارد برایم داده شود، پیامبر بسوی او نگریست و خندید، سپس امر فرمودند تا به اعرابی چیزی داده شود و در روایت دیگر آمده است كه اعرابی گفت: بالای این دو شترانم مال بار نمائید زیرا از مال خود و یا مال پدرت برایم نمی‌دهی([[89]](#footnote-89)).

فصل چهارم:   
نتائج نژاد‌پرستي (تجاوز، كشتار، ويراني و بربادی)

از جمله نتائج ناگوار ملیت خواهی و هر گونه گردهم آئی كه بر اساس قوم، ملیت و نژاد باشد، حاصل وثمره آن تجاوز، کشتار و بیداد گری خواهد بود، طوریکه همه شاهد این حقیقت‌اند، جنگ‌های خانمان سوزی كه در صومال وافغانستان به وقوع پیوست و منجر به قتل و ویرانی‌های بیشماری شد، همه نتیجه قوم پرستی بود، چون رهبر و یا بزرگ هر قوم بخاطر به قدرت رسیدن، یا تصرف نمودن مناطق بیشتر و یا مقدس دانستن شخص خودش و غروریكه در دلهایشان جاگزین شده است، مردمان بیچاره وبیخرد را تحریک و تشویق به جنگ‌های خونین نمودند، و هر طرفی خود را بر حق، و جانب مقابل را باطل معرفی کردند. جنگهای خونین و ویرانگری كه در بعضی از كشور‌های اسلامی صورت گرفت سبب اساسی آن منصب دوستی بعضی از رهبران آنهاست كه بصیرت و عقل خویش را از دست داده و خیانت بزرگی را به دین وملت مسلمان خویش مرتكب شدند! آنها معروف به دینداری‌اند، اما مردمان نژاد پرست و ملیت گرای آنها در زمینه نژاد پرستی وحكم اسلام در مورد آن هیچ معلوماتی ندارند، ماگمان می‌كردیم كه تعصب آنها تنها در مورد به همسری ندادن دختران یک قبیله به قبیله دیگر است ولی دانستیم كه تعصب قومی و نژادی آنها چنان بالاست كه حتی منجر به همچوجنگ‌های خونین و تباه كننده شد، و در راه عداوت با یكدیگر و سر كوب نمودن جانب مقابل از هر وسیله‌ای كار گرفتند، این دلیل واضحی است كه علمای امت اسلامی در مورد از بین بردن این مرض و وبای مهلک هیچ توجهی نكرده، وسهل انگاری نموده‌اند، این مرض بد و تباه كن دامنگیر امت اسلامی شده است. پس مسؤلیت بالای علما و دعوتگران است كه در پی از بین بردن این مرض بد كه ملت اسلامی را پارچه پارچه كرده است آستین همت بر زنند، اگر علما و دعوتگران متوجه مسؤلیت بزرگ‌شان نشوند بدیهی است كه جنگ‌های خونین و كشتار، جنایت، تباهی و ویرانی بیشتر ادامه یافته و با نام‌های مختلف و زیرپرده‌های متنوع اهداف شوم دشمنان پیاده خواهد شد، یاد آور باید شد که اگر مردم به خود نیایند و توبه نكنند واز این جنایات دست نبردارند، انتظار مصائب، تفرقه، و دشمنی‌های بیشتر را داشته باشند طوریكه آشكار شد هدف از ین جنگ‌ها غالب شدن یک نژاد بر نژاد دیگر بوده است، دشمنان نیز موقع را مناسب شمرده اطراف درگیر درجنگ را تشویق و تحریک می‌نمایند تا اهداف شوم و ناپاک خود را به پیش می‌برند‍. اطراف درگیر ادعا دارند كه هدف‌شان بر قرار نمودن حكومت اسلامی وتطبیق نمودن شریعت است ولی اینطور نیست، بلکه هدف ازین جنگ‌های خونین مسلط شدن یک نژاد بردیگری وبدست آوردن پست‌های مهم وكلیدی و مناصب اعلی است، اگر آنها رضای خداوند و مصلحت ملی را در نظر می‌داشتند از مطالب بیهوده خویش می‌گذشتند و در مقابل برادران مسلمان خویش تنازل می‌نمودند یا اینكه صحنه را برای كسانی میگذاشتندكه مورد قبول همه قرار دارند، وهر چه زودتر به جنگ‌های خونین و خانمان سوز پایان می‌دادند!.

این جنگ‌های نامقدس همه در راه شیطان است، چون ابلیس توانست آنها را بفریبد و مرتكب خیانت بزرگ به اسلام، مردم و ملت‌شان گردند، دشمنان اسلام نیز نقطه ضعف آنها را درک نموده‌اند و با اطمئنان خاطر از آنها استفاده می‌نمایند، و می‌دانند تا زمانیكه آنها درین غفلت بسر می‌برند وآله دست آنها شده‌اند، هرگز قادر به تشكیل حكومت اسلامی نخواهند شد.

خداوند ازدل‌های همه باخبر است و می‌داند چه كسی در راه او می‌رزمد و چه كسی بخاطر اهداف شخصی خویش مبارزه می‌کند، چون نیت‌ها درست نیست لذا همه مصایب و بلاها، قهر و غضب خداوند با اشكال مختلف بر آنها فرود می‌آید و تا وقتیكه به الله رجوع نكنند و از تعصبات قومی، نژادی، سمتی و حزبی دست برندارند، هرگز صلح و آرامش وثبات بر قرار نخواهد. امروز جهان اسلام با مصایب گوناگون دست وگریبان است، اشخاص ناشایسته را دشمنان بر ملت تحمیل می‌کنند وبنام اسلام در پشت پرده ساخت وبافت‌هایی را با آنان طرح ریزی می‌نمایند تا ریاست و مقام را از دست ندهند. اسلام به پیروانش اجازه نمیدهد بخاطر ریاست ومنصب مبارزه نماید هر چند لایق وشایسته آن هم باشد، چون حرص ورزیدن بر امارت وریاست سنن پشیمانی وندامت در روز قیامت خواهد شد. زیرا شخصیکه به اساس درخواست ویاحرص به مقامی برسد، خداوند وی را یاری نمی‌دهد، اما اگر بدون در خواست ریاست ومقام بوی سپرده شود، خداوند وی را در کارش یاری می‌دهد.

ما از خداوند استدعا می‌نمائیم تا گمراهان آنها را هدایت نماید، حق را به آنها حق، وباطل را به آنها باطل بنمایاند.

خداوند درمورد كشتن مسلمان چه فرموده است؟

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ٦٨ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا٦٩﴾ [الفرقان: 68-69].

ترجمه: «و بندگان رحمان كسانی‌اند كه با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌كنند وانسانی را كه خداوند خونش را حرام كرده است به قتل نمی‌رسانند، مگر به حق، و زنا نمی‌كنند، چرا كه هر كس این (كارهای ناشایسته شرک و قتل و زنا) را انجام دهد، كیفر آن را می‌بیند، عذاب او در قیامت مضاعف (دوچند) می‌گردد و خوار و ذلیل، جاودانه در عذاب می‌ماند».

همچنان خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣﴾ [النساء: 93].

ترجمه: «و كسی كه مؤمنی را از روی قصد بكشد كیفر اودوزخ است و جاودانه در آنجا می‌ماند و خداوند براو خشم می‌گیرد واو را از رحمت خود محروم میسازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه و آماده نموده است».

همچنان خداوند می‌فرماید:

﴿مِنۡ أَجۡلِ ذَٰلِكَ كَتَبۡنَا عَلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنَّهُۥ مَن قَتَلَ نَفۡسَۢا بِغَيۡرِ نَفۡسٍ أَوۡ فَسَادٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ ٱلنَّاسَ جَمِيعٗا وَمَنۡ أَحۡيَاهَا فَكَأَنَّمَآ أَحۡيَا ٱلنَّاسَ جَمِيعٗاۚ وَلَقَدۡ جَآءَتۡهُمۡ رُسُلُنَا بِٱلۡبَيِّنَٰتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم بَعۡدَ ذَٰلِكَ فِي ٱلۡأَرۡضِ لَمُسۡرِفُونَ ٣٢﴾ [المائدة: 32].

ترجمه: «به سبب اینكه قابیل هابیل را بقتل رسانید) به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم كه هر كس انسانی را بدون ارتكاب قتل، یا فساد در زمین بكشد، چنان است كه گوئی همه انسانها را كشته است، و هر كس انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است كه گوئی همه مردم را زنده كرده است، و پیغمبران ما همراه بامعجزات آشكار و آیات روشن به پیش ایشان آمدند واما بسیاری از آنان پس از آن در روی زمین راه اسراف (قتل و جنایت) را پیش گرفتند».

و اینک مجموعه از احادیث شریف را كه در مورد تحریم ریختن خون مسلمان و بزرگی این گناه در نزد خداوند را از كتاب ترغیب و ترهیب برای خوانندگان عزیز پیشكش می‌نمایم:

\* از ابن مسعود روایت است كه پیامبر فرمودند: «اولین چیزی كه در روز قیامت در میان مردم بدان حكم می‌شود خون‌ها است»([[90]](#footnote-90)).

و سبب آغاز فیصله در مورد خون‌ها، عظمت این مسأله است كه به حقوق بندگان خدا ارتباط دارد. زیرا خداوند و پیامبرش در مورد ریختن خون مسلمان وكشتن وی به ناحق بیم داده‌اند.

\* در روایت دیگر نزد نسائی آمده است: «اولین چیزیكه با بنده در مورد آن محاسبه می‌شود نماز است، واولین چیزیكه در میان مردم -حقوق- بدان حكم و فیصله می‌شود خون‌هاست».

در حقیقت خون، مال، آبرو و ارزشهای مسلمانان بر یكدیگر آنها حرام است بوده. پیامبر در خطبه حجه الوداع چنین فرمودند: «.. همانا خون‌ها و مالهای شما در میان شما حرام است همچون حرمت این روز شما، درین ماه شما و دراین شهر شما»([[91]](#footnote-91)).

\* از ابو هریره روایت است كه آنحضرت فرمودند: «همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام است، خونش، آبرویش و مالش»([[92]](#footnote-92)) همچنان آنحضرت می‌فرمایند: «دشنام دادن مسلمان فسق و جنگ باوی كفر است»([[93]](#footnote-93)).

\* واز ابو هریره روایت است كه آنحضرت فرمودند: «از هفت چیز مهلک بترسید و بپرهیزید. گفتند: یا رسول الله آنها كدام‌اند؟ فرمودند: شرک آوردن به خداوند، افسون (جادو) و كشتن نفسی كه خداوند حرام نموده مگر به حق، خوردن سود و خوردن مال یتیم وپشت گردانیدن در روز جنگ با کفار، ومتهم كردن زن باعفت مسلمان به زنا، در حالیکه از انجام چنین عمل زشت بی‌خبر است»([[94]](#footnote-94)).

\* از ابن عمرب روایت است كه رسول الله فرمودند: «مسلمان همیشه در فراخی از دینش قرار دارد تا لحظه‌ای كه خون حرامی را نریزد»([[95]](#footnote-95)).

\* از برا بن عازب روایت است كه پیامبر فرمودند: «زوال شدن دنیا برخداوند حقیرتر از كشته شدن مؤمنی به نا حق است»([[96]](#footnote-96)).

\* از ابو هریره روایت است كه آنحضرت فرمودند: «كسیكه در كشتن مؤمنی با گفتن نیم كلمه یاری و كمک نماید، در روز قیامت با خداوند در حالی روبرو می‌شود كه بین دو چشمش نوشته شده است: «نا امید از رحمت خدا»([[97]](#footnote-97)) سفیان بن عیینه / می‌فرماید: چنین است كه بگوید -بك- یعنی كلمه بكش تمام نشود([[98]](#footnote-98)).

\* ابن عمر می‌فرماید: «از جمله اموریكه مرد را در هلاكت قرارمی‌دهد، که هرگز از آن رهائی نمی‌یابد، كسیكه خویش را در ریختن خون حرام شریک سازد»([[99]](#footnote-99)).

\* از عبدالله بن عمرو بن العاص ب روایت است كه پیامبر فرمودند: «زوال شدن دنیا در نزد خداوند حقیرتر از كشتن یک مسلمان است»([[100]](#footnote-100)).

\* و از ابن عباس ب روایت است كه در زمان پیامبر خدا شخصی در مدینه به قتل رسید كه قاتلش نا معلوم بود سپس آنحضرت بر منبر بالا رفته فرمودند: «ای مردم! شخصی كشته می‌شود در حالیكه من در میان شما قرار دارم! و قاتلش را كسی نمی‌داند! اگر همه اهل آسمان و زمین یكجا شوند و كسی را بكشند حتماً خداوند آنها را عذاب می‌نماید، و آنچرا خدا بخواهد انجام می‌دهد»([[101]](#footnote-101)).

\* از ابی بكره روایت است كه پیامبر خدا فرمودند: «اگر همه اهل آسمانها و زمین با هم یكجا شده مسلمانی را به قتل بر سانند خداوند حتماً همه آنها را بر روی‌های‌شان در آتش می‌افگند»([[102]](#footnote-102)).

\* از حضرت معاویه روایت است كه رسول الله فرمودند: «هر گناهی امید است كه مورد آمرزش خداوند قرار گیرد، مگر شخصیكه كافر از دنیا رود، و کسیكه مؤمنی را قصداً به قتل رسانده باشد»([[103]](#footnote-103)).

\* از ابوسعید روایت شده كه آنحضرت فرمودند: «از آتش دوزخ گردنی بیرون می‌آید كه حرف می‌زند، و می‌گوید: امروز خداوند اختیار سه شخصی را به من سپرده است: هر شخصی سركش و متكبر، و كسیكه با خداوند معبودی را شریک قرار داده بود، و كسیكه نفسی را به ناحق كشته باشد، سپس بر این مردمان پیچیده و آنها در اعماق دوزخ می‌افگند»([[104]](#footnote-104)).

\* از ابی الدردا روایت است كه پیامبر چنین می‌فرمودند: «هر گناهی امید است كه مورد آمرزش خداوند قرار گیرد مگر مردیكه مشرک بمیرد، یا مؤمنی را بقصد كشته باشد»([[105]](#footnote-105)).

\* از ابو موسی اشعری روایت است كه آنحضرت فرمودند: «چون ابلیس صبح كند لشكرش را گسترانیده می‌گوید: هر كسیكه امروز مسلمانی را بفریبد تاجی را بر سرش می‌گذارم، سپس یكی آمده می‌گوید: من پیوسته با او همراه بودم تا آنكه همسرش را طلاق نمود، ابلیس می‌گوید: نزدیک است كه ازدواج كند دیگری آمده می‌گوید من پیوسته با مسلمانی همراه بودم تا آنكه پدر ومادرش را نا فرمانی نمود. ابلیس می‌گوید: نزدیک است كه با آنها نیكی نماید، دیگری آمده می‌گوید: پیوسته با او بودم تا آنكه به خداوند شریک آورد، سپس ابلیس می‌گوید: خودت! خودت! و دیگری آمده می‌گوید: پیوسته با او بودم تا آنكه شخصی را به قتل رسانید، ابلیس می‌گوید: خودت! خودت! و تاج را بر سرش می‌گذارد»([[106]](#footnote-106)).

\* از عباده بن صامت روایت است كه آنحضرت فرمودند: «كسیكه مؤمنی را بی‌سبب وبا بی‌پروائی به قتل رساند، خداوند تعالی در روز قیامت از وی بدل و بهائی را نپذیرفته و عذابش از وی دفع نمی‌گردد»([[107]](#footnote-107)) از خالد بن دهقان / نقل است كه او از یحیی غسانی پرسید: چگونه مرد با بی‌پروائی و بدون سبب مسلمانی را می‌كشد؟ یحیی جواب داد: كسا نیكه در وقت فتنه می‌جنگند وبه ناحق میكشند، و با ارتكاب اینكار، خود را بر حق و بر هدایت می‌دانند و از خداوند طلب آمرزش هم نمی‌كنند ([[108]](#footnote-108)).

هدف مسلمان برتري كلمة توحيد است

از ابو موسی روایت است كه مردی خدمت پیامبر آمده و گفت: یا رسول الله! مردی برای غنیمت می‌جنگد و مردی برای آوازه و شهرت می‌جنگد و مردی برای آن می‌جنگد كه منزلتش از نظر جنگی دیده شود، پس كدام یک در راه خداست ؟ رسول الله فرمودند: آنكه بجنگد تا كلمه الله (كلمه توحید) برترشود، پس آن در راه خداست([[109]](#footnote-109)).

از ابو هریره روایت است كه مردی به آنحضرت گفت: مردی می‌خواهد به جهاد رود ولی هدفش بدست آوردن مال دنیا است؟ پیامبر فرمودند: «ثوابی برایش نیست» گفتند: دوباره از پیامبر خدا بپرس، آنمرد سه بار نزد آنحضرت آمد و پرسید، پیامبر درهر باری فرمودند: «ثوابی برایش نیست»([[110]](#footnote-110)) از عبدالله بن عمروبن العاص روایت است كه او از پیامبر پرسید: یا رسول الله! مرا از جهاد وجنگ آگاه كن. آنحضرت فرمودند: «ای عبدالله پسر عمرو، اگر باصبر وامید ثواب جنگیدی، خداوند ترا در روز محشر صبرمند و امیدوار به ثوابش محشورمی‌نماید، و اگر بخاطر ریا و شهرت و زیادی مال رزمیدی، خداوند تعالی ترا روز محشر در زمره ریا كاران و نبردكننده گان بخاطر مال حشر خواهد كرد، ای عبدالله پسر عمرو! بر هر نیت وحالتی كه نبرد نمائی ویا اینكه كشته شوی خداوند ترا به همان نیت وحالت حشر خواهد كرد»([[111]](#footnote-111)) از حضرت عمر بن الخطاب روایت شده كه فرمود: از رسول خدا شنیدم كه فرمودند: «همانا ثواب اعمال به نیت بستگی دارد وهر كس نتیجه نیت خود را در می‌یابد، پس كسی كه هجرت او بسوی خدا و رسول او است (ثواب) هجرت بسوی خدا و رسولش را در می‌یابد وكسی كه هجرتش بسوی دنیا باشد به آن میرسد یا هجرت او برای ازدواج بازنی باشد، پس هجرت او بسوی چیزیست كه برای رسیدن به آن هجرت نموده است»([[112]](#footnote-112)).

كسيكه عليه مسلماني سلاح بردارد از من نيست

از ابو هریره روایت است كه رسول الله فرمودند: «آنكه بر ما سلاح كشد، از ما نیست و آنكه به ما خیانت كند، از مانیست»([[113]](#footnote-113)) حتی كسانیكه چاقو و یا اشیای تیغ دار مانند شمشیر، تیر، نیزه و غیره را با خود حمل می‌نمایند، احتیاط نمایند تا اذیتی به دیگران نرسانند و باید اشیای برنده را در پوش یا غلافی بگذارند. از ابو موسی روایت است كه پیامبر بزرگ اسلام فرمودند: «هرگاه كسی از شما با تیرویانیزه از مسجد و یا بازار میگذشت باید سرنیزه آنرا با دست خود بگیرد تا باكسی از مسلمانان اصابت نكند«([[114]](#footnote-114)) و از انس روایت است كه پیامبر فرمودند: «گناهان كبیره: شریک آوردن به خداو نافرمانی پدر و مادر و كشتن نفس و سخن دروغ و ناهنجار است»([[115]](#footnote-115)).

طاعت خداوند و پيامبرش مقدم بر همه چیز است

از عدی بن حاتم روایت است كه فرمود: من نزد آنحضرت آمدم در حالیكه سوره برائت را تلاوت می‌نمودند:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ﴾ [التوبة: 31]. «یهودیان و مسیحیان علاوه از خدا، علمای دینی وپارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند» سپس فرمودند: «آنها علما و پیشوایان خود را عبادت نمی‌كردند، لیكن حلال خدا را به ایشان حرام، و حرام خدا را به ایشان حلال می‌نمودند، آنها نیز از ایشان فرمان میبردند و سخنان آنها را از دین می‌دانستند»([[116]](#footnote-116)) در روایت دیگری اینچنین می‌فرمایند: «آری! حلال خدا را حرام، و حرام را حلال میكردند، ودیگران هم كور كورانه به دنبال ایشان می‌رفتند و فرمان میبردند، پس همین عبادت نمودن علمای دینی و پارسایان است»([[117]](#footnote-117)) طاعت وفرمانبری خداوند و پیامبر بزرگش مقدمتر و اولی‌تر از همه مردمان است، و هر سخن یا امری مخالف فرموده‌های خداوند و رسولش باشد، جایش كثافت دانی است، هرچند گوینده ومصدرش انسانی عالیقدری هم باشد، و از علی روایت شده است كه فرمود «طاعت و فرمانبرداری در معصیت و گناه نیست، بلکه طاعت و فرمانبرداری در امور شایسته و نیک است»([[118]](#footnote-118)).

و در نزد ابوداود و نسایی از علی روایت است كه فرمود: «طاعت پیشوا بر مسلمان لازم است. تا آنكه به گناهی امر نكند، وچون به معصیت و گناهی امر نمود، پس اطاعت و فرمانبرداری از وی جایز نیست».

امام بیهقی / در كتاب شعب الایمان از ابن عمر نقل می‌كند كه فرمود: «بر شخص مسلمان لازم است كه بشنود و اطاعت كند در آنچه كه دوست دارد یا از آن بد می‌برد، مگر اینكه به معصیت امر شود. وچون به معصیتی امر شود، شنیدن و فرمانبرداری بر وی لازم نیست».

از خباب بن ارت روایت است كه پیامبر فرمودند: «بشنوید! زود است كه بالای شما فرمانروایانی مسلط گردد كه ستمگر ودروغگو‌اند، پس شما در ظلم، آنها را یاری ندهید و دروغ‌های ایشان را تصدیق ننمایید، پس هر كسی در ظلم وبیدادگری با آنها همكارشد وسخنان دروغ آنها را تصدیق نمود، هرگز بر سر حوض با من روبرو نخواهد شد»([[119]](#footnote-119)) بنا بر این اطاعت و فرمانبرداری از بزرگان اقوام و پیشوایان، در آنچه كه گناه است جایز نیست. همچنان اشتراک در جنگ، عداوت ودشمنی علیه قبایل و ملیت‌های دیگر، و یا گرد هم آیی بر اساس نژاد، ملیت، قبیله، ومبارزه درین راه جنایت بزرگی است كه سبب قهر و غضب الهی می‌شود. مسلمان واقعی هرگز درراه نژاد، ملیت، رنگ، زبان جنگ و مبارزه نمی‌كند، بلكه هدف و مرامش برتری كلمه توحید، توقف دادن به ظلم و ستم و بیدادگری، و تأمین امنیت و صلح می‌باشد، مسلمان باید بكوشد تا در مقابل مجرمین، مردمان منحرف وكفار مبارزه کرده واز دین و ئعقیده خویش دفاع نماید، كتاب الله و سنت پاک پیامبر بزرگ اسلام را قانون ودستور خویش قرار داده، و یگانه نمونه و الگوی زندگی‌اش همان مردمان صالح و نیکوکار پیشین در صدر اسلام باشند. مسلمان راستین، از اوامر ودستورهای خداوند ورسولش پیروی می‌نماید، داور و فیصله‌گر در نزدش تنها قرآن و سنت پیامبر اسلام بوده هرگاه كشمكش یا اختلافی رخ دهد باعدم دلتنگی وناراحتی به فرمان خدا ورسولش گردن نهاده حق انتخاب و اختیار را بخود نمی‌دهد، سخنان اشخاص را مقدم بر فرامین الهی و پیامبر نمی‌داند. امام ابوحنیفه: می‌فرماید: «هرگاه سخن من با فرموده پیامبر خدا تصادف كرد، سخن مرا گرفته به دیوار زنید».

همچنان امام مالک: می‌فرماید: «سخن هركس پذیرفته و رد می‌گردد، مگر صاحب این قبر (اشاره به مرقد آنحضرت نمود) كه هرگز قابل رد نیست».

امام شافعی: می‌فرماید: «هرگاه حدیث رسول خدا برایم رسید و صحت آن برایم ثابت گردید، سپس غیر از حدیث، سخن کسی دیگر را پذیرفتم، پس بدانید كه عقل از سرم رفته است».

بنابراین، مسلمان هر سخن یا امری را كه با قرآن و سنت تصادم و تعارض نماید، رد کرده، شریعت اسلام را در همه امور زندگی اش داور و دستور قرار دهد، هرگونه رأی ونظریه و روش‌های ملیت خواهی را با همه انواع واشكالش ترک می‌نماید. از ابو سعید الخدری روایت است كه فرمود: پیامبر علقمه بن مجزر را با برخی از اصحاب كرام رضی الله عنهم اجمعین، كه من هم ضمن آنها بودم، جهت مأموریتی فرستادند، هنگامیكه در نیمه راه رسیدیم تعدادی از سربازان لشكر را به سركردگی عبدالله بن حذافه سهمی جدا نمود. عبدالله بن حذافه مرد شوخ و مزاحیی بود، زمانیكه در نیمه راه رسید آتشی بزرگی را افروخت سپس به مردم گفت. آیا شنیدن سخن و اطاعت من بر شما لازم نیست؟ گفتند: آری، فرمود: اگر من شما را به كاری امر نمایم شما آنرا انجام می‌دهید؟ گفتند، بلی، فرمود: پس حقی كه بر شما دارم، طاعت و فرمانبرداری من بر شما است. همه شما درین آتش بپرید! ابو سعید الخدری فرمود: بعضی از مردم آماده خیز زدن شدند، تا آنكه عبدالله بن حذافه متیقن شدكه آنها در آتش داخل میشوند. آنگه فرمود: بنشینید من با شما شوخی نمودم. هنگامیكه به مدینه بر گشتند قصه را به آنحضرت حكایت نمودند پیامبر فرمودند: «كسیكه شما را به گناه و معصیت امر نماید، شما از وی فرمان نبرید» و در روایت دیگرچنین آمده: «اگر آنها داخل آتش می‌شدند دو باره بیرون نمی‌آمدند» یعنی در آخرت نیز وارد آتش می‌شدند.

ارزش واهميت مسلمان نزد حكومت اسلامي

خلفای راشدین و پیروان آنها، توخه و اهتمام خاصی به اوضاع مسلمانان داشتند، حتی در جنگ‌ها یک فردی از لشكر اسلامی را بهتر وگرامیتر از لشكر روم و دار وندار آنها می‌دانستند.

حضرت عمر فاروق به سر لشكر سرزمین نهاوند نعمان بن مقرن مزنی چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از طرف بنده خدا عمر بن الخطاب امیر مؤمنین به نعمان بن المقرن، سلام خدا برتو باد، من حمد وسپاس خداوند یكتا، كه جز او معبودی بحق نیست برایت عرض می‌دارم و بعد!.

بمن اطلاع رسید كه تعداد زیادی از عجمی‌ها در سرزمین نهاوند گردهم آمده‌اند. هرگاه نامه من برایت رسید به كمک ویاری خداوند. با مسلمانان زیر دستت حركت كن، آنها را به جاهای دشوار ونا هموار مران تا اذیتی به آنها نرسد وایشان را از حقوق‌شان بی‌بهره ومحروم ننما، تا سبب كفر آنها نگردد، و در آبهای ایستاده كه امكان غرق شدن است، هیچگاه آنها را داخل ننما، همانا یک فرد مسلمان در نزدم بهتر وگرامی‌تر از صد هزار دینار است([[120]](#footnote-120)).

همچنان روایت شده است كه عمر فاروق نامه به والی اش در غزه كه جعونه بن الحارث نام داشت فرستاد وفرمود: «از حملات زمستانی بپرهیز، سوگند به خداوند كه یک مردی از مسلمانان بهتر از روم و دار وندار آنهاست».

و هنگامیكه مسلمانان بر لشكر فارس غالب شدند، سر زمینی زیادی مانند نهاوند، اصفهان، قم وكرمان را تحت تصرف‌شان در آوردند، سپس اخبار شهكاری و قهرمانی آنهاو درضمن نام‌های شهدای این جنگ به امیر مؤمنین عمرفاروق رسید، عمر از شنیدن نام‌های شهدا غم انگیز گردید و به گریه آمد. وبا شنیدن نام هر شهید گریه‌اش اضافه‌تر می‌گردید، و زمانیكه نام آنعده شهدای را كه عمر نمی‌شناخت یاد نمودند، گریه نموده فرمود: به آنها هیچ زیانی نیست كه امیر مؤمنین آنها را نمی‌شناسد، ولی خداوند آنها را می‌شناسد وبا نوشیدن جام شهادت خداوند به آنها شرف و افتخار بخشیده است و با شناخت عمر چه كاری خواهندكرد!)([[121]](#footnote-121)).

حضرت معاویه كه والی شام بود اصرار می‌ورزید تا از امیر مؤمنین موافقه حملات بحری را بدست آرود، حضرت عمر به عمرو بن العاص نامه نوشت تابحر و سواری درآن را به وی شرح نماید. و هنگامیكه از خطر امواج متلاطم بحر آگاه شد، به معاویه چنین نوشت: (قسم به ذاتیكه محمد را به حق فرستاده است، هرگز در مورد یک فرد مسلمان سهل انگاری نخواهم كرد، و به خداوند سوگند كه یک فرد مسلمان در نزدم، گرامی‌تر از دار وندار روم است).

حرمت مسلمان بزرگ‌تر ازحرمت كعبة شريفه است

آنحضرت كعبه شریفه را مخاطب قرار داده فرمودند: «ای کعبه! یقینا خداوند ترا ارجمند و بزرگ قرار داده‌است، ولی حرمت مؤمن بزرگ‌تر از توست»([[122]](#footnote-122)).

همچنان پیامبر فرمودند: «خوشا به تو ای خانه! كه چقدر پرعظمتی و چه بسا حرمت داری! یقیناً كه حرمت مؤمن ارجمند‌تر از توست»([[123]](#footnote-123)).

همچنان پیامبر كعبه شریفه را مخاطب قرار داده فرمودند: «نیست معبود بر حق جز خداوند یكتا، و تو ای كعبه چقدر پاكی، و چه بوی گوارا، و چه بسا حرمت بزرگ را دارائی! ولی حرمت مؤمن بلند‌تر از توست، یقیناً كه خداوند ترا حرام قرار داده‌است. و بی‌گمان مال، خون و آبروی مؤمن، و بدگمانی به او را نیز حرام قرار داده‌است»([[124]](#footnote-124)).

همچنان عمر بن الخطاب چنین میفرمود: «اگر فرد مسلمانی را از چنگ كفار بیرون آرم، بهتر از سرزمین جزیره عرب در نزدم است»([[125]](#footnote-125)).

چه زماني خون مسلمان حلال شمرده مي‌شود؟

پیامبر اکرم می‌فرمایند: «ریختن خون شخص مسلمان كه شهادت میدهد: معبودی بر حق جز الله نیست، و من فرستاده اویم روا نیست مگر به یكی از سه سبب: كشتن نفس در بدل نفس، زن بیوه ویا شوهر داریكه مرتكب زنا شود، وترک كننده (دین) كه از جماعت جدا شده باشد- مرتد شده باشد«([[126]](#footnote-126)).

و از جابر روایت است كه پیامبر فرمودند: «امر كرده شدم بامردم بجنگم تا شهادت دهند كه معبودی بر حقی جز خدا نیست، هرگاه شهادت دادند كه معبود برحقی جز خدا نیست، حفظ نموده‌اند از من خونها و مال‌های‌شان را، مگر بحق اسلام، وحساب (نهان)‌شان با خداوند است»([[127]](#footnote-127)).

پس كسیكه در راه ملیت ونژاد می‌جنگد جایگاهش آتش دوزخ خواهد بود، جنگ ومبارزه در راه نژاد وملیت كاری زشتی است، هرچند در ظاهر نزد بعض مردم خوب جلوه كند، خوبی ونیكویی آنست كه خداوند و پیامبرش آنرا تأیید نموده باشند، اما آنچرا مردم خوب می‌پندارند خوبی ونیكی شده نمی‌تواند، بیایید به قصه ذیل گوش فرا دهیم: ابن اسحاق / از عاصم ابن عمر / از قتاده روایت می‌كند: در غزوه احد شخصی نا شناسی بنام قزمان كه كسی او را نمی‌شناخت وارد جنگ شد، بعدها هنگامیکه در نزد پیامبر از وی یاد میشد، می‌فرمودند: (وی از جمله دوزخیان است). قزمان كه مردی نیرومند و شجاعی بود، توانست به تنهائی هشت یا هفت نفر از جنگجویان مشركین را به قتل برساند. و هنگامیكه خودش زخم برداشت، نتوانست به جنگ ادامه دهد، سپس به یكی از خانه‌های بنی ظفر انتقال داده شد، بعضی از مسلمانان وی را توصیف نموده گفتند: ای قزمان بخدا سوگند كه امروز خیلی رزمیدی، و او را مژده پاداش در آخرت دادند لیکن او گفت: مژده بخاطر چه؟ بخدا بخاطر دفاع از شرف قومم جنگیدم و اگر اینكار نبودی نمی‌جنگیدم، وچون زخمها وی را بیتاب ساخت، تیری را گرفت وخود كشی نمود([[128]](#footnote-128)).

این است حال آنانی كه در راه وطن یا نژاد یا هرهدف دیگری، بجز برتری دین خدا می‌رزمند، هرچند در زیر پرچم اسلام وحتی در صف لشكر پیامبر و در ردیف اصحاب ایشان بجنگند.

برادر مسلمانم: اسلام دین خداست، دین همگانی است، نژاد پرستی را مردود می‌شمارد، و در برابر تعصب می‌ایستد، برتری میان مردمان در پرهیزگاری است، و بر تو لازمست كه خویش را تنها و تنها به اسلام نسبت دهی، شاعر چه خوب گفته:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| پـدرم اسلام و غیر از او نـدارم پـدری |  | افتـخار به تمـیم و قـیس هـمـه در بـدری |
| آن زمانكه جهال فخر بقـوم می‌كـردند |  | دین حق آمـد و بـاطل بنمـود بی‌پـدری |
| در ره دیـن خدا قوم پرستی كفـر است |  | بوی بد دارد و زشت است ز هر بی‌هنری |

از خداوند می‌خواهیم تا مسلمانان را زیر پرچم ایمان و توحید یكجا و متحد گرداند.

1. - ص:76. [↑](#footnote-ref-1)
2. - ص 74. [↑](#footnote-ref-2)
3. - تفسیر طبری. [↑](#footnote-ref-3)
4. - ص:82 [↑](#footnote-ref-4)
5. - ص 86. [↑](#footnote-ref-5)
6. - رواه احمد: 5/46. [↑](#footnote-ref-6)
7. - رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-7)
8. - حیاة صحابة: 3/429. [↑](#footnote-ref-8)
9. - به صفحه 96 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-9)
10. - نزد مسلم. [↑](#footnote-ref-10)
11. - نزد ابو داود: 5/342 [↑](#footnote-ref-11)
12. - روایت بخاری – فتح الباری- 6/478. [↑](#footnote-ref-12)
13. - سیرت ابن هشام. [↑](#footnote-ref-13)
14. - قصه پیمان شکنی یهود بنی قریظه را در کتابهای سیرت بخوانید. [↑](#footnote-ref-14)
15. - مرد سیاه رنگ حبشی نژاد بود که وی را اخشید به هجده دینار خریداری نموده بود سپس از معروف‌ترین سر لشکران وی گردید و زمانیکه اخشید و پسرش درگذشتند حکمفرمائی به وی تعلق گرفت و در سال 355 سر زمین مصر را به طور مستقل اداره می‌کرد و مدت حکمروائی‌اش دو سال و چهار ماه دوام کرد وی مرد زکی و در لسان و ادبیات عربی دسترسی داشت. وفيات الاعيان 4/99 – السير 16/190 و غیره ....... [↑](#footnote-ref-15)
16. - به تاریخ طبری و بدایه و نهایه مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-16)
17. - آدم لنز تمدن اسلامی در قرن14- 331/1. [↑](#footnote-ref-17)
18. - نزد ابن عساکر مرسل و مختصر تاریخ دمشق 5/261 و نزد حاکم 3/284 و فرموداسنادش صحیح است. [↑](#footnote-ref-18)
19. - نزد ابن ابی الدنیا در کتاب المملوکین و نزد ابن جریر 21/67. [↑](#footnote-ref-19)
20. - ابن جریر21/67 و در منثوره 5/161. [↑](#footnote-ref-20)
21. - مرجع سابق. [↑](#footnote-ref-21)
22. - موطا امام مالک از روایت ابی مصعب الزهری 2/169 (2087). [↑](#footnote-ref-22)
23. - اصابه: 8/212-1139 و کنز العمال: 12/146 [↑](#footnote-ref-23)
24. - رفع الشان از سیوطی. [↑](#footnote-ref-24)
25. - جواهر حسان: ص 94. [↑](#footnote-ref-25)
26. - بدایه ونهایه 9/122. [↑](#footnote-ref-26)
27. - بدایه ونهایه: 9/122. [↑](#footnote-ref-27)
28. - بدایه ونهایه: 9/124. [↑](#footnote-ref-28)
29. - نزد احمد: 1/91 و ابن ماجه: 19/1625. [↑](#footnote-ref-29)
30. - الـمعجم الصغير: 1/45 و رفع الجتان از سیوطی ص 47. [↑](#footnote-ref-30)
31. - سنن ابن ماجه مقدمه فضائل بلال: 1/54. [↑](#footnote-ref-31)
32. - سیرت ابن هشام 3/35 [↑](#footnote-ref-32)
33. - سیرت ابن هشام: 1/337-338. [↑](#footnote-ref-33)
34. - تفسیر ابن کثیر: 4/900 و مسند احمد: 4/341. [↑](#footnote-ref-34)
35. - بدایه و نهایه: 4/158 – فتح الباری: 8/648. [↑](#footnote-ref-35)
36. - مجمع الزوائد: 1/114. [↑](#footnote-ref-36)
37. - سیرت ابن هشام: 3/291. [↑](#footnote-ref-37)
38. - الادب مفرد. [↑](#footnote-ref-38)
39. - مصدر سابق. [↑](#footnote-ref-39)
40. - «قال رسول الله : من تَعَزَّى بِعَزَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَعِضُّوهُ بِهَنِ أَبِيهِ وَلاَ تَكْنُوا » [رواه أحمد: 5/136، انظر أيضا الأحاديث الصحيحة للألباني 269]. [↑](#footnote-ref-40)
41. - نزد ابو داود 5/340 ( 5116). [↑](#footnote-ref-41)
42. - مصدر سابق. [↑](#footnote-ref-42)
43. - مصدر سابق. [↑](#footnote-ref-43)
44. - فتح الباري: 8/648. [↑](#footnote-ref-44)
45. - فتح الباري: 5/97. [↑](#footnote-ref-45)
46. - مسلم: 4/1986. [↑](#footnote-ref-46)
47. - نزد احمد: 5/158. [↑](#footnote-ref-47)
48. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-48)
49. - فتح الباري: 11/21. [↑](#footnote-ref-49)
50. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-50)
51. - نزد منذری در ترغیب وترهیب. [↑](#footnote-ref-51)
52. - مجمع الزوايد: 1/104. [↑](#footnote-ref-52)
53. - روایت مسلم. [↑](#footnote-ref-53)
54. - نزد حاكم. [↑](#footnote-ref-54)
55. - نزد احمد. [↑](#footnote-ref-55)
56. - روایت طبرانی. [↑](#footnote-ref-56)
57. - نزد حاكم. [↑](#footnote-ref-57)
58. - مسلم. [↑](#footnote-ref-58)
59. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-59)
60. - ابو داود. [↑](#footnote-ref-60)
61. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-61)
62. - ترمذی. [↑](#footnote-ref-62)
63. - ترمذی. [↑](#footnote-ref-63)
64. - نزد احمد: 2/360. [↑](#footnote-ref-64)
65. - ابو داود. [↑](#footnote-ref-65)
66. - ترمذی. [↑](#footnote-ref-66)
67. - نزد منذری. [↑](#footnote-ref-67)
68. - نسائی. [↑](#footnote-ref-68)
69. - نزد طبرانی. [↑](#footnote-ref-69)
70. - مرجع سابق.. [↑](#footnote-ref-70)
71. - نزد حاكم در مستدرک. [↑](#footnote-ref-71)
72. - كنز العمال. [↑](#footnote-ref-72)
73. - نزد بخاری. [↑](#footnote-ref-73)
74. - نزد نسائی.. [↑](#footnote-ref-74)
75. - البداية: 7/150. [↑](#footnote-ref-75)
76. - سیرت عمر بن الخطاب [↑](#footnote-ref-76)
77. - اخبار عمر از طنطاوی. [↑](#footnote-ref-77)
78. - البداية: 3/223. [↑](#footnote-ref-78)
79. - نزد بخاری فتح: 7/112. [↑](#footnote-ref-79)
80. - اسیره نبوی از دكتور عمری. [↑](#footnote-ref-80)
81. - سیرت ابن هشام. [↑](#footnote-ref-81)
82. - بدایه و نهایه: 4/279. [↑](#footnote-ref-82)
83. - ادب مفرد. [↑](#footnote-ref-83)
84. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-84)
85. - صحیح بخاری. [↑](#footnote-ref-85)
86. - مثلا بگوید: هرگاه این کار را انجام دهم پس یهودی یا نصرانی باشم. [↑](#footnote-ref-86)
87. - متفق علیه [↑](#footnote-ref-87)
88. - فتح الباری: 11/281و293-ابن سعد 1/255. [↑](#footnote-ref-88)
89. - بخاری. [↑](#footnote-ref-89)
90. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-90)
91. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-91)
92. - نزد مسلم. [↑](#footnote-ref-92)
93. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-93)
94. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-94)
95. - نزد بخاری و حاكم. [↑](#footnote-ref-95)
96. - نزد ابن ماجه با اسناد حسن. [↑](#footnote-ref-96)
97. - نزد ابن ماجه. [↑](#footnote-ref-97)
98. - ترغیب و ترهیب: 3/294. [↑](#footnote-ref-98)
99. - نزد بخاری. [↑](#footnote-ref-99)
100. - نزد مسلم. [↑](#footnote-ref-100)
101. - نزد بیهقی. [↑](#footnote-ref-101)
102. - نزد طبرانی. [↑](#footnote-ref-102)
103. - نزد نسائی. [↑](#footnote-ref-103)
104. - نزد أحمد: 3/40. [↑](#footnote-ref-104)
105. - نزد حاكم: 4/351. [↑](#footnote-ref-105)
106. - ترغیب: 2/ 296 و حاكم 4/251. [↑](#footnote-ref-106)
107. - نزد ابو داؤد. [↑](#footnote-ref-107)
108. - نزد ابو داود. [↑](#footnote-ref-108)
109. - سنن و مسلم. [↑](#footnote-ref-109)
110. - نزد ابو داؤد. [↑](#footnote-ref-110)
111. - نزد ابو داؤد. [↑](#footnote-ref-111)
112. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-112)
113. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-113)
114. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-114)
115. - نزد نسایی. [↑](#footnote-ref-115)
116. - نزد ترمذی. [↑](#footnote-ref-116)
117. - نزد ترمذی. [↑](#footnote-ref-117)
118. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-118)
119. - نزد احمد. [↑](#footnote-ref-119)
120. - اخبار عمر از طنطاوی. [↑](#footnote-ref-120)
121. - تاریخ اسلامی ـ محمود شاكر. [↑](#footnote-ref-121)
122. - نزد طبرانی. [↑](#footnote-ref-122)
123. - نزد بیهقی در شعب الایمان. [↑](#footnote-ref-123)
124. - نزد طبرانی. [↑](#footnote-ref-124)
125. - كنز العمال: 3/545. [↑](#footnote-ref-125)
126. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-126)
127. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-127)
128. - متفق علیه. [↑](#footnote-ref-128)